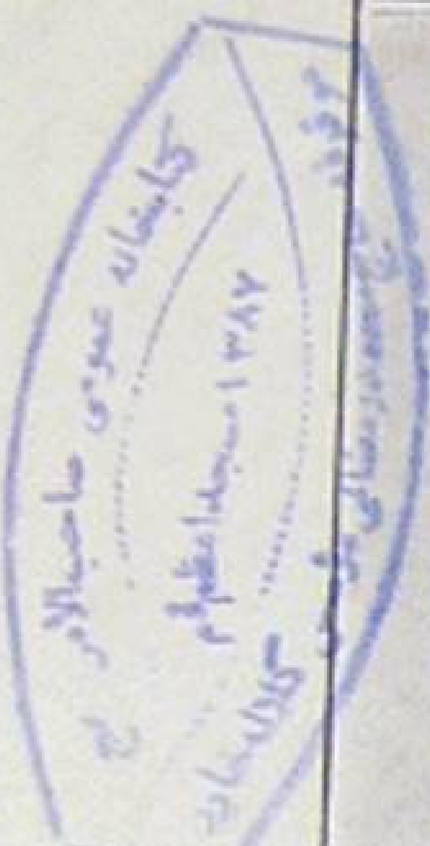






ماستر خدابخش شهید بهرام رئیس

چون کتاب گلدستهٔ چمن آئین زرتشت ترجمهٔ ماستر خدابخش
شهید انمرحوم بهرام رئیس که با مجاهدت برادر آن شهید میرزا
مهربان بهرام رئیس طبع و نشر شده بود خیلی کمیاب و طالبانش
زیاد بودند حقیر موبد مهرکان انمرحوم سیاوخش افراس
بعضی توضیحات و الحاقات ضروریه در تجدید طبع آن کتاب
گرامی اقدام و خدمتی شایان بعوالم نوع و طالبان حقیقت
آئین مزدیسنی نموده امید است که مطبوع هموطنان
عزیز خواهد افتاد

هو

آئین دین زرتشتی

من تالیفات

مهرگان موبد سیاوخش

مطبع خورشید مطلع
مظفری بحلیهٔ طبع درآمد

بنام خداوند هوش آفرین

دیباچه

یزدان را ستایش که هوش نخست و خرد نخستین
را سرمایهٔ آفرینش ساخت و آفریدگان زمین
و آسمانرا از پرتو بود و فروز نمودش راه دانش
و بینش نمود تا راهنمائی خرد بیدار و دانش نامدار
بهر دو گیتی را از چاه باز شناسند و آسایش
پایدار دریابند و از میان جهانیان گروهی
ویژه فروغان نهاد را که نمایندهٔ نیروی ایزدی
و نگاهبان پیمان یزدانی اند از آغاز آفرینش

و روز بوش با خوی فرشته سرشته و در کالبد مردمی
تخم فر و فرهنگ کشته اند بر دیگر مردمان بزرگی و
سرافرازی داد تا جهان و جهانیان را از نمود آزادی
و داد و دهش خرمی و آرامش آورند و آفریدگان
پروردگار آب و آتش بآسایش اندیشه گذاری
پندار و پرستش روز سپارند پس از درود و آفرین
پوشیده نماناد که بنده کمترین مهرگان موبد سیاوخش
از چند سال قبل محض آگاهی و اطلاع برادران
گرام از راه و روش مذهبی قصد داشتم که درصدد
طبع کتابی برآیم و بواسطهٔ بعضی موانع موفق بدین
خدمت نشدم تا آنکه در این موقع که بخواست و
یاوری یزدان مهربان باز گذارم بهندوستان

افتاده و در صدد انجام خیالات دیرینه بر آمده و
بمساعدت و موافقت آئین دوستانی که در آخر آن
کتاب اسامی آنها ثبت است نائل بطبع گردیدم
چون قصدی جز خدمت با فراد زرتشتی نداشتم
در این اقدام را به خیال خود خدمتی میدانستم چونکه در
صفحه (۱۰۱)، گلدسته وارد و چنان توعظ
مینماید که دین و دانش و آئین را پیر کننده
و تفتیش کننده تا مردم چه بزرگ و چه کوچک
آنرا شنیده دریافت کرده و حسب الاوامر
کیش رفتار نمایند نیز
چنان اندر رساله که جناب آقا دینشاه جی
جی جی بائی رئیس محترم کیش زرتشتی چاپ

نموده در یکجای چنان مرقوم فرموده که از فهمیدن
مسایل مذهبی بیک اندازه دور افتاده ایم و همان
گنج موروثی یعنی کیش مزده یسنی که از اجداد مان
بما رسیده اگر ذره روشنائیش بکاهد قصور از ماست
داعی چون این نکته دریافت کردم که صاحب
محترم آن رساله با جناب آقا بهمرد سکرتری
که کتاب گلدسته چمن آئین زرتشتی را صحیح دانسته
از این جهة در جمع آوری ترجمه تالیف و تصنیف
کرده و سعی و کوشش خود در العمل آورده و آنرا تکمیل
نمودم که سبب بیداری و هشیاری باشد
لهذا امیدوار است که هرگاه فرزانگان مایه ور
در ترجمه و معنی رساله یا در تحریر و تفهیم آن خطائی

واشتباهی مشاهده فرمایند باصلاحش کوشند واگر نتوانند بذیل کرم بپوشند تحریرا فی پانزدهم آدر ماه

قدیم سنه ۱۲۹۱ یزدگردی

شهریار ساسانی

بیک قلم بندگان ... العبد الاحقر

در بندر معموره بمبئی

سمت تحریر پذیرفت

مقصود عمده از تحریر این رساله بیان بعض آداب این دین ومناسک ومراسم آئین کیش ماست که بفهم عوام الناس نزدیک باشد

بیان ذات وصفات خداانجویکه درگاتها امده است

(۴۰) نام خداوند در اوستا اهوره مزده است صفت ذات احدیت چنانکه درگاتها ودر تمام اوستا وتصانیف پازند وجزاین مذکور شده است ما فوق تصورات روحانی میباشد که اندیشه بنی نوع بشر از آن برتر نه پرد در آیه نخست از سورهٔ چهل وسوم یزشن سلطان علی الاطلاق عالم است چنانکه گواهی او در اوستا وارد است اشتا اهماعه یهماعه اشتا کهماچید وسی خشه یانس مزدا دایاد اهو روانه سیٔ عتحه تویشیم گدتوعه وسه می اشم دردیاعه تدموعه دا ...

عه رایوا شیش و نکهی عش کیم غنکهو و آئیه سوم

و چهارم های چهل و چهارم اوستا وارد

تدتوافره ساغرشموعه و وچا اهورا کسنا زانتا

فتا اشهیا فوعرویو ∴ کستاخی غنک

ستهرمچا داداو وانم ∴ کی یا ما اخشی

عه عتی زرفسه عتی تود ∴ تا چید مزدا وسه می انیا

چا ویدویه د۴، تدتوافره ساغرشموعه و وچا

اهورا کسنا وره تازامچا ادینه باسچا اوه

پیتو عش کی اپوا رور اسچا ∴ کی دا تا عش

دوان مه عه مبیچا یو گد آسی ∴ کسنا و نکهی

عش مزدا دامش غنکهو

صفات دین پاک اهورمزد

معنی
اورا [illegible] نگاهدار [illegible]
دامها و [illegible] گیهان و آسمان
و زمین و [illegible] روانها
و ایدون [illegible] داد
و او [illegible] بزرگتر است

اندر نیچیم فرکرد وندیداد فقره ۲۲ چنان

چنان اوستا وارد ∴ دا تره گیتینام

استه . وتلیام اشاعم ∴ چی استه میو و نکهو

سره یو ∴ اتیم . داتم . یم . ویدویم زرتشتره

افعره اینا عش سره و اعش ∴ مسانچه و نکهانچه

سروه یه نچه پانح اوستا ∴ اعد مرود

اهورو . مزدا ∴ مونین باستیمه . زره تشتره

اتیم داتم . یم . ویدو یم زره تشتره افعره

انیا عش سره و اعش مه نچه ونکهه نچه

سره یه نچه ∴ تیه زره یو و وعروکشم افعره انیا

افو ∴

واضع و بانی دین زرتشتی

ای پاک آفریدگار دنیای جهانی این کیش که با آئین زرتشتی وجدا از دیو است و آنرا از بزرگی و خوبی و زیبائی چه اندازه از کعنت رها و آئین ها بزرگتر و خوبتر و زیباتر است

ای وخشور زرتشت یقین این دین که با آئین زرتشتی و جدا از دیو است به کعنت رهای و آئینهای دیگر آن بزرگتر و بهتر و زیباتر است مانند یکه باندازه دریای ووعروکش از دریاهای دیگر بزرگ است

۴، بنیاد این کیش بهی از شت زرتشت بود
که نژادش با سپنتمان می پیوندد و در گاتها
که عمده و زبده کتاب دین زرتشتی محسوب میشود
می بینیم که شت وخشور زرتشت شخصاً شخصاً
وعظ و نطق میفرماید و در آیات دلپذیر و معاوی
و هفتم و هشتم از های چهل و سوم یزشن آمده است
سفنتم اذ توا مزدامی عنکهی اهورا ؛ هید ماوهی
فه عری جید منکهما ؛ فره سد چا ما چش اهی
کهیا اهی ؛ کتا ایه ره دخشارا فره سیاعه
دیشا ؛ اعه بی تو اهی گی تا هی تنو شجا
؛ اد هو عه اوجی زره تشترو دواروییم
؛ هه عنیودو یشا هید عسو یا یره گو اعته

ا دا اشا عنه رغه نوخه یسیم او جو عنکهو د ؛ هید
ابیش تمیش وسه سی خشتر هیاد یا عه ؛ بود
آتوا مزدا ستو می افیا چاه
شت زرتشت ع در شهر ری که در اوستا
به رغ مشهور است متولد گردید پدرش پوروشسپ
و مادرش دغدو اسم داشتند و خانه
پدر آن حضرت واقع بود بر کناره رود
داَرَج که از کوه ییت زرنیز میشد هر چند
یوم ولادت آن حضرت از اوستا معلوم
و محقق نمیشود اما از روایات و احادیث
و السین معین میشود که روز زائیدن حضرت
یوم خورداد ماه فروردین بوده است

تاریخ و تفصیل درست طفولیت و تربیت آن
حضرت در دست نیست در خبر است که
حلیلهٔ آن جناب هووی بوده که از سوی
مادر وخشور خویشی داشته است و هم سه دختر
از صلب شت زرتشت نقل کرده اند که فرین
و تهرت و پوروچیست باشند نیز گویند شت
پیغمبر سه پسر داشته است یکی ایسدواستر و
دیگر اُروتدنر و سومی خورشید چهر بوده
(۹) تلمیذ و صحابهٔ اول آنجناب میدیوماه بن
آراست بود که از طرف والدان حضرت
قرابت داشت همراهیان و پیروان
خاص او کی گشتاسب و فرشوشتر و جاماسب

و بانوی گشتاسب شاه هتوس یعنی کتایون
بودند
(۱۰) دشمنان بزرگ دین او گروهی بودند
که آنها را کیکان و کرپان می گفتند و سرگرد
این معاندین قبیلهٔ اُسیخش بودند که در وید
هنود آنا نرا اوسیج نبشته اند ان حضرت در انتشار
دین و گستردن آئین زحمات کثیره و صدمات
عدیده کشید چرا که ضدیت کامله در عقاید
فاسده و اوهام ناقصه و اصنام میکرد
و طایفه بزرگی بکین انسرور برخواستند ولی
نیروی ایزدی بر همه فایق آمد
(۱۱) شت زرتشت هم فیلوف بوده و

هم شاعر و هم پیغمبر و نام او در همه اقوام متمدنه
عالم چه متقدمین چه متاخرین مشهور و معروف
بوده اوستا و کتب دینی پارسیان از نعوت
و اثنیه او مملو و مشحون است هرگاه بخواهیم
آنها را در اینجا ذکر نمائیم کتابی خواهد شد در شان
او همین کافی است که رتبهٔ او را بدرجهٔ ملائکه
ناموزار تفاداده و ستوده است و در اوستا

این علو مرتبه با حدی غیر از آن جناب نداده
هیچ آدم خاکی را بدین صفت تعریف نکرده است
(۱۲) نه پندارند که قوه تضاد اهرمن و نیروی
نزار کردن دیوان را فقط به بود یا مسیح داد
بودند حضرت زرتشت بسیار روزگار پیش از آن

راهنمایان با اهرمن و پیروان او برابری
کرده فایق آمده بود در آیات ششم و هفتم از فرگرد
نوزدهم وندیداد آمده است اوستا
فیتهٔ اهماعه اده و ته دژدامواگرو ینیوش
مامی دانمه مرن چنگهه شاعُم زره تشتره تیم
اهه قوعر وشپهه فرو برتیاد نچه زاوشه
افه ستهه و نمهه و نکهیم دینام مازدیسنم
و انداعه یانم ستیه و ندووده غنوو نکهافتیش
(۷) فیتهٔ اهماعه اوه ششته یوسفه تاموزره
تشترو نوعدجی افه ستهه وانه و نگهیم دینام
مازدیسنم نوعد آستچه نوعد اشتانچه نوعد بوده اسپحه
وی اروشیتیم

۷/۶
که اهرمین بد دانش با زرتشت
گفت که ای زرتشت پاک
پیدایشهای مرا خراب مکن ترک
این دین مازدیسنی مکن که از این
همان نغمی که پورود ده غن
یافته سلطان الاقوام شد
حاصل خواهی کرد در پاسخ
او زرتشت سپنتمان چنین
گفت که اگر جسم و جان و
روح من از هم بپاشند ترک
دین یزدان پرستی را نخواهم
کرد

۱۳) گویند که آنجناب در شهر بلخ در هفتاد و هفت سالگی از دست بدکاری تورانی براتور نام مقتول شده است و روز کشته شدن او روز خورشید از دیماه هست که روز یازدهم از ماه دهم خورشیدی باشد

زمان ظهور زرتشت

۱۴) اتفاق جمهور است که بعثت حضرت زرتشت در عهد سلطنت گشتاسب شده است که یکی از سلاطین طبقه کیانی بود اما بدرستی معلوم و محقق نشده است که انجام دولت خانواده کیان کی بوده است ولی معین و مقرر است که این طبقه بحقیقت هستی داشته

روزگاری دراز پیش از سنه ۵۵۹ پانصد و پنجاه و نه قبل از میلاد عیسی که سیروس بزرگ بنیاد دولت هخامنشیان گذاشت سلطنت ایشان بپایان رسید اگرچه بتحقیق سنه ظهور حضرت را معین نتوان کرد اما کثرت آرای اهل سیر و تواریخ و گواهی عموم حکمای استوار خاوری تصدیق میدهد که عهد بعثت آنجناب کمتر از یکهزار و دویست سال پیش از میلاد حضرت مسیح نتواند بود

اسم دین زرتشت شهادت
بمقصود دین آنحضرت میدهد

۱۵) نام کیش اشو زرتشت در کتاب دینی

پارسیان مازدیسنی میباشد که معنی آن پرستش
مزده میشود و مزده در اوستا اسم ذات خداست
و این کلمه را همه جای برضد دیویسنی که دیو پرستیست
استعمال نموده اند ازبعضی ازین دیوان اشاره است
به آلهاتی که در وید منو دند کور است و برخی الهات
ایران باستان اند و برخی شیاطینی اند که وکالت
ذمائم اخلاق بر عهده آنهاست روشن و مبرهن
است که کیش زرتشت پرستش خدای
یکتا را تعلیم میکند و از کثرت آلهات تنفر دارد
در آیه نخست های سوم گاتهای دوم شت
زرتشت میفرماید اوستا
۴، ادفره وحشیا انگهی عش وره زمیتو غنکهو

اد هو عه دا گه داهو شیوته نا آرمه عش ؛
نوعد دو ژه عدیاعه ویسفاهش اهورو ؛
ازاین جهت است که شخص زرتشتی کلمه شهادت
دین خود را بدین نحو می گوید که من خداپرست هستم
من اقرار میکنم که یزدان پرست و زرتشتی بوده
مخالفت و محاربت با دیوان کنم و کیش یزدانی
را نگذارم مقصود از کیش یزدانی همان مذهبی
که خداوند بواسطهٔ حضرت زرتشت بخلق فرستاده
اینجا در اوستا موکداً و موثوقاً
دینی را که زرتشت برای امت اورده است
دین بهی خوانده است ازین سبب است که پیروان
این کیش پاک خود را بهدین یعنی پیرو دین

ظالمین پرستاران
دیوانند و آن دین گمراهان است
بهی خطاب می کنند
زرتشتیان هر روز چند
بار وقت پادیاب و کشتی
که وضو و نو کردن کشتی باشد
اعتراف مینمایند که مقدم این
دین یزدان پرستی که افضل
و احسن و اشرف ادیانی است
که حالا موجود است یا مستقبلا
شایع گردد و آن دین زرتشتی
است که تعلیم عبادات ذات
احدیت را مینماید

وخشوران که پیش
از زرتشت زرتشت که ضدیت و خلافت
۱۷ هویداست که ضدیت
ایرانیان با دیو پرستان پیش
از روزگاری بوده است که
تواریخ آن برای ما بجای
مانده است عهدی

بعید قبل از بعثت اشو زرتشت و خشوران
به گزین هوشنگ و تهمورس و جمشید و دیگران
فیروزمندانه با اقوام دیو پرست ستیز و آویز کرده
اند اما چنانکه در آیه پانزدهم از یای نهم
اوستا تیم زمره گیز و اکره نو و یسفه دیوه
زره تشتره یوعه فره اهماد و و برورده
افه ترین فیته آیه زایوا وجشتو تخشتو یو
تو خشتو تو آشتو تواس وره تره جا تمتو
ابه ود میتو اد اا ن

کتاب دینی زرتشتیان

۱۸) کتب دینی زرتشتیان راکه امروزه موجود است اوستا خصوصا و زند و اوستا عموما میخوانند اوستا اصل کتاب است و این کلمه مشتق است از افستان که کلام مختصر متین است و معنی لغوی آن موزون باشد بعضی بر آنند که این کلمه مصغر ابستاست که آیات طاهره و ملاوت آن با طرزی باشد که هر کلمه آن علیحده علیحده مسموع شود زند شرح و تفسیر اوستا است از زندیست که شرح و تفسیر اوستا بزبانی

۱۹) اما اوستا که مختصا منشآت و نوشته اند که قبیل [illegible] مسند جمیع اوستا از ابراینست و اوستا ولی عموما زند خوانند [illegible] آنچه باو می [illegible] که زند شرح [illegible] و چون [illegible] زبان اوستا [illegible] و مناسبت

و مناسبت کلیه با سنسکرت و ید هنود دارد که
زبان کتب آسمانی هنود است چنین می نماید که
اوستا مجمع منشآت و تصنیفات متفرقه است
که در ازمنه مختلفه بلهجات متنوعه همان زبان
اوستا اصناف مصنفین تألیف کرده اند
و بشکلی که اوستا یومنا هذا در میان زرتشتیان
متداول و موجود است در روزگار و آیین
بجهة ادای فرایض و عبادت درست کرده اند
هرگاه از روی علم السنه و علم تواریخ بپارگی
نظر کنیم واضحاً جمیع اوستای موجوده را بدو
قسم منقسم توانیم کرد اولاً زبان گاتها است
که منظومات مقدسه است و از انشاآت

خود حضرت زرتشت بوده صدقش بموجب
آیه هشتم های پنجاه و هفتم یسن بوضوح می پیوندد
آوستا یو ژو عیوگا تا فرا
وید یا پنجه سفه تا مهه اشو نو زره تشترهه افس
منه و آن و چس تشته و دمد آزاغنتش مدفتیه
فره سا امشام سپنتام
معهذا چند آیات در چند جای از طرف صحابه حضرت
در گاتها تعبیه شده است ثانیاً زبان اوستا است
که نسبت بگاتها نوتر بوده تحریفات و تصریفات
کلیه دارد پیش از عقیده عمومی چنین بود که همه اوستا
را خود اشو زرتشت نوشته است و از آسمان
فرود آمده ولی تحقیقات امروزه مبرهن و مدلل

معنی
" آن که اول پنج گاتهای [illegible]
زرتشت نغمتان را با شعر و با پنج
فقرات و با شرحها و با [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گاتها و اهنود [illegible]
[illegible]
خواندن نمی آید اما لفظ [illegible]
مطابق کلمه سنسکریت [illegible]
سرودن می آید از این زرتشتیان
[illegible] اوستا پنجم [illegible]
حال [illegible] گاتها و اهنود
[illegible] بلکه [illegible]
باید خواندن بلکه مطابق کلمه سنسکریت
سرود کلمه گاتها مطابق [illegible]
گاتها می آید که معنی آن سرود
[illegible]

میدارد که تنها گاتها از تصنیفات خود آن
مفخر الانام و تتمه اوستا پس از گذشتن آن
سرور در ازمنه متفاوته اصحاب آن حضرت
و دستوران دین انشا و تدوین فرموده اند و اوستا
در حالتی که بومنا بذا در میان زرتشتیان است
متضمن بر مواد آتیه میباشد اولا گاتها است
که حاوی پنج گاتها یعنی سرود های پاک است
و ۲ ویسپرد و ۳ وندیداد و ۴ خورده اوستا است
(۲۰) باید دانست که گاتها پنج است یکی
اهنود دوم اشتود سوم سپنتمد چهارم
وهوخشتر پنجم وهشتوئیشت و اسم هر یک
را از کلمه اول هر مجموعه بر آورده اند مجموعه اولی

پنج ها یعنی سوره دارد و مجموعهٔ ثانیه چهار سوره
و مجموعهٔ ثالثه نیز چهار سوره و مجموعه رابعه و خامسه
هر یکی یک سوره دارد و هر سوره چند قطعات و
هر قطعه سه یا چهار یا پنج مصراع قصیر البحر یا طویل
البحر دارد و زبان این سرود ها بسیار کهن
بوده و باستان ترین کتب پارسیان شمرده
می آید عبادت ذات احدیت و تحصیل اخلاق
حمیده و آداب حسنه از آنها آموخته میشود از
خواص عمدهٔ سرود های بهشتی این است که در هر
مصرعی یکبار یا دو بار اسم خداوند یکتا که اهور
مزده باشد یا اسماء و صفات خداوند که نام دو
بهفت امشاسپند است میاید گاه گاه اسم ذات

احدیت بمعیت اسما صفات الٰهی آمده است

اجمال مضامین همهٔ اوستا

د ۱۳۳ ، ذیلا اختصار ما فی المتن کالتهار موسوم و مشهور
اهنود گاتا های نخست اوستا وارد
یا نیم منو یا نیم و چو یا نیم شیوتنم اشو نوزرتشتره بیه
فرا مشاسفنتاگاتا کی اروانم نمودی گاتا
اشو نیش (۲) اهیا یا سا نمنگها استا ئز ستو
رفد رهیا ۰ مه عینی عش مزدا فواویم سفنته یا
اشا ویفی عنگ شیوتنا ۰ ونگهی عش
خره تیم منگهو یا خشنوی شا گی عشچا اروانم
(۳) بیوا مزدا اهورا فیره جبا عه وهی

های نخست مشتمل است بر معنی
استدعای شت زرتشت
از اورمزد که بخودش و
مصاحبش ویشتاسب و فر
شوشتر و جزایشان و همه
جانشینان ایشان رحمت
وقوت و مدد بدهد و پیمان
استوار می کند که همه
زندگی خود را پراکندن
راستی و هدایت گمراهان
برادر راستی مصروف خواهد
داشت و عزم جزم می
نماید که بشهوات و وساوس
متابعت نکند و آرزو می کند
که بوحی الهی نائل گردد

غنکها ؛؛ معه بیوداو وعه اهوا استو اتیچا
هیدچا غنکهو آلیفتا ؛؛ اشادیچا یاعش رفتنو
ده عدید خاتری ۰
۴ ، ئی واالشا اُفیانی غنیچا وہی افو ارُو نیم
مزدامچا ؛؛ اهورم یعیه بیو خشترمچا اعجونه
ومنم وره ده عتی آرمه عتش آموعه رفد
راعه زوی عنگ جسه تاره ۵ ، ئی اُروانم می
آن گه عریم وہی ده ده هتر غنکها ؛؛ اشیچا
شیوتنه نام ویدش مزدا اهوره یا ؛؛ بیودعساعه
تواچا اودخساعه ایشه اشه یاده ۶ ، اشا کدتوا
دره سانی غنیچا وہی ویدمنو گا تیچا اهوراعه
سوشتاعه سروشم مزدا ؛؛ انا مانترا امرشتم

واعروعه معه دی خرفسترا هروا ۷ ، وہی
گدعدی غنکها داعدی اشادا دره گانی ؛؛
عره شواعش تی اُخداعش مردازره تشتراعه
؛؛ اوجو عنکهود ره فه نو ؛؛ اهمه عه بیاچا اهورا
یادعه لبشوه تو دشیاته اُروه یاما ۸ ، واعدی
اشاتام اشیم ونگهی عتش ایفیا غنکهو ؛؛ واعدی
تی آرمه عتی ویشتا سپاعه اشیم معه بیاچا داستی
مزداخشه یاچا یاوی مانترا سره وبمارا
دا ۹ ، وهشتم تواوهشتا هیم اشاوهشتا
هزوشم ؛؛ اهورم یاساو اعتش زروعه فره
شوشتراعه معه بیاچا ؛؛ بیعه بیچا غنید
راعنگ هاعنکهو عه ویسفاعه یوه ونگهی عتش

غنکهو ۱۰) اناعش وانو عدا هوره مزدا اشیمچا
یاناعش زره نیما :: غنیچا هیدهو وشتم یوعه وی
بوعتماد سه می ستی تام هیچیم زو یشتیا غنکهو
ایشو خشترهمچا سو نکهام دا ۱۱) ادی عنگ اشا
ادچاوعتاونکهی عشیچا داتی عنگ غنکهو
عرتوی عنگ مزدا اهورا ایعه بیو فره نا آفنه
ناعش کامم :: ادوی خش معه بیا اسپیناویه
اخره تیا وتیا سره وا ۱۲) نی آعش اشم
نفاعنکهه عنیچا وهی یوی ناعتی :: تویم مزدا
اهورا فرو ماسیبشاتو هماد ووخنکهی مه
غیبی عش هیچاتو اایعه آغنکهایاعش غنکهش
فوعرویو بود گرده دوم (۱) خشمعه بیاگی

عش اروا اگرجدا کهماعه ماتوه روجدیم
کیماتشد :: آما ایشمونه رسیچار هوآهشویا
درشیچا توشیچا :: نوعد موعه واستراخشمد هوتا
موعه سانستاوهی واستریار ۲) اداتشاگی
عش فره سد اشم کتاتوعه گووعه رتشپ ::
هیدهیم واتاخشه ینتوهداو استراگو دایوتو خشتو
کیم اوعه اشتا اهورم نی دره گوودهیمش
ایشهمم وادایو عد ۳) اهماعه اشانوعد
سره جا ادویشو گووعه فه عته مره ود ::
اوبشام نوعد ویدوئی یاشوه عتی آدری
عنگ عرشواعنکهو :: هاتام هووا وجشتو
یهماعه زوی عنگ جماکره دوشتا ::

۴) مزدا سخاری مه عرشتو یازی واوره
زوعه فه عره چه تید ؞ دیوا عشچا متیا عشچا
یا چاوره شره عته اعفه چتید ؞ هوو ویچرو
اهوروا تا ئی عنکهدیتا هوو وسد ۵) ادوا
اُستانا عش اچھا از شتا عش فری نمنا اهوراعه آ
؞ می اُروا گی عشچا ازیا هید مزدام دوه عدی
فره سابیونوعد ؞ عره جیوعه فره جیا عتش
نوعد فشوئیتی درگوه سی دع ۶) فه عری ادای
ووچدا هورو مزدا وید واوه پیش وه یانه با
؞ نوعدایوا اهی وستونیدا رتش اشادچید
بچاذری توفشائیتی چاو استریا عچا تو
ورشتاتته شا ۷) نیم آزی توعش اهورو

ماترم تشد شتا هزوشو ؞ مزدا گووعه خشوید
مچا هووا اُروشیعه بو سفنتو ساسینا ؞ گستی
وبی مننکهائی ای دایادایعه آوامره تیغه بو
۸) ایم موعه عداوستوئی نی ایووساسنا
گیشتا ؞ زره تشتر وسفه تاموهوونی مزدا
وشتی اشا عچا چره کرترا سراوه نیکهه میدموعه
هوده مم دیاعه وخدرمیاد ۹) ادچاگی عُش
اُرواروستائی انشیم خشان مینی رادم ؞
واچم نه رشس اسیرمیائیم آوسه حی ایشا
خشترم ؞ کدایوا هووعنکهدئی هوعه ده دد
زسته وداوو ۱۰) نی جم ایعه بوا هورااو
کوداتا اشا خشتر مچا ؞ اودوبی مننکهایا مشه

تیش را ما مچا دا از مچید اهیا مزدا اتوام
می عنکهی فوارویم ویدم (۱) کدا اشم وهو
چا منو خشترم چا ادا مشا : نی جم مزدا فرا خشته
مزوعه مکا عه آفه عتی زانه تا : اهورا اینا
اوه ری ایهما راتو عش مشماوه تام

کرده سوم

(۱) ادا تاو خشتا عشنتو نا مزدا تا
هید چید ویدشی : ستونا چا اهوراعه سنگها
ونکهی عش منکهو : هوما نزدرا اشا یچا یا
روچی هیش دره ستا اروا ازا (۲) سروتا گی
عش عش وهشتا اوی نتا سیچا منکها
آوره نا و یچه تهیا نریم نرم خخیاعه تنوئی فرامی
یا عنکهو اهما عه نی سزدیاعه بودنتو فرعی

معنی ... [illegible]

(۳) ادتا مه غنیی فواروئی یا ئیما خفنا
اسروا تم : منه هچا وچه هچا شیوتنوعه
هی وهیوا اکیچا : آسچا هودا عنکهو عرش
ویشیا تا نوعد دژدا عنکهو (۴) ادچا
هیدتا هیم مه عینیی جستیم فوارویم دزدی
: کیمچا آژ یا عتیمچا تیاچا عنکهد آفیم عنکهو
اچیشتو دره گوه تام اداشونه وهشتم منو
(۵) ایا منه واوره تا یی دره کوا اچشتاو ره
زیو : اشم مه عینوش سفی شتوئی خروتره
دشتی عنک اینو وستی یچا خشنوشن
اهورم هه عتیا عش شیوتنا عش فرورد
مزدام (۶) ایا نو عد عرش وی شیانا

دبوا تا چینا هید ایش ادبوما ؛ فرسمه
نی عنک افا جسد هیدوره ناتا اچشتم منو
اد اشیم هی اندوارنتا یا به نه ین اهیم مره
تا نو د ۷) اهما عچا خشترم جسد منکها وهی
اشا چا ؛ ادکهر فرم ایتر یی معتش ده دادار
عتش آن ما ایشام توعه ؛ عنکهد تیا انکها
اد اماعتش فوارویو د ۸) ادچاید ایشام
کیناجه عتی اهنکهام ادمزدا تعه بیو خشترم
وهی منکها وعه ویداعتی ؛ ایعه بیوشتی
اهورا یوعه اشا دون رتیو درجم د ۹)
ادچا توعه ویم خیا مایوعه ایم فره شیم
کره تا آن اهیم مزدا سچا اهوراعنکهو آموو

یسترا یره نا اشا چا ؛ هید هیترامنام بودیترا
چتش عنکهد یتیاد ۱۰) اوازی او اوریجو
اووبوه عتی سکند و سفه تیرهیا ؛ اد اشتا
یوجنتی آهشه توعش ونکهی عش منکهو ؛ مزدا
اشه خیا چا یوعه زه زنتی ونکهاسره وهی دا
هیدتا اروا تا سشه تیا مزدا اودا دشیا
عنکهوخیته چا اینه نی هیدچا دره گیم دره گوو
ده بیورشو سوه چا اشه ده بیوادا عه فی تا عش
عنکهه عتی اشتا کردهٔ چهارم د ۱) تاوی
اروا تا مر نتو اگشتا وچاسی عنکهامهی
ایعه بیو یوعه اروا تاعش دریجو اشه یا
گیتا وی مرنچه عته ؛ اوچید ایعه بیو

معنی
در های چهارم خطبه گوید
جاری گشت بازدهای مختصری بر
زیادت الهام و وحی می کنند و
سرایش قدرت و عظمت اهوره
مزده و چگونگی آفرینش جهان
میستاید. پاکان و خوشکاران
را ستوده ناپرهیزکاران و تبهکاران
را نکوهش فرموده است
ناپاکان و فریفتکاران و بیداد
گران را تنبیه فرموده است که اهو
مزده همه جای حاضر و ناظر است و
هر کس را بطور خود کردار و گفتارش
دیر یا زود پاداش می دهد
پیروان خود را نصیحت می
فرماید که دروازه گوش را از
استماع سخنان بدان و ناپرهیزکاران
ببندند و بیکار نموده انان را
مغلوب سازند و خاطرجمعی می دهد
که در سرای دیگر یقینا پاداش
نیکان خوبی و کیفر زشت کرداران
بدی خواهد بود

یوعه ررز د اعنکهن مزداعه د ۲ ، یزه آعش
نوعدا رُوانه اوواعه پی درشتا وخیا ::
ادواویسفی عنک ایوعه تیا رتیم اهورو ویدا
مزداایا انسیا یا اشا دهچا جو امهی ر۳ ، یام
دام عینئ آتراچا اشاچا چوعش رانوعه بیا
خشنیتم :: هیدا روه تم چزد و عنکهو ده یو
تدئی مزدا ویدوه نوعه ووچا :: هزواتوه یا عنکهو یا
جونتو ویسفی عنک واعره یا د۴ ، یدا اشم زویم
عنکهن مزدا سچا اهورا عنکهو اشه چا آرمه
عتی وهشتا عشه سا غنکها معه پویخشترم
اوجو عنکهو ویهیا وره داوه نیا در وجم ر۵ ،
تدموعه ویچه دیاعه ووچا هید موعه اشا دا تا

وهیو :: ویدویو وهی غنکهامی انچادعدیاعه
یهیا ماعره شنش تا چید مزدا اهورا یاعه نوعد
واعنکهید عنکهه عتی وادع ، اهماعه عنکهد وهشتم
نئی موعه ویدوا :: ووچاهه عتیم مانترم یم هه
اروه تا تواشه یا :: امره تا تسچا مزدا اود
خشترم هید موعه وهی وخشد غنکها ر۷ ، یستا عنتیا
فوعرویورو چی بیش روعتون خاترا :: هوو
خره تواد انش اشم یا داره ید وهشتم منو ::
تا مزدا مه عینی اخشیوئی ایز مچید اهورا یا مو
ر۸ ، ادتوامی عنکهی فوعرویم مزدا ایزیم ستوعه
منکها :: ونکهی عش فته ریم غنکهو هید تواهیم
چشمه عنی هی عنکره بم :: هه عتیم اشه یا دانمیم

عنگهی عُش اهورم شیوتنی شی (۹، توو عه
اس آرمه عتیش توی آکی عُش تشا اُس
خره توش ⁘ مه عیئوش مزدا اهوراهید اخیاعه
دوافقام ⁘ وستریادوا آعته یوانوعد
عنگهد وستریو (۱۰، ادهی ایا فره وره
تا وستریم اخیاعه فتومنیتم ⁘ اهورم اشه وه
نم ونگهی عُش فشی عنگهی نمنگوو نوعد مزدا.
او استریوده و انسپنا هومره توعش نخشتا هید
(۱۱، فی مزدا فواُرویم گیتا سچا تشود یا سچا
⁘ تواخنکها خره ثیشچا هید استوتتم دوا اشته نم
هید شیوتنا چاسی عنگها نسچا میترا وره
فی عنگ وساد ایه تمد (۱۲، ازا واچم بره عتی

متمه هوه چا واعرش وچاوا ⁘ ویدوا واعویه
واوا هیا زرزدا چا عنگها چا ⁘ آنوش
هخش آرمه عتیش مه غیئ فره سه عته تیرا
ملیتا (۱۳، یا فره سا آوکیشیا یاوا
مزدا فره سه عته تیا ⁘ ثیوا کسی عش اخنیکو
امرشتام ایه مه عتی نجیم ⁘ تا چشمی عنگ
توسرایا رواعه پی اشاعه فی وی نهی وسیفا
(۱۴، تا تو فره سا اهورایا زی آعتی جی عنگهه
تیچا ⁘ یا عثودو ددنتی داتره نام هچا اشونو
یاسچا ⁘ مزدا دره گو وده بیویتا تا عنگهن
هنگره تا هید (۱۵، فره سا اودیا مه عنیش
فی دره گوا عتی خشترم هونا عتی ⁘ دُش شیوتنا

اہورائی نو عدجیو نیم ہنہ رہ وی لستی و اشتر ابہیا
امینکہو فنی غش ویر ادچا ادرا جنیتو (۱۶)
فرہ سا او دیتا ہو وئی ہا دانوش دمانہیا
خشترم ؛ شوعترہیا وادخیئی غش و اشا فرہ
دتاعہ اسفرہ زتا ؛ توا وانس مزدا اہورا
یدا ہو وعنکہدیا شیوتنیچا (۱۷) کتا ریم
اشہ وا وادرہ گوا وادرہ نوہ عتی مزیو ویدوا
ویدوشی مروتی ماعوید و اعہ فہ دیبا
ذدی نی مزدا اہورا ونگہی غش فرہ دخشتا
غنکہو (۱۸) ماچیش ادوی درہ گوہ تو ماترا
نسچا کیشتا ساسنا سچا آزی دمانم وسیم
واشوعترم وادخییم وآداد ؛ دشہ تاچا

مرہ کیچا اتا اینسا زدیم سنہ عتہ شا (۱۹)
گیشتائی غنا اشم اہیم بش ویدوا اہورا
عرہ جنخدا وچنگہام خشتہ یمنو ہزوو وسو ؛
توا آترا سنخرا مزدا ونگہا ویدا تارانہ یا
(۲۰) فی آید اشہ وہ نم دہ وم نم ہو عہ افرم
خشہ یو ؛ درہ گیم آئی تمنکہو دش خرہ تیم
اوتیاس وچوئیم وا ؛ اہیم درہ گونتو شیوتنا
خاغش دینا نیشد (۲۱) مزدا دادا اہورو
اروہ توا مرہ تاتسچا ؛ بیرو غش آ اشہ خیاچا
خافہ اتیا دخشترہیا سروہ ؛ ونگہی غش
وزدوری غنکہوئی ہوعہ مہ غیئی شیو تنا
عشچا اروہ تو (۲۲) چترا ای ہودا غنکہہ

یسنه ناویدمنا مننگها ﴿ وهی هووخشترا اشم
وچنگها شیوتنا چا هفتی ﴿ هووتوعه مزدا
اهورا وارشتو عنگهه عتی استش
﴿کرده پنجم﴾ اخیا چا خی تو شش هایید
اهیا وره زنیم مداعرمنیا ﴿ اهیا دیو اهی
منو عه اهور هیا اروازما مزدا توعه دتیا
عنگهو آعنگها ماتی عنگ داره یویوعه واد
عه بشنتی ﴿۲﴾ ایعه یو مزدا اهورو
سار منو وهی مننگها ﴿ خشترا دهچافه
عته مردد اشاهش هخا خینوا تا ﴿ سفنتام
وی آرمه عنیم ونکهیم ورهمیدی
هانی عنگهد ﴿۳﴾ ادیشش دیوا ویسفا

عنگهو اکا دمننگهو ستا چترم ﴿ یسچا
وامش یزه عتی دری جسچافه عره
متوعشچا شیو مام اعه فی دعه به تانل
یاعش اسرچدیم بمیا هفته عتی ﴿۴﴾ یا
ادیشتا فرهمی متا یامشیا اچشتا دنتو
وخشنتی دیو و زوشتا ونکهی عشش
سیجد بمنا مننگهو ﴿ مزدا اهوهیا خرتی
عشش نینوا انشا ادچا ﴿۵﴾ تادبنو بلمشیم
هوجیا تو عش امره تاستچا هید و اکا مننگها
ئی عنگ دیوی عنگ اسچامه عنیوش
﴿ اکا شیوتنم وچنگها یا فره چنیس دره
کو نتم خشه یود ﴿۶﴾ فوعروانیا ایناخشتا

یاعش سراو یہ عتی یزی تاعش اتا
: ہاتامرائی اہورا وہشتاووعتا
غنکہاتومی وی مزدا خشترو عہ ائیچاسی
عنکہوویدام (۷) ایشام اینکہام فی چید
ویدوا اجوعہ ہادرویا : یاجویاسی عنکہہ
عتی یاعش سراوی خینیا انیکہا :
ئی شام فی اہوراعر ختم مزدا ویدشتواہی
۸) ایشام اینکہام وی ونکہوشتو
سراوی یم اسچید : فی ئیشینی عنگ
خچشنوشوا ہماگی عنگ کاعش
بگاخار منو : ایشام چید آ اہمی توہ
می مزدا ویچہ توعہ آعہ فی (۹) دشش

سمس تش سرہ وامورند ہوو جیاتی
عش سی عنکہہ ناعش خرہ تیم : افوما
ایشتیم افہ نلتیا برخدام ہاعتیم ونکہی
عش ننکہو : تا اخدامہ کعینی تخش مہیا
مزدا اشاعچا ئیشیمعہ بیاگرزدی (۱۰
ہوو ماناسرہ وامورند وئی اچشتم وی
ننکہی اوکدا : کام اشہ بیاہورہ چالیچا
داتی عنک د(۱۱) فی چید اموزدن
جیوتیم یوعہ درہ گوہ تومزہ بشیش چکوعتربش
: عنکہی عشیچا عنکہوسچا افہ ئی عتی
رچیننکہو ویدم : یوعہ وہشتاد اشونو
مزدا رارہ شیان ننکہو (۱۲) یارا عنکہہ

۲
درہ گوہ تو دوادیسیچا
واسترادیوافیلیچاوودہ ری
دوعترود اشانے

ین سره ونکها اُشتاد شیوتنا دمره نا نو
؛ ایعه بیومزدا اکامرودیوعه کی عُش
موزمن اُرواخش اختی جیوتیم یا عش
گرهیما اشادوره تاکره فاخشترمچا ایشه نام
دروجم (۱۳) یاخشتر اکربیموهیته سدا اختیهیا
دمانی منتکهو ؛ عنکهی عُش مرختار وا هیاتی
تیچا مزدا اجیکره زدکامی ؛ توهیا ماترا نو
دتیم فی ایشفاد دره سادا شهیاد (۱۴)
اهیا گرهیوا اهو عه تو وعه فی کاوه سپچید
خره تش فی ده دداد ؛ وره چا میچا فره دوا هیاد
ویستا دره گونتم اوو ؛ هیدچا کا عش
جه عدیاعه مروعی فی دیروشم سوچه ید

معنی
در دو جهان رهبر [illegible] باز و دعای
خطه مذکوره جاری [illegible] الهام وحی
مختصر [illegible] عظمت
میکنند و [illegible] قدرت [illegible]
اهوره مزده [illegible] نیکی [illegible] نیکان از [illegible]
جهان [illegible] پاکان و [illegible]
ستوده [illegible] نیکان [illegible]
[illegible] بدکاران و [illegible]
پاکان و [illegible]
[illegible]
همه جای [illegible]
[illegible] کردار و گفتار [illegible]
زود [illegible] می فرماید که دروازه
[illegible] الصحبت [illegible] سخنان بد
[illegible] از استماع [illegible] و بکار
کوشش [illegible] کاران [illegible]
و [illegible] آنان [illegible]
نموده [illegible] نیکان [illegible]
و خاطر [illegible] نیکان [illegible]
[illegible]

اوواناعش آوی ینا سایاکره فوتا سچا
کوی تا سچا اواعش ؛ آ عه فی غنگ
ده عنتی نوعدجیاتی عُش خشه بیمی غنگ
وسو ؛ تو آبیا به عریا انتی ونکهی عُش
آدمانی منتکهو (۱۶) هیم تدو هشتا چید
یی عُش اروفی سپچید دیمیا ؛ خشه نایش
مزدا اهورا ایهیا ما آسپچید دونیا ؛ هید
اغنکهی دره گوه توا یعه آئی عش فی غنگ
عنکهه یا ؛

کرده اُشتشم (۱) یتا آعش عتا وره شه
عته یاداتا عنگهی عُش فوعروبهیا ؛ رتیش
شیوتنا زرشتا دره گوه تیچا هیدچا اشونه

معنی
در های ششم اشت زرتشت
بی فرماید نیکان و بدان را
بلا تفاوت ترجیه کردن
ستوده نباشد و مردم
را پند می دهد که خدمت خوبان
نموده بدکاران را دفع نمایند
و اطاعت ایزد ذوالجلال کنند
و ترک بدمنشی و غرور و نخوت
و بی ایمانی و بیوفائی و بدگوئی
و آزردن بی آزاران نموده و
خونیکاران خصوصاً بکوشند [illegible]
با طاعت خدای و پاکی و
پرهیزکاری و رفتار درست
بی فرماید کشاورز خونیکار
بمانند پرستنده پرهیزکار مقبول
و منصور باری تعالی است
۳۲ زرتشت روشنائی
[illegible] از این [illegible] خدائی مجبور که [illegible] تلقین و
[illegible] تعلیمات [illegible]
تشهیر نماید و دعا کند که بخشایش
و [illegible] روزی بهره است او بشود
آرزو میکند که عبادات
صحیح و [illegible]

یخیاچاهیم یاسه عتی متهیا یاچا هوعه آعزروا
(۲)، ادئی اکم دره گوا عتی وچنکها وا
او وا غنکها ؛ رستوعه بیا وا وره شه عتی
ونکها واچو عته عتی استیم ؛ توعه وارآعه
رادنتی اهوُرهیا روشتی مزدا ۳ نی اشاآنه
وهشتو خیتی واادوا وره زی نیو ؛ اعریه منا
وااهورا ویدانس واتو خشنکها گوعه
؛ ادهو واشه یاعنکهد ونکهی عُشچاواشری
منتکهو ۴، نی تود مزدا اسره وشتیم اکمچا منو
یزاعه افا ؛ خیتی عُشچا تره مه عتیم وره زنیه
خیاچا زدشتام دروجم ؛ اعریه منیچا
نتوکی عشچا واسترا دا چشتم مه عنیتم (۵)،

و جان خود را در جاکری
اهورمزد فدا میدهد

ویستی وسپفی مزشتم سروشم زبه یاادنکهانی
افانو دره کوجیا عتیم اخشترم ونکهی عُش منتکهو
اشاد آعره زیش فتو عیشی مزدا اهوروشیتی
(۶)، ئی زوتا اشاعره زوش هو مه عینی عُش
اوهشتا دکه یا ؛ اهما دا وا غنکها یا وره زه
دیاعه مه عنتا واسترا یا ؛ تا نوعه غزیا اهو
مزدا درشتو عشچا هیم فرشتو عشچا (۷)،
آما آعدیم وهشتا آخه عتیا چا مزدا دره شدچا
؛ اشاوهی غنکها یا سیروئی فره مکونو ؛ اوشنا
آنتره هتی نمه خه عتیش چترا رایتو (۸)، فروعه
فره وو عزدیم اره تا تا یا وهی شواعه غنکها ؛
یتسم مزدا خشماوه تواد وا اشاستو میا

وچاداتاوی امره تاتسچا اُته ئی عتی ههٔ
اُروه ناتس درونود ۹، ادتوعه مزداتیم
مه عنیم اشوخشه نیتا سره ده یا ؛ خاترامیتامیا
وهشتابره عتی منتکها ؛ ایا اُروعه ها
کره نم یهیا هیچه عنتی اُروانود ۱۰، وسیفا
ستوعه هُوجی ته یو یازی آعنکهره یاسچا
هنتی ؛ یاسچا مزدا بوه عنتی توه می میش
زوشه آنجشوهوا ؛ وُهی آخشیا ننکها خشترا
اشاچا اُشتاتنیم ؛ د۱۱، ئی سوشتواهورو
مزداسچا آرمه عتشیچا اشیچا ؛ فراود
گیتم منسچا وُهی خشترمچا سُروتا ؛ موعه مر
ژداتا موعه آداعه کهیا عچید فه عتی تا انجا بند

د۱۲، اسموعه ازارشواهورا ارمه عتی توشیتیم
دسواپسفی نشتامه عیئی مزدا ونکهویا زوو
آوا ؛ اشا هزوا ایمه ودُهی ننکها فه رتیم
د۱۳، رفدراعه ووعروچشانی دوعشی
موعه یاوی ابه فرا ؛ تاخشترهیا اهورایاو نکهی
عُشس اشش ننکهو فروسفنتا ارمه عته اشا
دنیا فره وخشه یا د۱۴، ادراتام زره تشترو
تنوسچید خنیا اشتنم ؛ دواعیتی فه اروه تاتم
ننکهیا ونکهی عُشس مزدا اشیوتنهیا ؛ اشایا
چا اُخده خیا چاسروشنم خشترمچا کرده اهمقنم
د۱، یاشیوتنا یا وچنکها یاسنا امره تاسچا
اشیچا تیعه بیود اعنکها مزدا خشترمچا ههٔ

اُروه تاتو ؛ ایشام توعه اهورا ای هماو عُرو
تماعش دستی (۲) ، ادچا ای توعه منکهامه
عینی عُشچاو نکهی عُش ویسفا داتا ؛
سفننه خیاچا رش شیوتنا یهیا اُروا اشا
هچه عته ؛ فه عره گیته خشماو تو وهمه مزدا اگر وعه
بش ستی تام (۳) ، ادتوعه میر دم اهورا نمنکها
اشاعچا داما گیتا ؛ ویسفا خشترو عه و باهی
تروشتا منکها ؛ آروعه زی هُودا عنکهو
ویسفاعش مزدا خشماوه سی سودر (۴) ، ادتوعه
آتریم اهورا وجو عنکهو نتم اشا اُسه مهی
اسپنشتم ایمه و نتم ستوعه رفنتم چیترا اونکهم ؛
ادمزدا وعه لشینه رنتماعش تاعش درشتا

[illegible] عامی نماید
[illegible] الهامی شود
[illegible]
[illegible] که خداوند [illegible]
نیکو و طریق حق [illegible] آیین
تعلیم نماید راه [illegible]
[illegible] دین نموده است [illegible]
سبب نجات و موجب
مکافات [illegible] می‌شود
از این جهت التماس نماید
[illegible] عالم

امنکهم (۵) ، کدوی خشترم کا ایشتش
شیوتناعش مزدا ایتاوا اهمی ؛ اشاوهی
منکها ترا یوعدیا عه وره کیم میشیاکم فری وا ؛
ویسفاعش فری و وخما دیوا اشیچا خرفس
تراعش میشیا عشچا (۶) ، یزی اتا استا تا
هیه عتیم مزدا اشاوهی منکها ؛ ادتموعه خشتم
داتا اهیا عنکهی عُش ویسفا میتا ؛ بیاوایز
منسچا اُروا عدیاسته وس ایه نی فه عتی
(۷) ، کُترا توعه ار درامزدا یوعه و نکهی عُش
ویدمنا منکهو ؛ سی عنکهیش رنجیا اسفی
عنچید سادرا چید خچره یُواشه عری ؛ نی چیم
تیم انیم بیشتم ویدا اشا اتا نا ترازدیم (۸) ،

از این فیض عظمی بهره‌ور [illegible]
گردیده برای درست [illegible]
[illegible] آن خرد ایزدی و
نیک منشی [illegible]
[illegible]
بسیار خوبی بنماید که از [illegible]
[illegible] نیک اندیشی [illegible]
بتجدید و تقدیس عالم [illegible]
الاراده یزدان بزرگوار ممکن شود

تاعش زی ناشیوتناعش بنیتہ پیشتی اس فہ
عری فوعرُوبیو عتیہ جو ؛ ہیداس او جانا
عدیاعنکہم توہ یا مزدا آستا اروا تہیا ؛
یوعہ نوعد اشم مہ عن ینتا ایعہ سودی عری
وہُی اسمہ نود ۹) یوعہ سفنتام آرمہ عتیم توہ یا
مزدا برخدام ویدُوشو ؛ دُش شیوتنا اوہ
زہ زدو نکہی عُش عیوستی ننکہو ؛ ایعہ بیوش مش
اشاسیز و دیودا ہمدعہ ارُونا خرفسترا
(۱۰ اہیا وُنکہی عُش ننکہو شیوتنا وو چد
گرہ بام ہُوخرہ توش ؛ سفنتا مچا آرمہ
عتیم وانمیم ویدو اہمہ عتام اشہیا
؛ تاچا ویفا اہُورا توہمی مزدا اخشتروعہ

آو ویترا (۱۱) ادتو عہ آبہ ہمہ اروہ ناتسچا
خرہ تا عہ اآمرہ تہ ناتسچا ؛ و نکہی عُش خشترا
ننکہو اشاہد آرمہ عتش وخشت ؛ اتہ فی عتی
تویشی تاعش آمزد او یدویشام توعہ اہی
(۱۲ کد توعہ رازہ ری کدوشی کدو استی
توکد و ایینہیا ؛ سری عدیاعہ مزدا فراووچا
یاوی دایاد آتیش راشہ نام ؛ سیشانا
اشافتو و نکہی عُش خیتی عنگ ننکہو ۱۳) اتیم
ادوا نم اہُورانیم موعہ مروش و نکہی
عُش ننکہہ ؛ دینا سوشنیتام یاہی کرہ تا اشاد
چیدار و اخشد ؛ ہیدچہ وشتا ہودا بیو میثروم
مزدا یہیاتی دہ ترم ۱۴) تذری مزدا وعریم

استوعه عته اُشتا ناعه داتا ؛ وںکهی عُش
شیوتنا مَنکهو یوعه زی گی عُش وره زی ئی
ازیا ؛ خشماکام هُوچتیم اهُوراخره تی عُش
اشافرادووره زیبا (۵) مزدا ادموعه
وهشتا سره واسپچا شیوتنا چاوچا ؛
تاتی وهی مَنکها اشاچا عشودم ستی تو خشماکا
خشترا اهُوره فره شیم وسناهه عتیم دا

اهیم کردهٔ اوّل (۱) اُشتا اهماعه
یهماعه اُشتا کهماعچید وسی خشتریانس
مزدادایا د اهوروانه یی عته توشیم کدتوعه
وسه می اشم دریاعه تد موعه دا آرمه
عته رایو اشیش وںکهی عُش گیم مَنکهو

(۲) ادچا اهماعه وهیشته نام وهشتم خاتر
ویانا خاترم ده دعه دیثیا ؛ تواچه چی توهی
نشتامه غنیٔ مزدا ؛ یاوا اشا وںکهی عُش
مایا مَنکهو وهیشتا ایه ری وره کوجیانو
عُش اُرواد نکها (۳) ادهوو وںکهی
عُش وهیونا اعبی جمبیاد ؛ فی ناعره
زیش سونکهو فتوسی شوعد ؛ اهیا انکهی
عُش استوتو مَنکهیچا ؛ هه عشیٔ عنگ
آتیش ئی عنگ اَشیتی اهُوروارده
تواوانس هُوزی عنتوش سفنتو مزدا
(۴) ادتوامی عنکهاعه تخمم چا سفنتم
مزدا ؛ هید تارستا یائی هفتی اوا ؛

یادا شیش درگواعتی اُشا اوی چا توہیا
گرہ ما آترواشا اوجنکہو ؛ ہید ہوعہ وَنکہی
عُش ہزی جمد غنکہو د ۵ ، سفنتم ادتوا
مزدامی عنکہی اہُورا ؛ ہید توا عنکہی
عُش زانتوعہ درہ سیم فُوارویم ہید
داشیوتہ نامیثردوان یاچا اُخدا ؛ کیم
اکاعہ ونکہیم اشیم ونکہوہ ؛ تواہُونہ
رادامو عُش اُروسیی افیمہ د ۶ ، یہمی
سفنتا توامہ عینی اروسیی جسو ؛ مزدا
خشترا اہمی وُہُی منکہا ؛ یہیا شیوتنا
عش ؛ توہیا خرہ تی عُش ییم نی چش
وآبہ یہ عتی ؛ د ۷ ، سفنتم ادتوا مزدامی

عنکہی اہورا ؛ ہید ماوہی فہ عری جبد غنکہا
فرہ سدچا ماچش اہی کہیا اہی ؛ کتا ایہ
رہ دخشارا فرہ سیاعہ دیشا ؛ اعہ بی
تواہی گی تاہی تنوشچا د ۸ ، ادہوعہ اوجی
زرہ تشترو فوارُویم ؛ ہہ عتیو دویشا ہید
عسویا درہ گواعتہ ؛ ادا اشا عنہ رفہ نوخہ
نیم اوجو عنکہو د ؛ ہید آبیش تیش وسہ سی
خشترہیاد یاعہ ؛ یودا توا مزدا استومی
اُفیاچا د ۹ ، سفنتم ادتوا مزدامی عنکہی
اہُورا ؛ ہید ماوہی فہ عری جبد
غنکہا ؛ اہیا فرہ سیم کہماعہ ویوی
دویہ وشی ؛ ادتوہماعہ آتری راتام

نمنکهو اشهیا مایو دعساعه منه یاعه ۱۰)
ادتی موعه داعش اشم هید مازوزوحی
آرمه عتی چمنوا ید آرم فره ساچا ؛
نایاتوعه ایهما فرنشتا فرشتیم ؛ زی توا اتیه
نامد ایمه ونتام ؛ هید تو اخشه یانس اشیم
دیادا یمه ونتم د ۱۱) سفنتم ادتوا مزدامی
عنکهی اهورا ؛ هید ماوای فه عره جبد
غنکهیا ؛ هید خشما اخداعش دی دنکهی
فوارویم ؛ ساد راموعه سانس مشی شیی
زرزد اعتش ؛ تدوره زدیاعه هید موعه
مروتا وهشنم ۱۲) هید چاموعه مروشش اشم
جسوفراخشنه نه ؛ اوتی موعه نوعد

اموشتاد

اسروشتافه عریوغزا ؛ ازره عدیاعه
فراهید موعه آجمد ؛ سروشواشی مانزاره
یاعجمنو ؛ یاوی اشیش رانوعه بیوسووعه
ویدایاد ۱۳) سفنتم ادتوا مزدامی عنکهی
اهورا ؛ هید ماوهی فه عره جبد غنکهیا
اره تاووغزدیاعه کاهیاتیم موعه داتا
؛ دره گهیا یاعش نیم وانی خیش دارشته
عته ؛ وعریاستوعش یا توهمی خشتروعه
واچی ۱۱ هید نافریاعه ویدمنوعواده
عدید ؛ مه عه بیوفردا توارفه نوفراخشنه نم
هید تواخشترا اشادهچافراشتا ؛
ازه ره عدیاعه ازیم سره ده ناسی عنکهیا

مدناعش ویفاعش یوعه توعه مانترا

مرنتی (۱۵) سفنتم ادتوا مزدامی عنکهی

اهورا ؛ هیدماوبی فه عره جبد ننکها ؛

دخشد اوشیاتوش نامه عتش وهشتا

؛ نوعدنافوعریش دره کوه توخیادخش

نوشو ؛ ادتوعه ویسفی عنک انگری عنک

اشاعنه آدری ۱۶ ادا اهورا اهو ومه

غنیم زره تشترو ؛ ورنتی مزدا ایستی

چشیچا سفی نشتو ؛ استوداشم خیاد شتانا

اوجوانکهود ؛ خی عنک دره سوعه خشترواعه

خیادآرمه عتش ؛ اشم شیوتناعش

وبی ده عدید ننکها گرده ذدویم (۱)

تدتوافره ساعرشموعه ووچا اهورا

نمنکهو آیتا نمی خشماوتو ؛ مزدا فریاعه توا

وانس سنجیادموه عته ؛ ادنی اشافریا

دزدیاعه ماکورنا ؛ تیانی آوهی جمد ننکها

(۲) تدتوافره ساعرشموعه ووچا اهورا

؛ کتا انکهی عش وهشته یا فواروئیم کامی

سی عدیاعه نی ایدایاد ؛ فه عته شادهوور

اشا سفنتوعرختم ویسفوعه بیو ؛ ماروعه

عنی اهیم لبش اروتو مزدا ۳ تدتوافره

ساعرشموعه ووچا اهورا اکسنا زانتاهقا

اشهیا فوعرویو ؛ کسناخی عنک

سته رمچا دادادوانم ؛ کی یاما اخشی

عه عتی زرفسه عتی تود ؛ تا چید مزداوسه
می انیا چا وید ویه (۴) تدتوا فره ساعر
شموعه و وچا اهورا ؛ کسنادره تاز امچا
ادینه باسچا اوه پستوعش کی اُپوارور
؛ کی وَاتاعش دوان مه عه بیچا یوکد
کسناو نکهی عش مزداد انمش غنکهو
(۵) تدتوا فره ساعر شموعه و وچا اهورا
؛ کی هوا فاروچا سچا دادیما سچا ؛
کی هوا فا خفنم چا داد زیما چا ؛ کی یا اَشا
ارم فتوا خشه فا چا ؛ یا منوترش جزدو
عنکهو نتم اره ته یار (۶) تدتوا فره سا
عر شموعه و وچا اهورا ؛ یا فره وخش یا

نیری تا آماهه عتیا ؛ اشم شیوتنا عش
دبان زه عتی آرمه عتش ؛ ته عه بیو
خشترم وهی چنس غنکها ؛ کی عه
هوا زیم رانیو سکره تیم کام تشو (۷)
تدتوا فره ساعر شموعه و وچا اهورا
؛ کی بر خدام تا شت خشتر آمد آرمه عتیم
کی اوزمم چورد و یا نیا فرم فرّی ازم
تاعش توا فرخشنه او امی مزدا ؛
سفنتا مه عنبُی ویفه نام داتا رم (۸)
تدتوا فره ساعر شموعه و وچا اهورا ؛
من داعد یاعه یا توعه مزدا آدس تش
؛ یا چا وهی اخدا فره شیی غنکها ؛ یا چا

برای دیو خشم قربان کرده آن را بجای اینکه بگذارند آباد و برومند گردد زار و گریان کنند

بقیه صفحه ۶۶

اشا انگهی عش ارم وی عدیاعه ؛ کامی
اُروا وہی ارو اخشد آگمد تا (۹) تدتوا
فره ساعر شموعه و وچا اهوراکتا موعه
یام یوش دینام پوئر دائی یام هوداتو
فرعتشی سخیا وخشتره هیا ؛ عرشوا خشترا
توو انس ایشی تش مزدا ؛ هده موعه اشا
وهوچا شیانس غنکها (۱۰) تدتوا فره
ساعر شموعه و وچارا هوراتام دینام
یا هاتام وهشتا ؛ یاموعه کیتا اشا
فراد وعدیمپنا آرمه توعش اُخدا عش
شیوتنا عرش دعدیاد ؛ محیا چستو عش
توا اشتش امن مزدا (۱۱) تدتوا فره ساعر

شموعه و وچا اهورا ؛ کتا تی عنگ
آوی جمیاد آرمه عتش ؛ ئی عه هبو مزدا
تووعه وشه عتی دینا ؛ ازیم توعه اعش
فوعر ویو فره ووعه ویده وسیغی عنگ
ائشی عنگ مه عینی عش سفیا دوشنیکها
(۱۲) تدتوا فره ساعر شموعه و وچارا هورا
؛ کی اشه وایا عش فره سادر گوا وا ؛
کتا زیم آ انگرو وا هو و وا انگرو ؛ تی
مادر گوا تو اسوا فه عتی عره تی ؛ جه بنیکهد
هوونو عد ائیم انگرو مه عنیه تید (۱۳) تدتوا
فره ساعر شموعه و وچا اهورا ؛ کتا درجم
نبش اهما د آنیش ناشاما ؛ تی عنگ آ

اوایوعه اسروشتوعش فره ناعنکهو ؛
نوعد اشهیا آدیو یه عنتی ہچمنا ؛ نو عد
فره سیا وکهی عش چاخنه ری ننکهو
(۱۴) تدفوا فره ساعرشموعه ووچا
اهورا ؛ کتا اشا درجم دیام رنتنه یو
؛ پی ہیم معرانخ دیاعه توہیا مانتراعش
سی عنگ ہیا ؛ ایمه وعتیم سنه نام
داووعه درگوه سی ؛ آ ایش دوفشی
عنک مزداا ناشی آنس تانسچا (۱۵)
تدتوافره اساعرشموعه ووچا اهورا
یزی اہیا اشا فوعه مدخشه یه ھی ؛ ہیدہیم
سفادا انوجنکها جه مه عتداو اعش

اُرواتاعش ہاتی مزدادی درغزو ؛ کو نترا
ایاکہماعه ونه نام دداعا، تدتوافره
ساعرشموعه ووچا اهورا ؛ کی وره ترمجا
توافوعه سی عنکهایوعه ہنتی ؛ چترا موعه
دام اہیم بشتره تیم جیتزدی ؛ ادموعه وہی
سره وثنوجنتی ننکها ؛ مزدا اہماعه
یہماعه وشی کهما عچید (۱۷) تدتوافره
ساعرشموعه ووچا اهورا ؛ کتا مزدا
زرم چرانی ححا ؛ اشکه تیم خشماکام ہید
چاموعه خیادوخشیشو ؛ سروعه تیر دیاعه
ہه اُرواتا امره تاتا ؛ اوا مانترائی رتمو
اشا دہچا ؛ (۱۸) تدتوافره ساعرشموعه

ووچا اهورا ؛ کتا اشاتد میژدم مبنانی
؛ دسا اسفارش نوه عتیش اشترمچا ؛
هید موعه مزدا افه وعتی هه اُروا تا ؛ امره
تاتا تیاتی عه بیو داعنکها (۱۹) تدنوا
فره ساع شموعه ووچا اهور الیسند
میژدم هن تی نوعد د اعتی ؛ ئی ایدا اهماعه
عره خحداعه نا داعتی ؛ کاتیم اهیا مه
عنش انکهد فوعرونی ویدوا اوام یا
ایم انکهد افیماد (۲۰) چه تنا مزدا اهو خشترا
دیوا اعنکهری ؛ اد اید فره سا یوعه
فشیه عنتی ایعه بیوکام یاعش گام کره فاو سخش
چا اشماعه د اتا ؛ یا چا گوا آن معه نی اوری

دوتیا ؛ نوعد هیم مزین اشاو استرم فراد بکهه
کردهٔ سوم (۱) ادفره وخشیائی
کیشود یمنی سروتا ؛ بیچا اسنا دنچاد
یرادعشه تا ؛ نی ایم ویسا چیتری زی مزدا
عنکهود یم ؛ نوعد دعه بتیم دش ستش
اهیم مرا نشیاد ؛ اکاوره نادره گوا
مزوا آوره تو (۲) ادفره وخشیا انکهی
عش مه عنیئ فوعرونی ؛ بیا سفینا اوعه
نی مره ودنیم انکریم ؛ نوعد نامه نا نوعد
سی عنکها نوعد خره تو و ؛ نیدا اوره نا
نوعد اخدانید اشیوته نا ؛ نوعد دینا
نوعد اروان نوبچه عنتی (۳) ادفره وخشیا

کرده سوم
وعظ دوم ولسپارذی
نفود دشت زرتشت اردیبهشت
جناب پیغمبر می فرماید که من
اظهار می دارم اکنون گوش
بدهید اکنون شما که از دور و نزدیک
نگاه بمن دارید بشنوید اکنون
همه چیز آشکار است راستی
پرستندگان مژده باشید
تا به کار سخن روی برگردانید
بار دوم گردش و زبان شما را
ضایع نسازد که نطق خود را
بجای نیر سازند که می فرماید
در آغاز دوره زمان عنصر که
یکی سپنا مینو یکی گنا مینو
بودند ؛ اینک و عنصر ضد
در هیچ باب موافقت نکردند
چرا که این در هم بار ضد
ازند و خلقت میان
آن بود که ازند
این دو عنصر مخالفت باشد
هنوز باقی است و تا انجام جهان
خواهد پایید که از برای
دفع عنصر شر اهورمزد
از بد و عالم

انگهی عَش اهیا فواروَیم :: یام موعه
ویدوا مزدا او وچدا اهورو :: یوعه ایم وی
نوعد عتا مانترم وره شنتی :: بیتا ایم
ینا عچا ووچه چا :: ایعه بیو انگهی عَش
اووعه انگهد افنیم (۴) ادفره وخشیا ::
انگهی عَش اهیا وهِشتم :: اشاد ہچا مزدا
ویدانی ایم داد فته زیم ونگهی عَش
وره زنیو ننگهو :: ادهوعه داکه دا
هوشیوتهنا آرمه عتش نوعد دوژه
عدیاعه ولیفا هِش اهورو (۵) ادفره
وخشیا هید موعه مرود سفنتو تمو :: وچی
سری عدیاعه هید مره تی عه بیو وهِشتم

کلام اهنور [illegible] مصدق این کلام
زیرا که منبع [illegible] آفریده [illegible]
حقانیت خدای توانا ثابت
[illegible] منور را خدای فرموده وی
زرتشت [illegible] الهام [illegible]
[illegible] آموختن [illegible]
[illegible] گفتار و کردار
برابر آن اندیشه [illegible] و آخرت
[illegible]
جان آفرینی که همه جا حاضر [illegible] آنانی که [illegible]
[illegible] زرتشت [illegible]
۷۴

یوعه موعه اهماعه سیر وشیم دان چه سچا
داو فاجمین همه اروآتا امره تاتا :: ونگهی
عَش مه عنیی عَش اشیوتنا عَش مزدا
اهورو (۶) ادفره وخشیا ویفه نام
مزشتم ستهوس اشائی هودا یوعه منتی
:: سفنتامه عنیی سیروتی مزدا اهورا :: بهیا
وهی وای فره شی منگها :: اهیا خره تی قرو
ماستی وهشتاد (۷) یهیا سوا عشا عنتی را
دنگهو :: یوعه زی جوا عنگهره چابوه
عن تچا :: امره تاعتی اشو نوا روا ایشو ::
اوته تی تا یانه رانش سا درا دره گوه
تو :: تا چاشترا مزدادان میش اهورو

بهترین خود تعلیم نماید تا او را به ارزش
پس از اینها تمام رو خشنود
و خشنودان هست خود را سپاس
می کنند که تنها اهورمزدا را
عبادت کنند و ما بعضی از آن
آیات را در متن هذه الرساله
ترجمه کرده ایم بعینه و
عبارته

(۸) تیم نی ستوتاعش نمنکهو آوی ورِه
شو :: نی زید خشیمه عنی و یادره سیم :: ونکهی
عش مه عنیئ عش شیوتنه یا اُخذره خیاچا
:: ویدوش شاتیم مزدا اهورم :: ادبوعه
وهمی عنک دمانی گروند اما (۹) تیم نی
وهی مد ملنکها خچش نوشو :: نُی نی اومن
چوردسفی عنچا اسفی عنچا :: مزدا اخشترا وره
زنیا دیادا اهورو :: پیش ویری عنک
اهماکی عنک فره دتاعه آ :: ونکهی عش
اشاهوزانتوآدا ملنکهو (۱۰) تیم نی بیناعش
ارمتوعش مه مغژو :: نی آن مه عنی مزدا
سراوی اهورو :: هید هوعه اشا وهو

چاچو عشت ملنکها خشروعه هوعه
هه اروا تا امره تاتا :: اهماعه ستوعه دان
تویشی اُته نی عتی (۱۱) ییتا دیوی عگک
افروشیا انسچا :: تریم مانسچا یوعه ایم
تریم مه عن ینتیا :: ان نی عنک اهماو هنا
هوعه ارم مه عیینا تا :: سوشینتودی
عنک فتوعش سفنتو دینا :: اروه تورا تا
فتا وا مزدا اهورا

کردهٔ چهارم

(۱) کام نموعه زام کوترا نموایِنی :: فه
عری خبتی اُش اعریم انسچا دده عتی ::
نوعد ماخشنا اش یاوره زنیا هیچا ::
ینداخیئ اش یوعه ساستارو دره گوتو

کردهٔ چهارم
اشتودگاه
شدنی و ممکن است که از وعظ
سابق و نطق های ایران گروه
جهانیان معاندین قوی و دشمنان
سخت بر ایشان پیدا شده باشند
چرا که در این سوره از نقاضت
و بال آنان سخن می راند
در ابتدای این سوره در نزد اهور
مزد شکایت می کند که خویشان
خودش نیز دیر از او دور نموده اند
فرمانروایان کشش در پی آزارش
بر آمده اند و بجز اهورمزد پناهی
ندارد
می فرماید ای مزده
من می دانم که من بیچاره ام من
از خواسته و پیروان بی بهره ام
در نزد خودت داد خواه آمده ام
۳ ای جان آفرین نگاهی
بمن کن و برسم دوست ۱/۲
دلداری بخش
آن جناب از جور و جفا و
خونریزی و تاخت و تاز
اطراف سخت می نالد ۴
حضرت رسول الهی
۷۶/۲

٭ کتاتوا مزدا خشنوشاعه اهورا (۲) ویدا
تدیا اهی مزدا اهیشو ٭ ماکم نفش واهید چاکم
مانا اهمی ٭ گره زوعه توعه آیدا آوینا اهورا
٭ رفدریم چکواهید فریو فرایاعه ده عدید
٭ آخنو ونکهی عُش اشا ایشتیم ننکهو (۳)
کدا مزدیوعه اخشا نوا سنام ٭ انکهی عُش
دراعه فرو اشهیا فرانتی ٭ ورزد اُش
سی عنکها عش سوشینتام خره تو و ٭ کی عه
بوایتاعه وهی جمد ننکها ٭ معه بیو توا سا
نستراعه دره نی اهورا (۴) ادتی عنگ
دره گوانی عنگ اشهیا ورُدری عنگ
فاد ٭ گاپرو ره تو عش شو عترهیا وادخیئ

عُش وا ٭ دژه زوبا هانس خاعش شوتنا
عُش شیوتنا عُش اهیم اُستو ٭ یشتیم
خشترا د مزدا موعه تدجیانی عش وا ٭
هو وتی عنگ پروگافات می عنگ
هوچستو عش چرد (۵) نی واخشه یانس
اوانس دریتا اینتم اروا تو عش واهور
زنتوش متروعه بیو وا ٭ رشنا جوانس
ئی اشه وادره گونتم ٭ وی چروهانس
تدفروخیته ده مرویاد ٭ اُزی عیتوعه ایم
مزدا خری نیادا اهورا (۶) ادیستیم تو عد
ناعسمنوآیاد ٭ دریچو هو و دامان هی تهیاگا
هو وزی درگوانی درگوا عتی وهشتو

هو واشه وایهاعه اشه وافره یو ؛ هید
دنیا فوعرویادا اهورا د ۷) کیمنا مزدا
موه عتهفائیم دداد ؛ هیدیا دره گوا دیدره
شتا اهمینکهه آن ثم توهما دا آترسچا
غنکهسچا یهیا شیوتناعش اشم سروشتا
اهورا ؛ توم موعه دانستوان وینیا فرادوه چا
۸) ئی واموعه یاکیستا دزدی اهمینکهه
؛ نوعداهیا ما آترش شیوتناعش فره سیاد
؛ فه عیتوگدتا اهماعه جبوعدد دوشنکها
؛ تن ویم آیا ایم هوجیاتو عشفا یاد
؛ نوعدذرجیا توعش کاچید مزدا دوشنکها
۹) کی هوویتیما اردروچوعتد فوعرویو

؛ بیاتو ازوشتیم ازی موهی ؛ شیوتنو
عه سفعتم اهورم اشه ونم ؛ یاتوعه اشایا
اشاگی عش تشا مروعشنتی ماتا توعه وهی
غنکها ۱۰) ئی واموعه ناگنا وامزدا اهورا
؛ دایادانگهی عش هاتی ووعستاوشنا
؛ اشیم اشاعه وهی خشترم غنکها ؛ یاسچا
هختاعه خشماوتام وهماعه آ ؛ فروتاعش
ویسفاعش چنوتوفره فرافره نیم ۱۱) خشتراعش
ئی جبین کره فه نوکاوه یسچا ؛ اکاعش
شیوتناعش اهمی مرن گدیاعه هیشیم ؛
ئی عنگ خی اُرو اخیچا خروژددینیا
هیداعه بی کمن تیراچنوتوفره توش

یو وعه ویسفاعه دریحو دمانا عه استه یو
۱۲) هیداس اشانفته غشتی نفشوچا :: تی
رهیا ازجین فرایهیا اوجیی شتی :: ارمتوعش
گیتا فرادوتوخشنکها :: ادیش وهی
هیم اعه بی موعست فنکها :: ایعه پیورفدرا عه
مرد استی اهورو ۱۳) تی سفنتامم زره
تشترم رادنکها :: مره تی شتی خشنا عش
هوونا پرسری عدیاعه ارتو و :: ادهوعه
مزدا اهیم ددا داهورو :: اهماعه گیتا و هی
فرادنکها :: تیم وی اشامیح مه
عدی اشی هخاعم ۱۴) زره تشتر اکسته
اشه وا اروه تو :: مزوعه مگاعه کبوا پرسری

مزه/عه

دربقی وعدهٔ جنت
بایشان می دهد

یو وعه ویسفاعه دریحودمانا عه استه یو
۱۲) هیداس اشانفته غشتی نفشوچا ::
تی رهیا ازجین فرایهیا اوجی شتی
ارمتوعش گیتا فرادوتوخشنکها ::
ادیش وهی هیم اعه بی موعست فنکها
:: ایعه هیو رفدراعه مزد استی اهورو
۱۳) تی سفنتامم زره تشترم رادنکها
مره تی شتی خشنا عش هوونا پرسری
عدیاعه ارتو و :: ادهوعه مزدا اهیم
ددا اهورو :: اهماعه گیتا دهی
فرادنکها :: تیم وی اشامیح مه عدی
عش هخاعم ۱۴) زره تشتر اکسته

اشه وا اُروه تو :: مزوعه مگاعه کیو ا
پرسری عدیاعه وشتی :: ادبوو گواو شتیا
سفویاهی :: نی عنگ ستی مزد اهده موعه
یه نش اهورا :: نی عنگ زبه یا و نمهی
عش اُخدا عش ننگهو (۱۵) هیچد اسفا
وخشیا ویفه تما عنگهو :: هید دا اتی
عنگ ویچه بیتا اوا تا انسچا تا عش
نیش شیوتنا عش اشتم خشمه عه بیاد
دوئی یا عش داتا عش فوعر یا عش
اهورهیا (۱۶) فره شوشترا اتراتی اردر عش
عدی :: هووگوا تا عش نی عنگ
اسوهی اُشتا ستوعه :: تیرا اشا هیچ

عتی آرمه عتش :: تیرا و نمهی عتش ننگهو
ائیتا خشترم :: تیرا مزدا اوره ده مام
شتی عتی اهورو (۱۷) تیراوی اتش مانی
سی عنگ هانی نوعد انفش هامر دی
جاماسفا هووگوا :: هداویتاو همی عنگ
سروشا رادنگهو :: نی وی جینود دا انچا
اداتمچا :: دنگرا ننتی اشا مزدا اهورو
(۱۸) نی معه بیایوش اهماعه اسپچید
وهشتا :: منخیا عشتو عش وی چو عشتم
ننگها :: آنس تی عنگ اهماعه ئی نا
آنستا ده عه دیتا :: مزدا اشا خشماکم
وارم خشنو شمنو :: تدموعه خره نی عُتش

مننکسپچا ویچه تم (۱۹) نی موعه اشاده
عتیم هچاوره شرعتی ؛ زره ثشترا
عه هیدو سنادفره شوتم ؛ اهماعه
میژدم هه تتی فراهیم ؛ مه نی -
وستاعش مدو یفاعش گوا ؛ ازی
تاچیدموعه سانس تویم مزداوید شتو

کردهٔ اوّل

سفنتامه غیئی وهشتاچا منکهو ؛ هچا
اشاد شیوتناچا وچنکهاچا ؛ اهماعه
دن هه اروا تا امره تا مزد خشترا آرمه
عتی اهورو (۲) اهیامه غیئی عش سعی

(۱) در کرده اول و این سوره سپنتمد گاتا و ارشاد اشوزرتشت بدرجای طلب و ارشاد درجزای سپنتامینو یعنی بهمن خرد نیکوکاری نیک اندیشی و خوش گفتاری و بنیکو کرداری شروع میکند من بعد اثبات ستایش و اوامر که بهر که زبان ستایش کند و بدست کار نیکو میکند موجب حفاظت و حمایت مینو و جب [illegible] کرود کتابهای نیکو [illegible] خوانده است انتشار کارو اسجه یکی جانسپر که [illegible] می فرستد آن آسایش آفریده اند که (۳) وفرشش بدوی و زنگ من بدان کینه ورزند چراکه آنها بیستا مینو و ارندچرا گه آنها نیکی کند خداوند نیکانرا ان بر ای اشوئی و بهشت بخشند و کنا مینو بدان نجا می بخشد آنها سرود حب الافعال آنهاست آز کون می دهد این است

نش تهیا وهشتم ؛ مزوا اخدا عش وهی
عش ایعه آئی منکهوآرمه تو عش رتوعه
بیاشیوتنا ورزیاد ؛ او یاچیتی هودفنا
اشهیا مزدا (۳) اهیاچه غیئی عش
تویم اهی تا سفنتو ؛ یئی اهماعه گام رانیو
سکره تیم هیم تشد ؛ ادهوعه وآسترا
رامادا آرمه عتیم ؛ هیدهیم وهی مزدا هیم
فرشتا منکها (۴) اهمادمه غینی عش
رارش یتی دره کوه تو ؛ مزدا سفنتانوعد
عتا اشونو ؛ کسی اشچید نااشونه
کاتی انکهد ؛ عواچید هانس فروش
اکودرگوا عته (۵) تاچا سفنتامه غیئی

از برای نیکو کاران و بدکرداران

(۲) ای دوم سپنتمد گاتا دشت وخشور دو الجلال درین سوره می فرماید که عاقبت الامر حق بر باطل غالب و راستی بر کاستی زبردست خواهد شد معاند جناب پیغمبری گوید که زشت کردار لاموت باشند و هرچه هست عین حسن است از بزدی شت زرتشت چه پرسش از خدای بزرگ مینماید که مجاهد نیک و بد الا باد خواهد بایند یا انجام خواهد داشت یا این زندگی کنونی نوبت یا بدی یا مجاهدات ازانی که علم کلام مرموزداشته شباهت بکودت دردانش بجان می انگارند درست [illegible] دوگشن و کنش نیک و بدرا و همن دارند مظفر و منصور نگاهند عقیده انانکه منش

مزدا اهورا پشا اونه چوعش یازی
چی چاوهشتا هنه ره توهما دزوشا
درگو بخشه عته ؛ اهیاشیوتناعش
اکاد اشیانس فنکهود ، تا دا سفنتمه
عینی مزدا اهورا ؛ آترا و نکهاعه وی
داعته رانوعه بیا ؛ آرمه توعش
دبان زنکها اشه خنیاچا ؛ هازی فو
عروش عشنتو واراعته ؛ سفنتامه عینی
آرمه عینی اهورود (۲) اشم وهی ۳
سفنتامه عینیم هاعتیم یزه میده ینکهی
هاتام

کردهٔ دوم

نود و انجام بد
که برتر از آن نخواهد آمد آنکه چنین
پیدا از آن اهریمن فیروزی
نتیجه جمشید اعنی زودتر
هستی و نیکی است بدی ذکر بعض محسنات
حاصل شود و در این که از نکات
و اعمال سپنتمد است می باید اهریمن را
مقصود بجنگند و دوستان و گران
می شمرد باید خوبان و ظالمین
تباهی کنند و ویران و
را براندازند و دانش نیک و
کارهای نیک را پیروی کنند اگر
و از آغاز هستی تا انجام زندگی
بپ کین تن و اثونی روان
کوشند و زراعت و فلاحت
را زیادت کنند و کوشند که
وستوران را بپرورند و
مسکن بنی آدم را معمور سازند و از [illegible]
و ستم و خونریزی و یغما و دزدی و
و چنین افعال ذمیمه را منع
مختصر کلام جهان را
کنند که یزدان بهیت را خواهد

(۱) یزی اداعش اشادرجم وی عنگ
هه عتی مهیدان سشوتا یاده عه بر
تانافروختا ؛ امره تاعتی دیو اعشچا
مشیا عشچا ؛ ادتوعه سوا عش وهم
وخشدا اهورا (۲) ووچاموعه یاتویم
وید وا اهورا ؛ فراهید یا یامی عنگ
فره تاجمه عتی کداشه وامزداوی
عنکهد دره گوتیم ؛ هازی انکهی عش
ونکهی وستا آگره تش (۳) ادوی
دمناعه وهشتا ساسنه نام ؛ یام هود
ساستی اشا اهورو ؛ سفنتو ویدوا
چیدکیزراسی عنکها عنکهو ؛ توا و انس

و خشنودش را فرمان است
و حضرت
و هر کار حضرت پیغمبر آرزوی یزدی
کنش خشنود خود کردن و
انگیزش باشند و خواهش
هلاکت فرمان روایان ظالم
هر مملکت می کنند یک جانب
پیغمبر کیست بجد تمام در می خواهد
که راستی و دانش و سکونت و صلاح
و مسالمت و نیک اندیشی در جهان
گسترده شود تا سیوش نشان
بدون ممانعت و تعرض نیات
و اقوال و اعمال حسنه اهورمزد
مزد را خشنود کرده به وفق
قانون الهی معاندین صحاح دیو
خشم و ستم گردند

مزدا و نگهی عش خرتوا ننگهو (۴)
ئی وادمنو وہیو مزدا اش سیچا؛ ہوو
دیبنام شیوتنا چا وچنگہا چا؛ اہیا
زوشی عنگ اُشتش ورہ نی عنگ ہچہ
عتی؛ توہمی خرتوا ایمیم سنا انگہد (۵) ہو
خشتر اختی عنتام مائی دش خشترا
خشی عنتا؛ ونگہو یا چیتو عش
شیوتنا عش آرمہ عتہ؛ یوژ دامشیاعہ
اعہ پی زانتم وہشتا؛ گووعہ ورزیا
نام تام نی خرہ تاعہ فشو یود (۶) یا زی
ہوشوعہ تما ہائی اتہ ئی عتیم؛ وادئویم
ونگہی عش ننگہو برخدہ؛ اداخیاعہ

اشا مزدا اُوراوخشد؛ اہورو انگہی
عش زانتوعہ فوعرو یہیا (۷) نی اشیمونی
دیاتام فہ عتہ رمم فہ عتہ سیودیم؛
یوعہ آو نگہی عش ننگہو دی درغرو دو
اشاو یام یہیاہہ تا عش نا سفنتوا دہوعہ
دامان توہمی آدام اہورا (۸) کا توعہ
ونگہی عش مزدا اختر ہیا ائیتش؛ کا توعہ
اشوعش توخیا معہ بیو اہورا؛ کا توعہ
اشا آکا اردری عنگ عشیا؛ ونگہی عش
ہہ عینی عش شیوتنہ نام جوہ رو (۹)
کدا ویدا یزی چہیا خشتہ تیا؛ مزدا اشا
یہیا ما اعتش دوبیا؛ عرشموعہ عرہ زی

چام و نگهی عُش و فوش غننکهو ؛ ویدیا
دسوشیانس نیاهوعه اشمش انکهد (۱۰)
کدامزدا امان نروعش نرو ویسنته کداحین
یتَرم هیاانگهیا ؛ یاانگرهیا کره فه نواوری
فه یه عنتی ؛ یاچاخره تی دُش خشترادخیو
نام (۱۱) کدامزدا اشامدآرمه عتش ؛
جمد خشترا هوشتش واستره وعتی ؛
کوعه دره کوودبیش خرراعش راامام
داعننه ؛ کی عنک آونگهی عُش جمد مننکهو
چستش (۱۲) ادتوعه انکهن سوشینتو
دخیونام ؛ یوعه خشنیم وهی مننکها یجاغننته
شیوتناعش اشاتوهیامزدا اسی عنک ؛

اهیا

هیاتوعه ؛ توعه زی داتاهمیستا
رواییشم هیا

کردهٔ سوم

(۱) ادمایوابی عندو و فری مرشتو ؛
نی ددش عرزیش خچش نوشا اشامردا
و نگهی عُش آداگه عدی موعه آموعه
اره فااهیا وهی اوشو ویدا غننکها (۲)
اداهیا مابی عندو هیا مانه یه عنتی ؛
وکیشو درگوادعه بتا اشا دارشو ؛ نوعد
سفنتام دورشت اهماعه ستورصه عیاآعتیم
؛ نیداوهی مزدا افرشتا غننکها (۳) ادچا
اهماعه وره ناعه مزدا انداتم ؛ اشم سی

کردهٔ سوم
سپنتمدگاه. در این سوره معلوم میشود که زرتشت گرفتار بیماری سنگین و دامی است که مشکل الدفع است. بناءً علی ذلک در نزد هورمزد بندگی می گذارد که طاعت او را شنیده عشق خوب در راستی بیاری او برسد تا مقصد رهائیش بخشیده. این بیماری بسیار بتوهش آورده است و از شخص بدکار فریبنده رشکینی بر او عارض گردانیده که ذاتش پاک دارد و نه از خشن نیک استشاره می نماید. از اینجاست که گشت زرتشت معتقد بعقیده محکمه میشود که فقط راستی و نیکی موجب فایدهٔ بنی آدم بوده ناراستی و بدی سبب تعیب و اذیت است. از هورمزد استدعا مینماید که مردم را بندگی نیک و بهم دو بخشند. در جواب می گوید البته باید بنماید ؟

عدیاعه دکیشاعه راشه نیکهه ؛ درخش
تاونگهی غش سری عزیاعه غنکهو ؛ انتره
ویفی عنگ دره گوه توبجمی عنگ انتره مروی
(۴) یوعه دُش خرتوا الی شه مم وره دن
رامیچا ؛ خاعش هزدبیش فشویسی افشونتو
ؤ ئی شام نوعدهورشتاعش وانس
ذروشتاعش ؛ توعه دیوی عنگ دینیا
دره گوه تو دنیاره (۵) ادهو دمزدا اسچاچا
آزی عنشچائی دیبام وهی سارشتا نمنکها
؛ آرمتوعش کسچیدا اشاهوزی عنتوش
؛ تاعسچاویفاعش توهمی خشتروعه
اهورا (۶) فرو وافرشیا مزدا اسچا

جهان تباه کننده نمایند
از نیروی زرتشت می گوید از آنکه بهمن
من همه پیروان بدان اندرز
می دهم پس از آن باز گردند
می فرماید که جمله مردمانی که
و خونریزی و تاخت و تاز و جز اینها
را زیادت کرده بهای خدادادی
را تباه و ضایع نموده و بجای نیکی
بدی می کنند پیروان دیو
پرستان اند که دشمنان آنانکه
دین بد ایشان باشند پیغمبری
از بهمن داری و هوش و دانش
کسب نیکی و راستی و آن میکنند
و دسته مردم را فرو از بین نند
و تخت سلطنت اهورمزدا دانش
شوعظ می نماید که دین و دانش و
وازین دین پاک کنند و تبرک
کنند تا مردم چه در زن
و چه کودک آن را رستخیز
در یافت کرده حسب الاوامر
کسب رفتار نمایند و از
اهورمزدا دریابند
منجاید

اشیچامری عته ؛ یاوی خره تی عش
خشماکهیا اشمنکها ؛ عرشوی چدیاعه تیاای
سراوینیا ؛ تام دیام یاخشما و توا اهورا (۷)
تدچا وهی مزدا اسروتی غنکها ؛ سروتی
اشاگیش اهواتی اهورا ؛ کی اعربیه ماکی
حی توش داتاعش انکهد ؛ ئی وره
زنیاعه ونکهیم دادفره ستیم (۸) فره
شوشتراعه اُروارشتام اشهیادا
؛ سریم تدتوامزدا یاسا اهورامعه بیاچا
یام ونکها اوتوهمی اخشتروعه یوعه
ویفاعه فرشتاعه عنکهو اعنکها ما
(۹) سروتی ساسنافشی عنگ هیوسوعه

که رسالت خویش میستاید
و فرشوشتر و همه یاران وی
را بوی عنایت فرماید و از نوی خود و از
جانب ایشان پیمان می کنند
که لوازمات تشهیر دین بجای
آرد فرمان میفرماید یکسان جای
کاران روایان به و بد
و بدمنشان و بدسخنان و بدکنشان
بود علی رغم چنین زشت
کرداران جناب پیغمبر ستایش
اهورمزد نموده از و درمیخواهد که
یاوریش کرده و عطیه خود از
وی باز نگیرد

نشتو ؛ نو عدعرشوچاسیرم ددانس دره
گواتا ؛ هید دنیا وهشتائی چین میثرده
؛ اشایوخدایاهی دی جاماسفاد ۱۰)
مذچامزداتوهمی آدام نفاعنکهه ؛ منووهی
ارونسچا اشونام ؛ نمسچایاآرمه
عتش ایجاچا ؛ مانزاخشترا وزدنکهااوهی
میرا (۱۱) ادر دُش خشتری عنگ دُش
شیُوتنی عنک دُژوچینکهو ؛ دُژ دیی عنک
دُش مننکهو دره گوه تو ؛ اکا عش خره
ناعش فه عتی اُروانو فه عتهٔ ییتی دریجو
دمانه هه عیتا انکهن استه یو (۱۲) کدتوعه
اشازبه یه عنته اونکهو ؛ زره نشتراعه

کدتوعه وهی مننکهائی وی ستوماعش مزدا
فربیاعه اهورا او دیانس هیدوی اُشتا
وهشتم

کردۀ چهارم

(۱) کدموعه اُرواعسه چهیا اونکهو ؛ کی موعه
فشی عُش کی میناترا وستو ؛ اینو اشاد
تودچامزدا اهورا ؛ ازدا ایتاوهشا ادچا
مننکهو (۲) کتامزدارانیو سکرتیم گام عشه
سوعد ؛ ئی هیم اهماعه واستره وعتیم
ستوعه اُسیاد ؛ عره زه جیش اشافو
عروشی هوه ری فشیبی ؛ آکاستی

کرده چهارم
سپنتمدگاه باز در این جا
معلوم می شود که شت وخشور
بیک طوری گرفتار سختی
بوده همان طوری که در فقره
کیمنامزدا او از دست طلب
اعانت و فریاد رسی از اهور
مزد می نماید چون ویرا پیمان
جان و خواسته بود
برسم معهود خود اعتماد کامل
بر توانائی دهنده کار نموده
درخواست یاری از او می کند
شت وخشور از فریاد آن
که گاو زمین پرورش می یابد
و کشاورز توجه بحالش نمیکند
و بشخص مهربان مردم دوست
هم می دهد که آبادش کند و
ازین است که بجنگ بدان
افتاده است و رفع امور را
چنین دیده خود و یاران
ستایندگان و ادار کرده
ستایش پرستش
و پرورش

عنگ مانشانس یاداتی عنگ داهوا (۳)
ادچیدا هماعه مزدا اشا انکهه عتی ؛ یام هوعه
خشتر اوهو چاچوعشت غنکها ؛ ئی نا اشوعش
اوجنکها ورهدئی تا ؛ یام نزدشتام
گیتام درگوانجشه عتی (۴) ادوا ایزاعه
ستهوس مزدا اهورا ؛ هدا اشا وهشنا
چامننکها ؛ خشتراچایا ایئوستا عنکهد
آفه عتی ؛ آکا ار دری عنگ دمانه گرو
سروشانه (۵) آروعه زی خشما مزدا
اشا اهورا ؛ هیدئیشیما کاعه مانترانه
وورازتا ؛ اعه بی درشتا ویشا اوکها
ؤزنشا اشتا یا ناخاتری دایاد (۶) ئی

[illegible]

نمبر ۵ نمود

مانترا واچم مزدا برهعتی ؛ ارُوه تواشا
نمنکها زره تشترو ؛ داتا خره نی عش
هزوو ره عتیم ستوعه ؛ مهیا رازی عنگ
وی ساهیم منکها (۷) ادوی یوجازوشتیه
ئی عنگ اعرودتو ؛ جیا عتش غره تیش هیما
یئیشیاکهیا ؛ مزدا اشا آوگری عنگ وهی منکها
؛ یاعش ازاتا مهاعه خیاتا اونکهه (۸)
مدوا پداعش یا فرسیتا ایژه یا ؛ فه عره
جساعه مزدا استانزستو ؛ ادوا اشا
اردره خیا چانمنکها ؛ ادوا ونکهی عش ننکهو
هونره تاتا (۹) تاعش وایناعش فه عتته
ستهوس ایه نی ؛ مزدا اشا ونکهی

در انجام خواهش می نماید که
کام راست کرداران که
جهان را تازه خواهند نمود
بر آورده شود

عش فنکهو ؛ یدا اشوعش مخیادسی خشه
یاد ؛ ادهود اناعش عشیانس گرزداخیم
(۱۰) ادیاوره شایاچافه عری آعش شیوتنا
؛ یاچاوهی چشمام اره جدفنکها ؛ روچاچی
عنک اسنام آخشا ایعروش ؛ خشما
کاعه اشاوهماعه مزدا اهورا (۱۱) ادوی
ستوتا اوجاعه مزدا آعنکها چا ؛ یود
اشاتواچاعساعچا ؛ داتا انکهی عش اره
ددوهی فنکها ؛ هه عتیا ورشتام
هیدوسنا فره شوتمم

کردهٔ اول

(۱) وهی خشترم وعیم باگم اعه بی به عه
رشتم ؛ ویدوشمنا عش ایزاچید اشانتره
چره عتی شیوتنا عش مزدا وهشتم تدنی نی
چیدوره شانه (۲) تاوی مزدا فواروییم
اهورا اشایه چا ؛ ته عه بیاچا آرمه عته
دوعش آموعه عش خشترم ؛ خشماکم وهی
مننکها وهماعه داعدی سونکهو (۳) اوهی
گی عش آهیم یلنتی یوعه دوی شیوتنا عش
سارنته ؛ اهوروا اشاهزوا انخدا عش
ونکهی عش مننکهو ؛ فی شام تی فوعرویومزدا
فره وخشتااهی (۴) کوتراآروعش
آفسه وعتوش کوترام رزدکاعه اشتد

[illegible] آزادان
[illegible] ما کاهان اندیشه
حضرت بسوی مغان [illegible] اعتقاد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کوترا ایو خره نین اشم کی سفنتا آرمه عتش
کوترا منو وهشتم کوترا تو اخشترا مزدا (۵)
ویسفا تا فره سانس تیا اشاد هچا کام وید
واستر یوشیو تاعش عرشو وهانس هوخره
توش ننگها ؛ نی داتی عه بیو عرشره
تیم خشه یانس اشه واچتا (۶) هی و هیو
ونکهی عش ورد ی سچا هوعه واراعه رادد
؛ اهورو خشترا مزدا ادا هماعه اکاد ایشیو
؛ نی هوعه نوعد و یداعتی افیمه انکهی عش
اروسیه (۷) داعدی موعه نی گام تشو
افسچا اورواسچا ؛ امره تا تا هه اروتا
سفی نشتامه عنیئ مزدا ؛ وهیشته

اُتهٔ نی عتی ننگها وهی سی عنکهه (۸) ادزی
توعه وخشیا مزدا او یدوشه زنیا مرویاد
هیدا کویا درگواعته اشتائی اشم دادره
هووزی ماشترا شیا توئی وی دوشه
مره وعتی (۹) یام خشنتم را نوعه بیا داتوا
آترا سوخرا مزدا ؛ اینکها خشوستا اعه
بی اهواهی دخشتم داووعه راشه سنگهه
دره گونتم سوه یواشه ونم (۱۰) ادئی
ما نام خشه عته اغنیا تا اهما دمزدا اهوو
داموعش دریجو هو نوشتا ذرداعیو عغنی
؛ معه بیو زبه یا اشه ونم ونکهویا اشم کدته
(۱۱) کی اروه توسفه تماعه زره تشترا عه

نامزدا ٭ کیوا اشا آفرشتا کا سفنتا آرمه
عش ٭ کیوا ونگهی عش منگهو اچیتا
مگاعه عرشوو (۱۲) نوعد تا ایم خشتا عش
وی فه یو کو نیو فره توزمو ٭ زره تشترم
سفه تا مم هیدا هیم اوری روست استو
٭ هیدهو عه ایم چره کسیچا او درشچا زوعه
شمنه واازا (۱۳) تا درگوه تومرو
ده عته دنیا عره زا اوش هه عتیم ٭ یهیا
اُرواخ ودعتی چین وتو فره تا اکا خاعش
٭ شیوتا عش هزوسچا اشهیا نان
سوا فتا (۱۴) نوعد اُروا تا داتو عه بیچا
کره فه نو واستر ادارم ٭ گووعه اروعش

معنی
در آیه (۱۰)، های (۲)
گاتهای ی (۳)، می فرماید
که پیش تولد بهترین چیز
از برای مردم پاکیزگی و طهارت
فی الحقیقت پاکیزگی و [illegible]
از احکام عمده دین زرتشتی
بوده و [illegible]
[illegible]
و [illegible] شده [illegible]
و علم نظافت [illegible] جمیع حکمای
[illegible] از اهمیت [illegible]
صفحه ارض از این تصور [illegible]
و [illegible] جمیع [illegible]
در این دین پاک [illegible] از این
بدینه یعنی همه چیز [illegible]
فرسوده شده [illegible]
و پلید شمرده [illegible]
شده است زیرا [illegible]
و الا مر آزان [illegible] شود

آتی عندا خاعش شیوتنا عشچا ٭ سی عنگها
عشچا ئی ایش سی عنگهو افیم دریجو دمانه
آداد (۱۵) هیدمیژدم زره تشترو مگه وه
بیوچو عشت فرا ٭ گرو دمانه اهورو مزدا
فوعرویو ٭ تاوی وهی منگها اشا عچا
سوا عش چه وشی (۱۶) تام کوا ویشتا
سفو مگهیا خشترا نان سدونگهی پده بیش
منگهو یا م چیتیم اشا منتا ٭ سفنتو مزدا اهورو
اتا فی سزد یا عه اشتا (۱۷) برخدام
موعه فره شو شتر وهو گوو دید و عشت
کهر فیم ٭ دینه یا عه ونگهو یا عه یام هو عه عشبام
داتی ٭ خشته یا نس مزدا اهورو اشهیا

معنی
آیه دوازدهم های
چهارم گاتهای اول از نیر
بکذ... است که فرموده اند
انصاف و عدل را پیشه خود
نمایند و در پیمان پهلوی
آمده است که با دشمنان
خود هم بداد گری مرافعه و
مجادله نمائید در بن [illegible]
منزلت و قدر داد و انصاف
چندان منظور شده است که
داور عدل و صالح را اشه
با اهورمزد و مشاسپندان کرده
منصف ظالم و طالح
برابر شمرده است

اُژدیاعه کرزدیم (۱۸) تام چیتیم دی
جاماسفاهوو گووعشتوعش خره ناائشاو نو
تدخشترم غنکهوونکهی عُش ویدو ؛ تدموعه
داعدی اهُوراهید مزدا رفنوادا (۱۹) هووه
تدنامه عدیو ماعنکها سفه تما اهماعه ذرده
؛ دینه یا ویدمنوئی اهیم عشه سانس اعه
بی مزدا ؛ اداتامرو دکه بیاشیوتنا
عش وهیو (۲۰) تدوینی هزوشاعنکهو
ویفاعنکهو دعدیاعه سوو
اشم وُهی غنکها اُخدایاعُش آرمه
عتش ؛ یزمناعنکهونمنکها مزدارفدرم
چگه دو (۲۱) اُرمتوعش ناسفنتوهوو

معنی نخست و کرده
از گاتهای سفنتمد
اول و دوم بیکر شده
اوستای ووف ۴ گاتهای
در آیه ۱۴ های ۴ نیرومی ایزد
دارویست که نیرو ببخشد
توانایی که از فرو دهد اهیم
بدی عالب شوند بیچاره بری
به همین نحو فرمان محکم بری
معدومیت و نیستی قبایح در عالم
خلاق و مواد فاسده از
در آیه ۱۷ های ۴ کاتهای
منطوق است که بیکار گنبد
با آزارهای رنج و هیبدگان
،،

چستی

چستی اُخداعُش شیوتنا ؛ دنیا اشم سفی
نودوهی خشترم غنکها ؛ مزداودداد
اهُوروتیم و نکهیم یاسا اشیم (۲۲) هیا
موعه اشاد هچاوهشتم لسینه فه عته ؛ ویدامزدا
اهُورو بوعه اعتخهره چاهن تجا ؛ تام ئیرآعه
خاعش نامی نتیش فه عره چاجساعه ونتا

کردۀ اوّل

(۱) وهشتا اشتیش سراوی زره تشترهه
سفه تاعهیا ؛ یزی هوعه دادآنفیا اشاد
هچا ؛ اهُورومزدایووعه ویسفاعه آعه
هونکهویم ؛ ئی چاهوعه دبن

کرده اول
وهشتوئیشت گاه ؛
این گاتها نیز یک سوره بیهن
نام مذکور دارد و مشتمل بر
پنج وصیت اخیره شت زرتشت
اسپنتمان که پس از مرگ خویش
کی گشتاسب و فرشوشتر و
دیگران را خلفای خود قرار
می دهد و برای ارشد مستقل
اشخاص لایق و فرزانه را
که دستور اشایند خلفای
خود معین می فرماید ؛
فریضه عمده دستوران قلع
و قمع شکوک و دفع و رفع غوامض
دین بر وفق عقیده کیش
مازدیسنی در صورت استفسار
و استفتا مقرر می فرماید
دختر کوچک خود
پوروچیست را می فرماید که
تا هنگام گرفتن شوی ینکو در
امور تصویب از خلفای او
و خصوصا او را
مجاز و محکوم

سه شانچادینه یاو نگهویا اُخداشیوتیا
چا (۲) ادچاهوعه سپین تی مَنکها اُخداش غُش
شیوتناعنچا خشثریم مزداعه وهما
آفروردیناانسچا کوه کچاویشتاشفو
زره‌نشترش سفه تاموفره شوشترسچا
داعنکهوعه زیش فتوایم دیناماهوروو
سوشیشنتوودواد (۳) نیم چاتی فوغرو
چیستاهیچداسفانا سفه تامی یزوی
دوگدرام زره‌نشتره وَنگهی غُش
فه عنتیاستیم مَنکهواشهیامزدا
سچاتعه بیوداد سرم اتاهیم فرشوا
تواخرتواسفی نشتاآرمتوغش هوداتوه

می کوشد که بهی نماید
[illegible]
بی بهره [illegible]
فرمانروایان می دهد که [illegible] گردانیدن
خود را دینکو منش [illegible]
[illegible] اگر چنان کند
[illegible] او را در [illegible]
[illegible] او را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محبت و [illegible]
[illegible] تکالیف [illegible]
[illegible]
با نفاق و [illegible]
[illegible] می فرماید که
زنان و مردان جهد کرده
از دروغ و ناراستی و قول
و آب خدایان بیگانه و
ارواح خبیثه [illegible]
این کار [illegible]
دوزخ [illegible]
[illegible]

رشواد (۴) نیم زی وی سفه ره دانی
ورانی یافدرو ویداد فه عنتی چاواستره
ئی عه بیواد چاخی توه اشاونه اشه
وه بیو مَنکهو ونگهی غُش خی نود هنکهوش می
آن بیعه دوش مزداددادا هوروودینه
یاعه ونگهویاعه یووعه ویسفاعه آ (۵)
ساخی نی ورمینا بیوکه عه نه بیومروعی
خشمه عه بیاچاودمنوعی عنچاای مازدزدی
ویدودیم دنیابش اهه مسچااهیم ئی
ونگهی غُش مَنکهو اشاوی انوعه
نیم وی ونگهتی تدزی هوعه هوشتیم الحمد
د (۶) اعتاای هه عنتیانرواتاجی نه یو

و سلاطین
را می فرماید که قدرت
و تسلط را در هدایت و راهنمائی
خویش بدان مصروف دارند

دریچو هچارا تموئی می سفه شوتا فراعدیم دریچو
آیسه ؛ هوعش فتاتوو فراوه ئی بره دو بیود
خره تیم نالسند خاترم ؛ درکو وده بیودی جیدا ره
تیعه بیوا ناعش اهنکهیم اهیم مرن کد ویه (۷)
ادچاوی میزدم انکهدا امیا مکهیا ؛ یود آ
جوش زرزدشتو بی نوعد هختیا فره چا
؛ مروچانس ورا چاتیرامه عنیوش دره
گوه توانانسد فرا ؛ عوی زه بیا گی اوش
تیم ادوی وه یوا نکهه عتی ایم وچو (۸)
اناعش آدروریش ننکهو دفش نیا هتی
؛ زخیا چا ونیفا عنکهو خرو سنتام اوفا
؛ هوختر اعش جی نرام خری نرامچارا

[illegible]

وارد و تلقین عقاید نکاتها ... اعمال
و مجازات اعمال ارباب سابقه
... بخلاف ... ... آن حضرت ... کرده است
و مذاهب ... تعلیم و تلقین ... و جهان ... بجز
... در ... و ...

نامچا آعش ددا ئتی شی عه عته بیو ویچه بیو
؛ ایره ئی ائش دو فشوهو وره زامرتیا
اوش مرشتو موشوچا ائتی (۹) وژوره
ناعش وشورا ستی توعه نره پیش ره جیش
؛ هی شسادی جیدا ره تا پشوتنو دکی
اشه وا ؛ اهوروئی ائش جیائی عش
هی میتیا دوسی عتوعشچا تد مزدا توا ختمرم
یاعره زجیو عه دا ای دره گوه وهیو
از

ازینجا محاوی پنج کا تها بانجام می رسد
لهذا رجعت به نرش کرده مختصراً مندرجات
و مضامین ابواب و سورات آن را در

و از ... حضرت کردار و گفتار
دستگیری و میان جی گری
از کسی چیزی حاصل نخواهد
شد - رهانده و ناجی مردم
اعمال ایشان خواهد بود و
لا غیر - پاداش بهشت و
کیفر دوزخ موافق نیکی و
بدی کرده اند بدون شفاعت
غیری حاصل عاملین خواهد
بود

معرض بیان می آوریم تا خوانندگان
رساله را بهره خوبی فراخنگ آید
ادستاهائی که همراه
دارد و موبدان فقط در ادای آن مفتخر
باشند اول یزشن است . معتقدند
که خواندن یزشن و ویسپرد و باهم
ثوابی عظیم دارد اما چون با وندیداد
آمیخته میخوانند اثر و کرفه آن افزون تر
گردد

حسب العلوم در هنگام اوستاده تن
از موبدان آئین خواندن وندیداد و ویسپرد

جمیع سورات یزشن مع سورات گاتها
هفتاد و دو میشود ظمناً اکثر سورات یزشن
منثوره و بعضی سورات آن بلهجه متاخره
منظور است

آلات نامی کار و آئین کیش

(۱) برسم است که شاخچهای نوعی از
درخت بوده است اما در ازمنه مابعد که
تحصیل آن متعذر گردیده در عوض آن
تارهای فلزی ترتیب داده مستعمل
می کنند و عدد برسم ۳ الی سی و پنج باشد
و در هر کاری در شمار تارها فرق نهند

(۱) درهای نخست و دوم پرستش
باپتیکشی آغاز میشود اوّلاً اهورمزد و برخی
دیگر سرداران جهان دیدنی و نادیدنی
رادر آئین میخواهند
چنانکه گواهی آن در نیرشن اوستا
وارد (های آیه ۱) نویده یمه . هنکاره یمه
دتوشو . اهوره‌هه - مزدا ریوتو خره‌نکهو
مرشته‌هچه . وهشته‌هچه سرشته‌هچه
خروزدشته‌هچه خرتوشته‌هچه
هوکرفتمه‌هچه . اشادافه نوتمه‌هچه هودامنو
وغرو رفنکهو یو . نودده یو . تهلشه
یو . تاترایه یو مینیوشش . سفنتو منو

معنی کمترین (۱)
پیروی نماز که خالق
اهورمزد را که بزرگ و
نورانی و فر و عظمت و علم الفضایل
و اشرف و علم
و فضل و الهیات و
تکمیل و فضیلت
و علم و بهترین و نیکو
پاکا [illegible] نیکوکار آفریده
نظم خود آفریننده رحمت
و [illegible] بخشنده دارد و بار
راهنما خوب [illegible]
[illegible]
ده و [illegible] رساننده بهترین [illegible]
وسود [illegible]

(۲) نویده یمه . هنکاره یمه . ونکهه‌وه
مننکهه . اشاعه . وهشتاعه . خشتراعه
. ویریاعه . سپنتیاعه . آرمه‌تیعه . هه
ارودبیه . امره‌تدبیه . گی‌عش تشنه
گی‌عش . ارونه . آتره اهوره‌هه
مزدائی تشتاعه . امه‌شنام .
سپنته‌تام (۳) نویده یمه هنکاره یمه
اسنیوبیو . اشهه . رتوبیو . یاوه
نیعه . اشونه . اشهه . رتوه ۲ نویده یمه
هنکاره یمه ساونکهیعه . ویسیاعچه اشونه
اشهه . رتوه ۳ نویده یمه . هنکاره یمه
مترهه ووعرو . گویوعتوعش هزنگروه

معنی
کمترین (۲) پیروی نماز
وارد [illegible] اورمزد را که وهمن
بهشت و شهریور و
سپندارمد و خرداد و امرداد
[illegible] پیندان پروردگار
پروردگاری اهورمزد
پروردگار کوسپندان گوش و مردم
بهشت پروردگار آتش وارد
پروردگار [illegible] و شهریور
پروردگار زمین و خرداد پروردگار
آب امرداد پروردگار درختان
تا [illegible] دهنده گاو
و روان گاو و آتش اورمزد
فرشاسپندان بیافرید

نمایش دهنده

گوشهه بیوره چشمنو . اوختو . نامه نو
یزه تهه رامه نو . خاستر بهه

(۴) نویدیمه . هنکاره یمه . رفتوناعه .
اشونه . اشهه . رتوه :: نویده یمه .
هنکاره یمه . فراد دفشه وه . زنتو ناعچه
اشونه اشهه . رتوه
:: نویده یمه هنکاره یمه . اشهه وهشتهه .
آئیریسچه . اهورهه مزدوا

(۵) نویده یمه . هنکاره یمه . ازیرناعه
اشونه . اشهه . رتوه :: نویده یمه
هنکاره یمه . فراد ویراعه . دخیوناعچه
. اشونه اشهه . رتوه :: نویده یمه هنکاره یمه

بره زتو اهورهه . نفدرو . افام افچه .
مزده داتیا

(۶) نویده یمه . هنکاره یمه . عیوه تریره
ناعه عیسبه گیاعه اشونه اشهه رتوه
نویده یمه هنکاره یمه فراددویسپام .
هوجیاعتی عه . زره تشترو تماعچه اشونه
اشهه . رتوه :: نویده یمه هنکاره یمه
اشا انام فره وشنام . غنیوناعچه .
وبرو وانتوه نام یاعریه یاسچه بشه
توغش . امهه چه . هوتاشتهه
هورودهه . وره ترغنهه چه اهوره داتهه
ونن تیاسچه . آفرهٔ تاتو (۷) نویده

هنکاره یمه . اشهناعه . اشونه . اشهه
رتوه ؛ نویده یمه هنکاره یمه . برهجیاعه
. نمانیاعچه . اشونه . اشهه رتوه ؛ نویده
یمه هنکاره یمه سروشهه
اشیهه . اشه وتو . وره ترا جنو فرادد گیهته
رشنوعش رزشتهه . ارشتانچه
. فرادد گیتیا وره ود گیتیا ؛ ۷۸ نویده
یمه . هنکاره یمه ماهیئعه بیو اشهه .
رتو بیو انزره مانکهاعه اشونه اشه .
رتوه ؛ نویده یمه . هنکاره یمه فره نو
مانکهاهه ؛ ویشفتتاعچه . اشونه
اشهه . رتوه ؛ (۹) نویده یمه هنکاره یمه

معنی
عمده‌ترین مر فرشته اشو و سردار
اشوئی را که فرشته بزرگ دین اورمزد
پیروی نماز کنم بیست
راکه فرا و ... و ...
زیبنی و رزه ... که با عبوه
این دو فرشته اشو و سردار
همکارند اشو ... پیروی
اشو را آفرید اورمزد را
... دین اورمزد ...
که با خشنودی نغره ...
اشوان و زنان ...
مردان یعنی زنان ...
اوشان مردان و زنان دارا ...
هنرمند و شجاعت ... ل
میوی فصلهای ...
وامه ایزد و نیک پیدا ...
خوب صورت و ...
پیدا کرده اورمزد ... بیست
آفرینه ...
اوشان را ...

یائیعه بیو اشهه رتو بیو . میدیوزرمیاعه
اشونه اشهه رتوه ؛ نویده یمه هنکاره یمه
میدیو . شماعه . اشونه . اشهه رتوه
؛ نویده یمه . هنکاره یمه . پیتیه شهیاعه
اشونه . اشهه رتوه ؛ نویده یمه
هنکاره یمه . ایاثرماعه فرو اروتیش
ترهماعه . ورشنه . هرشتاعچه . اشونه
اشهه . رتوه ؛ نویده یمه . هنکاره یمه
میدیاریاعه . اشونه . اشهه . رتوه
؛ نویده یمه . هنکاره یمه . سرهویعه بیو
اشهه . رتو بیو ؛ (۱۰) نویده یمه .
هنکاره یمه . ویسفیعه بیو . ایعه بیو رتو بیو

معنی
پیروی نماز کنم دین
اورمزد را که اشهن اشو
و سردار اشوئی را داد
پیروی نماز کنم دین
اورمزد را که برهجو نمایند
نام این دو فرشته که با اشهن
همکارند اشو و سردار اشوئی
را آفرید
پیروی کنم دین اورمزد را با خشنود سروش
اشو که از آزاد و فیروز خشنود و کیهان
فرنیست ورشن راست‌ترین
را و آباد کننده کیهان است
پیروی نماز کنم دین اورمزد
را که بیافرید ماهان پاک
سردار آن که اندر ماه
پنجروز اول باشد و در ماه
پنجروز دوم باشد
پیروی نماز کنم دین اورمزد را که حصه بیافرید
های سالان یعنی گهنبار
اول میدیوزرم گاه نام
باشد بیافرید

یوغه هنته . اشهه،ره توو ثره سپچه

. ثره سوسنچه . تزدشته فیرش . هاده

نیو،یوغه هنته اشهه . ید . وهشتهه . مزدو

فره ساسته . زره تشترو . فروخته ::

های ۲ وم وایه اوّل

:: اوستا وارد :: زوتره آیه سیشته .

برسمه . آیه سیشته . برسمه . آیه سیشته

زوتره آیه سیشته . زوتره . هده برسمه

. آیه سیشته . برسمه هده زوترم آیه سیشته

اهمیه زوتره عمد برسمه ایه اِبرسمنه

عمام زوترام . آیه سیشته هده زوترام

عمد برسمه . آیه سیشته . عمد . برسمه . هده

زوترم . هده ایو یانکهنم اشیه فرستره

تم آیه سیشیته

های سوم فقرهٔ اوّل

اوستا . برسمنه . فیته . بره ته . هده زوتره

ه‌اوه نوغش . رتوو . خره تم . میزدم

. آیه سیشته . هه اُروه ته . امره تاته .

گاغش . هوُدا . خشنی مینه . اهوُرهه

. مزدا . اشنام . سپتنام . خشنی مینه

سروشهه اشیهه . اشه‌وه تو . وره

تراجنو . فرادو گیتهه تا سر تا (۲۵) فقره

هائی چهارم فقرهٔ اوّل

اوستا: عمه . هُومه تاچه هنختاچه . هورشتاچه

عمان . هوماسچه . میزدانسچه زوراسچه

. برسچه . اشیه . فره ستره تم . گامچه

. هُودانگهم هه اُروه ته . امره تاته .

گامچه هُودانگهم . هومچه . فره هومچه .

ایسمانسچه . بوعدیمچه . عمام . انگهایامچه

. اشیومچه . رتوامچه . رتوفره . تیمچه .

گاته نامچه سروورم . هوه رشتا .

مانترا . فغره چه . دده هه . آچه ویده

یمهه (۲۶)

کردهٔ پنجم

(فقره اوّل) اوستا . عتا . آد .

یزه میده . اهُورم . مزدام . یگامچا

. اشچاداد . افسچاداد .

اُردراسچا . ونگهیش . روچاداد

. هیمچا وسپاچا . وهی د تا فقرهٔ (۸)

هائی ششم فقرهٔ اوّل

(اوستا) ددوانگهم اهُورم مزدام

یزه میده امشاسپنتا . هُوخشترا .

هُوانگهو یزه میده اسنیه اشه و نه

اشه و نه اشهه ره تو و یزه میده

هاوه نیم اشه و نه اشهه ره تیم یزه :.

معنی (۱) اهوره مزده خالق و نور ... و اکبر و فضل و ... القضات و اعلم و ... و حکم ... البنات ... بجهة فضیلت ... رحمت ... امش بخش ... ساخته ... و پرورده ... سودرسانده‌ترین ...

داد ار اهورمزدا را می ستایم ... گان و نیک داران هستند می ستایم

تصحیح: در هر جا که مانثرتم ... این کرده ماننده های ... کرده آید ... تا م ۱۱ باید ...

فقره ۱۱

یزه میده ساو نکهیم ویسپچه . اشه
ونم اشه . رتیم . یزه میده . تا فقره (۲۱)

کردهٔ هفتم فقرهٔ اول (۱)

راسفی تیا . اهی . وریو . یوزو تا فرامی .
مرتی گفتن زوداتارتش تا سر خواندن
اشیه دوانمه خره تم . میزدم . هه
ارواته . امره تاته گاعش هود اخشینه
اهوره مزدا اشتام سپنتام خشنینه
سروشه اشیه اشه وه تووره ترا خنو
فرادد گیتهه تا فقره (۳۵)

های هشتم فقرهٔ اول

معنی ... اینکه کرده نیز چنان که کرده ... دوم معنی می خوانند

معنی (۳) سوم ... خود ... [illegible]

[illegible]

راسفی اوستا تیا اهی . وریو . یوزو
تا فرامی مرتی وزوداتارتش تا سر
خواندن اشم وهی سه اشیه . دوانمه
خره تم . میزدم . هه اروه ته . امره تاته
گاعش هودا . هومچه . فره هومچه .
اسیما نسچه بوعدیچه تا فقره (۸)

های نهم فقرهٔ اول

اوستا اشم وهی سه هومهه اشدوه
زنکهو خشنوتره تیناعچه تا سر خواندن
(۱) اوستا : هاوه نیم . آره تیم .
آهومو . آفاعد . زره تشترم . آترم

معنی چنان که در های هشتم گذشت دارد که زوت یعنی شخص اول که آئین بجا می آورد تکه از نان درون را میخورد و تتمه را بزرگشتیان حضار مجلس داده می فرماید که دعای مخصوص موقع را در آغاز و انجام خوانده بخورند

معنی (۱) در گاه هاون وقت صبح هوم ایزد در نزد زرتشت اشو رسید آن گاه که زرتشت آتش را از همه سوی پاک می کرد و گاتها را می سرود پس از آن باو رسید که تو کدام کس از همه مردم ... بندگان ... زندگی ... دارد

فقره. یوژده تتم. گاتاسپچه. سرونیتم . آدم. فرهسد. رزه نشتر دکو نره اهه. یم. ازم. ویپهه. انگهی عُش استوه تو. سیرشتیم. دادره سه خه هه. که بیه خه بوه تو. اشهه تا فقره (۳۲)

های دهم فقره اوّل

اوستا: وِش افام. عده. فنتا ویدیوا عنکهو. ویدیوه یو. ونکش بسروشو. متهتیا اششش. ونکهه. عده متهنتا اششش. ونکهه. رامه ید. عده. آفه. عمد. نمانم. یدابیره

[illegible]

یدهوهمهه اشه وه زنگهو تا (۲۵) فقره

های یازدهم فقره اوّل

اوستا: سرایو. هه عتیم. اشه ونو. آفره وچینکهو. زونته. گاعُشچه اسفسچه هوسپچه. گاعُش. زوتارم. زوه عته اُته بُیاء آفره زنتش. اته دی عُش. سره وا. هچمنو. یو. یام. خاستام. نوعد بخشهه. آعد مام. تیم. فشوبنهه. ناعریاوافرمهه. واهومه. یا. وافرشویا: اسفو. باشتارم. زوه عته: تا فقره (۱۸)

(۱) در اینجا گاو و نفرین بشخص موبد رود می کنند که بی فرزند باد جهت آنکه مرا خوراک و پوشاک نمی دهد و مرا نگاه داشته برای زن و فرزند خود زود

های دوازدهم

(۱) اوستا ناعسمی . دیو و فره و رآ . مزده یسنو . رزه تشترش . ویدیوو . اهوره . دکیشو ستوتا . اشنام سپنتنام . یشتا . اشنام بنپتنام اهوراعه . مزداعه تا فقره (۸)

های سیزدهم

(۱) اوستا : اهورم . مزدام . آمرائی . نمانهه . نمانو . فوعش . رتیم آویو ویفوعش رتیم آزنتی عش زنتوفو عش رتیم آدنکهی عش دنکها فوعش رتیم

[illegible]

آغی نون نوم رتیم آمرائی ویسام بازدیم استیم . ونکهیم پارندیم یومچه به فیتشتنام . اشونیم عمامچا زام یا نا بره عتی تا (۸) فقره

های چهاردهم

(۱) اوستا ولیاعه . وی اش سپنتا . ستوتا . زوتا زباتا بشتنا فره مره تا . ای بی جره تا نبشتا کم یسناعچه . و بهاعچه . ید اشنام نپتنام اهماکم . هونکهاعچه . اشه و ستاعچه ید سوشینتنام . اشونام تا فقره (۴)

[illegible]

های پانزدهم

(۱) اوستا ونتاچه رفنکهاچه . مشی سفنتی . ونکهیش . سریراش . ناماش ازبیا فرایزه برهچه ونکهی عش . اشهه برهچه دنیبیا . ونکهیا مازدی

تا فقره (دیم)

کردهٔ شانزدهم

(۱) اوستا : اهورم مزدام اشه وه نم . اشهه رتیم . یزه میده هودا عنکهم . مزشتم . یزه تم . یم سوشتم . فرادد گیتم داتارم . واهو نوم دامه

آهیو . رتو هیو . زوتراهیو . ارشنخذ یعه بیسپچه واغزه بیو . ویسفیمچه . اشه ونم . بیئوم . یزه تم . یزه میده . زره تشترم اشه وه نم اشهه . رتیم یزه میده آهیو . راتاهیو . زوتراهیو . ارشنخذ یعه بیسپچه . و اغزه بیو . ویسفیمچه اشه ونم . گیتیم یزه تم . یزه میده . زره تشترم اشه ونم اشهه . رتیم . یزه میده . زره تشترهه . اشولو فره وشیم : یزه میده : زره تشترهه سره وا . یزه میده زره تشترهه . دنیام . یزه میده : زره تشترهه . وره نمچه

دکیشیچه . یزه میده ؛ انگهایوش
. اشه چینگهو فه اُروا . داتا، داتان
اشونیش ؛ دتوشو . اهورهه مزدا
ریو تو . خره ننگهتو یزه میده ؛ وهومنو . یزه میده ؛ اشم وهشتم . یزه
میده خشترم . ویریم . یزه میده
سفنتام ونگهیم . آرمیتیم . یزه میده
؛ هه اروه تاتم یزه میده ؛ امره تاتم
یزه میده ؛ دد واغنگهم . اهورم
مزدام . یزه میده ؛ آترم . اهوره‌هه
. مزدا فترم یزه میده ؛ آفو . ونگهیش
مزده داتا . اشونیش یزه میده ؛

معنی … [illegible] … هستیم … [illegible]
… یعنی … [illegible] … میستائیم …
اهورمزد داد … [illegible]

هورخشتیم . اَرُود . اسفم . یزه میده
مانگهم . گوچترم یزه میده تشتریم
ستارم . ریونتم . خره ننگهنتم .
یزه میده ؛ گی‌غوش . هوداغنگهو
اُروانم . یزه میده ؛ ددو اُنگهم
اهورم . مزدام . یزه میده ؛
مترم . ووغرو . گویوعتیم . یزه میده
؛ سروشم . اشیم یزه میده . رشنیم
رزشتم . یزه میده ؛ اشونام .
ونگهیش سپرا . سفنتا . فره وشیو .
یزه میده وره ترغنم ؛ اهوره داتم
یزه میده ؛ رامه . خاسترم

معنی
نیک پیدا کرده را ما
میستائیم . فقره پنجم (۵)
دادار اهورمزد را ما میستائیم
مهر فراخ گویود یعنی دارنده
فراخ چراگاه گوسپندان را
ما میستائیم ؛ سروش
اشو را ما میستائیم ؛ رشن
راست را ما میستائیم ؛
فره و مهران اشوان نیکان
و چیران و افزونی را
ما میستائیم ؛ دشمن زدار و پیروزگر و
بهرام ایزد
اهورمزد دادار را ما میستائیم
؛ رام ایزد رامش خوار را
ما میستائیم ؛ باد افزونی
نیک پیدایش کننده را
ما میستائیم ؛ … دین بهمزدیسنا را
… اشو نیک ما میستائیم ؛ دادار اهورمزد را ما میستائیم ؛ (۶)
… ایزد راستی … (۷)

یزه میده . واتم بفنتم . هود انگهم
. یزه میده ؛ دو و انگهم . اهورم
مزدام . یزه میده ؛ دنیام ونگهیم مازدیسنیم
. یزه میده ؛ اشیم ونگهیم یزه میده
ارشتاتم . یزه میده ؛ اسمنم یزه
میده . زام . هود انگهم . یزه
میده ؛ مانثرم . سفنتم یزه میده
؛ انقره روچا . خداتا . یزه میده
؛ وتمام سی ایزد و امشاسپندان نام
برده با اشو زرتشت وصفت آنزا
یکیک میستائیم یعنی بزرگ میداریم
چو حق تعالی را

معنی همه ... را میستائیم
آسمان و زمین ... پیدا
... را میستائیم
کننده را ...
... میستائیم
... را میستائیم یعنی
افزونی ...
ازارام یعنی ...
یعنی روشنی ...
خورشید ...
(۷) ... اشو ...
یعنی ... که اندر آن ...
روان ...
اشوان ... زندگی
اشوان یعنی ... را میستائیم
اشوان را ... میستائیم

کردهٔ هفدهم

اوستا ؛ اهورم . مزدام . اشه ونم
. اشهه . رتیم . یزه میده ؛ امشاسپنتا
. هوخشترا . هوو انگهو . یزه میده ؛
تا سر ؛ پنجگاه و ششچهره گهنبار یاد میشود
چنانکه در های اول ذکر شده پس
روز و ماه ؛ گفتن . توام . آترم . اهورهه
مزدام فترم . یزه میده ؛ آترم .
بره زه سونگهم . یزه میده ؛ آترم وهو
فریانم . یزه میده ؛ آترم . اروا
یزه میده ؛ آترم . وازشتم . یزه
میده ؛ آترم . سپنی نشتم . یزه میده

معنی (۱۷) اهورمزد اشو سردار
اشوئی را میستائیم
مشاسپندان نیک پادشاهی
کنندگان و نیک ...
کنندگان را میستائیم (۱۱)
ای آتش پسر اهورمزد
ترا میستائیم ...
بلند سود را میستائیم
یعنی آتش ...
جمع کرده شده ... یعنی آتش در بهرام ...
را میستائیم یعنی آن آتشی
که ... مردمان ...
آتش ...
... که اندر ...
... میباشد
... آتش ...
... که برق باشد ما
... میستائیم یعنی آن
... دیو را
... آتش که ...
... که اندر ...
... روان ...

تا سر فقره (۱۹)

کردهٔ هیجدهم

اوستا: (۱) اشم وهی سه دا عدی . موعه . نیگام . تنشو . فیچا . اروه راسچا . ایره تاتا . هه اروا تا . نغی نشتا . مینی مزدا . توپیشی . اته . بی عتی ننگها . وهی سینگهی . تا سر فقره (۹)

کردهٔ نوزدهم

اوستا: (۱) فره سد زرتشترو

اهورم . مزدام . اهوره . مزده . مینو . سفی نشته . داتره . گیتنام . استه و بیتنام . اشاعم . چد . اود . وچو . اتس . اهوره مزده . یدمی . فراوچو . تا فقره (۲۱)

کردهٔ بیستم

اوستا: (۱) فرامرود . اهورو . مزدا . اشم وهی . وهشتم . استی . فره . اهماعه . وهی . وهشتم . جنسته . یته . خیتوه . خیتاتم . وهی . وهشتم . استی . اته . دکیشتم . کاره . یه عته .

تا فقرهٔ (۵)

کردهٔ بیست و یکم

اوستا ؛ (۱) ییسنیم . وچو . اشونو . زره ثشتره . ینگهی . هاتام . آعد . یسنه . فیته . ینگهی . عده . مزدا . اهوره . وتهو . وئده . یسنه . فیته . ینگهی . هاتام . ینگهی . یسنه . فیتی . دات . ینگهی . ینگهی . هاتام . یسنم . جنیته . ینگهی . یسنه هاتام یسنم ۰ چی چشم ؛ تا فقره (۲۳)

کردهٔ بیست و دوم

اوستا ؛ (۱) اشم وهی . بسه

یعنی یعنی ایمان
گسترش ... و
همچنان آبادی ارتکاب است
آن الخ گفت راستور است
(۱۹) ... ستایش بود
ستایش ... آعد یسنه فیته
ینگهی هاتام ...
اهورمزد ... هاتام ...
اهورمزد هاتام ...
و او اهورمزد ...
یسنه می کند
های ۱۹ الی بیست و یکم
این سورات را اصطلاح ...
نامند. باب اول
... بیست ... که
شرح ... و باب دوم
اهونور باشد و
تفسیر اشم وهی باشد و
باب سوم شرح ینگهی ها
تمام است (۲۲) های بیست و دوم ...
الی بیست ...

برسمنه . فیته . برهته هده . زوثره . دتوشو . اهو رهه . مزدا . ریو تو . خره ینگهو . اشئام ینیتام . عمم هومم . اشیه . ازداتم . آیه یسنه . عمامچا . گام . جیوه هام اشیه از . داتام آیه یسنه عمامچا . ارورام . هدانی فتام اشیه . از داتام . آیه یسنه ؛ تافقره (۲۳)

کردهٔ بیست و سیم

اوستا ؛ (۱) اونکها . فره وشیو . یا . فوعریه . آنکهره . نمانه نامچه ؛ ویسیچه

معنی
ترتیب با اندک تغییر ردیف و
دعوات مکرر شده و تفصیل
فقره در آن علاوه
شده است
(۱) با برسم به برسمدان برد
۶ بار و رکه دادار اهورمزد را بهمن
ساخته باشد این هوم که
به اشوئی برداده یعنی
بپاکیزگی ساخته باشد میخواهیم
به این یزشن ؛ و نیز این
گام جیوام یعنی شیر گوسپند
که به اشوئی برداده یعنی بپاکیزگی
ساخته باشد میخواهیم به این
یزشن ؛ و نیز این ارور
یعنی برگ درخت
که به اشوئی برداده
ساخته باشد
میخواهیم یعنی بپاکیزگی ساخته باشد میخواهیم یعنی بپاکیزگی
به این یزشن ... این یزشن

زنتا نامچه . دخیو نامچه یا . اسنیم
. ویداره ین . یا . آفنم . ویداره ین
. یا . زام . ویداره ین . یاگام .
ویداره ین . یا . بره ترشوه . فرثی
. ویداره ین . فیته . وره تی . آفه ره
عره تنو تا فقره پنجم (۵)

کرده بیست و چهارم

اوستا : (۱) اهوراغه مزداو هومان
. آویدیمه . عمان . هوماسچه .
میزدانسچه . زوترانسچه . برسمچه
. اشیه . فرستره تم . گامچه . هوداانگهم

(۲۳) یعنی آن فره و مزه [illegible] ان [illegible]
[illegible] آن فره و [illegible] اول بودند
فر و رهم یعنی اول محله
انهائی خانه و انهای
و انهای کاروستا و انهای [illegible]
ده که شان آسمان از بیرون
استوار میدارد آن [illegible] و [illegible]
میسازد که شان از ایشان [illegible]
که شان زمین از ایشان [illegible]
که شان اندر تکمه [illegible]
یعنی بچه ایشان [illegible] و
بهفت بدون مرسش یعنی بزرگ [illegible]

(۲۴) این هوم و هیزم و [illegible] هورمزد و هوم را [illegible]
این هوم انتولی فره از
و به اشوئی بردارد [illegible] ساخته
[illegible] و [illegible] بسته [illegible] انتولی
یعنی [illegible] این ارو [illegible] یعنی به انتولی
[illegible] داده ساخته بود

. عمامچا . گام . جیوه یام . اشیه
ازداتام یزمیده عمامچا . اروراام . هدائی
فنتام . اشیه . ازداتام . تا فقره ۲۹

۲۷ این کرده

تا آلی های بیست و هفتم چنان در گلدسته
وارد که دیباچه سر آتش پنج گاتهای
زراتشت است و نثاری بجهت تقدیم
بمیاه درست کرده میشود و آئین این است
آداب پراهم آوردن آب پراهوم را
نخست موبد باید اسباب و آلاتی
که در صفحه (۲۶۳) گلدسته ذکر
شده با دوسر ساله کوچک و بزرگ

تمام آنها با خاکستر خوب سائیدن
و هریک سه بار مرتبه با آب شُستن
بار چهارم در ظرف یعنی طاس
بزرگ گذاشتن و پُر آب کرده آوردن
در یزشن خانه بروی سنگ کنار
اُرویس طرف دست راست زود
اندکی آب ریختن و گُذاشتن

نیرنگ آب پادیاب نمودن

نخست باید دو سر ساله پُر آب کردن
و یکی سرساله کوچک بروی سنگ
اُرویس نهادن و یکی را بدست راست

داشتن و آب بروی سرساله اُرویس
چندان بریزد که لبریز شود در وقت
ریختن آب این اوستا خواندن
خشنوتره . اهورهه . مزدا اشم
وُهی یک خواندن بواج گفتن . پاکا
. یوژداثره زره فراگرد دو مرتبه
دیگر باین آئین فوق آب ریختن و اوستا
خواندن سه مرتبه که تمام شد آب سرساله
روی پادیاو است چه ظرف کوچک
چه بزرگ باین آئین بالا باید پادیاو
نمود اگر آب پادیاب بردارد و ظرفی دیگر
پادیاب کند هردو پادیاب خواهد بود

خواندن پاکا یوژداثره
دو غُدوش و بار سوم
باین دستور عمل بواج
خواندن — پاکا یوژداثره
زره فیتی بروپ عیبوی
اردویسور بانو . آب پاکا
یوژداثره

نیرنگ برسم و عیویاهن چیدن
نخست باید دو سرساله
پُر آب کردن و بُردن پای
درخت گز یا انار که میباید
برسم چیدن نزدیک
همراه درخت گذاشتن پس

پس هفت تاک برسم پاک کردن
و شاخی که سه تاک برسم داشته
باشد با کارد گرفتن سر برسم روی
به نیمروز و پشت باو اختر کردن
و دست بهم پیوند کردن
خشنوتره . اهورهه . مزدا . اشم
وهی سه فره ورانه گاه هاون و
ازیرن باید . ارورة یا ونکهیا .
مزده . داتیا . اشونیا . خشنوتره
بیناعچه تاسر تیا . اهی . ویریو
. زوتا تاسر . نمو . ارووه عره . ونکهه
. مزده داته . اشونه . ارورو داروو درخت

[illegible]

عره . ونکهه . مزده داته اشونه .
تمام دار و درخت را نماز بردن برسم
و عیو یا عنکهن را سه بار آب پادیاو
شستن اندر برسمدان کردن و آوردن
در ارشن خانه نهادن و دور از و بیگاه
ایستادن اشم وهی یک اهماعه
رشیچه . تاسر . هزنگرم تاسر جبه می
. او کهه . مزده تاسر هرگاه
عیو یا عنکهن جای دیگر باشد
برسمدان برداشتن نزدیک عیو یا عنکهن
شدن هر درختی سبز شاید بجز انار
و گز دیگر باره هر دو دست را آب

بدست چپ برسم پادیاو شستن
عیو یا عنکهن را گرفتن
پادیاو سه بار با آب
خشنوتره اهورهه مزدا
اشم وهی یک خواندن
سر عیو یا عنکهن چیدن
دور انداختن و بن عیو یا
عنکهن چیدن اندر
برسمدان نهادن و
در ارشن خانه بردن
نهادن اشم وهی
یک خواندن و برسم
اندازه یک وجب باشد
بیش نباید چید در راه
رفتن پرهیز باید نمود
که احدی در راه نباشد
و چشم ناپاک
یعنی هم پیوند نشوند
پلید بر روی نیفتد در وقت
آمدن و رفتن نجس نگویند بواج
باشند تا در آنجا بلکه
گذارند

نخست موبد سر سالهٔ آب پادیاو کردن
و رفتن نزدیک درخت انار یای اُرورام
خالی کردن یعنی حواله اُرورام احدی
یا چیزی باشد دور کنند سر ساله آب
بدست چپ گرفتن و برسم چین را
بدست راست و یک شاخ اُرورام
را سه بار شستن و بعد خشنوتره
اهورمه مزد اشم وهی یک خواندن
در هر خشنوتره اهورمه مزد اشم
وهی که می گوید قدری آب بریزد بروی
دست راست و کارد اُرورام .
وهی که میگوید دست بقد اُروه رام

[illegible] … نهادن … خواندن … نیرنگ هوم چیدن باید … [illegible]

تا سر بیتا اهی . ویریو . زوتا .
فرامی مریتی تا آخر اشم
وهی سه خواندن سه گره هوم چیدن
درمیان انگشت نگاه داشتن پس
هر چند خواهند چیدن فه هُومدان نهاد
پس بهمان شاخ که واج گرفته است دست
با آن شاخ گرفتن واج بگفتن و سه هوم را
به هومدان کردن و سر هُومدان محکم
کردن دست از هومدان جدا کردن
واج تمام گفتن باید که هوم تا سی و چهار
روز به آفتاب و ماه تاب گذاشتن و بعد بکار
بردن باید

نیرنگ جیوام گرفتن

نخست باید گاو یا گوسپند که شیر
دارد بیاورند در یزشن خانه و موبدی
یوژداثرگر روی گوسپند را بطرف
خاور یعنی مشرق کرده و موبدی که باید
جیوام بگیرد پنام بستن سرساله آب پاد
یاو بدست چپ گرفتن بطرف چپ
گوسپند رو به نیمروز کردن و نشستن
سه مرتبه با آب پادیاو دست راست
و پستان گوسپند شستن پس خشنوتره
اهورهه مزدا اشم وهی سه خواندن
و در هر بار دست راست و پستان

سکو شر زون
پا و پاوچه اخشتری فستت و
پستان جدا بکند و ... دست راست
چپ پیوند و ... تا ناخن
گردن ... که باید
و هرگاه گوسپند یک باید
گاو یا گوسپند ... غش
کی [illegible] غش
ارونه توه . ارونه خشنوتره
هووانکمه . و هماعیچه
بناعیچه . یتا اهی وریو
تا اخر ... خواندن
بزوتا اندکی بزمین
اشته اندکی بزمین
دوشد سره گوید اندکی
سره ساله دو
منکهه گوید اندکی بزمین
دوشد اشته اندکی بزمین سره ساله اندکی بزمین
و چینه . اندکی ... سره دو

گوسپند

اشته . اندکی بزمین سره . اندکی
سره ساله . بشیوتنه . اندکی بزمین
دوشد و اینجا هرقدر خواسته
بدوشد پس تا بن پستان که اول
گرفته دست بگیرد یتا اهی وریو
یسنمچه و همچه تا اخر واج بدستور
فوق تمام کردن جیوام دان در طاقچه
یزشن خانه گذاشتن بیرون کش آمدن
اشم وهی یک خواندن اهماعه
رئیشچه تا سر هزنگرم تا سر
جسمی اونکهه تا سر خواندن
اشم وهی یک خواندن

نیرنگ ورس چیدن و پختن،

نخست دیگ فه پادیاب کردن و زوری اور گرفتن و سه سر سنگ وره آتش و رهرام اندر افکندن پس واج به اور مزد گرفتن [جلد] و دست و ورس به پاد یاو کردن و سه اشم وهی اج سر تا او عه بن [دو] شستن و فه یک اشم وهی اج بن او عه سر شستن. و اور حلقه کردن اندر دیگ نهادن تا جوش آور آئید چون بجوش آید پنجاه و یکبار اور شمردن اج آتش اور گرفتن و برسم چین اج دیگ اور آوردن و دیگر همچنین پیش بید و پس از حلقه

نگاه دارند و دیگر پیچ گرفتن بی بار و واج فراج پیچ و ... جا نمه نوشت پیچ شستن و بیک اج بن او سر و بن شستن اشم وهی سر او جای فه پیچ کردن و جای بیک حلقه کردن و ورس وفه دیگر ورس ... یک پادیاو ... از ... آوردن حلقه ... اوراج حلقه حلقه کردن و بیرون ... که به او ... همچون ... شستن و ... بود یکبار ... که اول چیدن پیش ... کردن پس ... آوردن ورس ... یکبار و ... را از ... او ... و بگذار ... آب و ... چیدن و ... پیش ... از آن ...

تفصیل آلات و برسم نیرنگی بدین موجب

هاونی [۲] هاونیم و دسته رکابی [۵] یکی باید نه سوراخ داشته باشد پیاله [۵] انگشتری [ورس] چاقوی دسته آهنی سه سر ساله [۳] طاس [آب] بزرگ برای اسباب و آب موبد راسفی آتش افروختن و یک تاک اسم [ا] و بوی نهادن و هفت گره هوم و سه گره اورورام و برسم و عیو یا عنگهن تمام با ظرف بروی سنگ علیحده [یک] بر زد خود نهادن و شستن و دو سر ساله [آب] آب روی ارویس پاو یاو کردن و طاس آب هم پاو یاو کردن [۲]

خشنوتره اهوره مزدا اشم وهی یک خواندن و سه سر ساله بر داشتن و دست راست پادیاو کردن و طاس آب رکابی برداشتن در سر ساله را پر آب کردن بطرف دست چپ روی سنگ گذاشتن و دست چپ بر سنگ ارویس با کارد برد رکابی که بر دست راست دارد آب ریختن و شستن پس سه مرتبه در خشنوتره اهوره مزدا اشم وهی سه رکابی بر برداشتن خورده بروی دست و کارد و بریزد بروی زمین و باقی را بروی سنگ ارویس ریختن و شستن باز اشم وهی یک خواندن هر باری رکابی آب

آب برداشتن بگوشههای سنگ اُرویس
بریزد بنوعی که آتش بچهار دُور ریخته نشود
پس سنگ اُرویس پادیاو است هرگاه
دست یا چیزی بی پادیاو بروی سنگ
اُرویس نهد دو مرتبه سنگ را پادیاو
باید کرد و چاقو دست بگوشهٔ سنگ نهادن
ورکابی دست راست نگون بگوشهٔ اُرویس
طرف آتش برابر خود نهادن برای درون
بعد بهر دو دست ها هرو در آوردن سرها هرو
بروی سنگ اُرویس زدن و بطرف
دست چپ به نزدیک خود گوشهٔ اُرویس
راست نهادن بعد باونیم با دستهٔ

باورس بدست راست بسر انگشت
گرفتن و دست چپ بروی سه پیاله سرنگون
گذاشتن و ورس با برسم یکصد و یکبار
در آب طاس بُردن و صد و یکنام خداوند
بواج ذکر کردن و برسم و ورس بجای
خود نهادن و هر دو دست بروی هر سه
پیاله گذاردن اشم وهی سه
فره ورانه تا سرگاه هاون و از یرن
باید عیویو . و نکهی بو . و بیفه نا میچه افام
. مزده . داته نام . بره زتو اهورهه .
نفدرو . افام . فنیچه . مزده داتیا .
دو پیاله طرف خود بروی سنگ اُرویس

در پیاله دست چپ ریختن و اندکی آب
پیاله دست چپ باز در پیاله دست راست
ریختن رتو بچه بره زه تو برلب طاس
آب زدن بروی سنگ اُرویس
طرف دست راست زود پیاله دست
راست گذاردن گاتاسچه سرا و بعد
رکابی سوراخ دار بر ماهرو بروی پیاله
زور نهادن :: یتااهی و یریو دو خواندن
در هر شیوتنه نام اندکی آب پیاله
دست در رکابی سوراخ دار ریختن و بعد
پیاله دست هم بروی رکابی نهادن
این دو پیاله هر دو زور است و هر دو سه

شنوند هم تشرون رکابی بسیم و خیمی عیو بیو گرفتن جاتان که واج گرفتن
خواندن تا آشکون و دیگر بروی
پیاله سنگ زدن و پیاپی
سنگ زدن خود دست
اهورو طرف گذاردن
راست گذاردن اهورانه
ثوه اهورانه پنج گفتن
خواندن و اهو و پیاله
رکابی سوراخ دار و پیاله
رکابی بروی پیاله جاتالی
ثوش بروی نهادن و پیاله
پای ماهرو نهادن سوراخ
زور زیر رکابی سوراخ
دار بطرف دست چپ
ماهرو نهادن برای چیزی

نیرنگ برسم شستن و بستن نیرنگ برسم
تخت سپس بیرون
خشنوتره

خشنوتره اهورهه . مزدا اشم . وهی
. سه فره ورانه تا آسر اهورهه مزدا
. ریو تو . خره ننگهو . خشنوتره سپناعجه
. تا آسر یتا اهی . ویریو . زوتا تا آسر
. و چهار اشم وهی خواندن و سه اشم
وهی . بن تا سر شستن پس بدست
چپ برسم و بدست راست چاغو سر
یکیک برسم بمقدار یک دانه جو بریدن
و دور انداختن و عیو یا عنگهن و
اُرورام که در ظرف گذاشته است
برداشتن و اُرورام در رکابی جیوام دان
نهادن و عیو یا عنگهن بروی برسم

اندراختن
سر بر دو عیو یا عنگهن
گرفتن بدست راست
بهم پیوند باشد هر دو
وهای سه فره ورانه تا آخر
اهورمزدا ریو تو
خره ننگهو خشنوتره سپناعجه
تا آسر یتا اهای ویریو زوتا
تا آسر خواندن اشم
وهی چهار گفتن سه اشم
وهی سر برسم بهم دود
پیوند و زیر آب طاس
بیرون بردن و اشم
وهی چهارم اول بن
برسم با آب در بیاورد باز
مانند اول از سر بیرون
بردن.

بکرگ برسم
گهر پراکام هشد
درام شیوتنه نام دوتا
دو دو یتا اهای ویریو
گفتن

یک تاک بپای هر دو ماهرو نهادن و
تاک دیگر در رکابی جیو امدان نهادن
پس با بند کشتی دو گره برسم دادن و به ماهرو
بستن و دیگر دو تیا. اهی. و یریو. خواندن
و عیو یا نکهن بر برسم پیچیدن پنجه
. تا آخر خواندن چنانکه واج گرفتن
نگفتن و یک قطره آب بروی برسم
ریختن و دست از برسم جدا کردن

نیرنگ هوم پادیاو کردن

نخست موبد هفت گره هوم که جدا گذاشته است
بدست راست شستن (برداشتن و) اشم وهی ۲

و ارورام هم برداشتن دو پاره کردن
بکنار رهو مها نهادن هوم و ارورام
رکابی جیو امدان که طرف دست چپ
برای پرستش میباشد ازین جهت
رکابی درون گوشدا که نگون
گذاشته است برداردند نگون بدر رکابی
جیو امدان بگذارند که پشته نشود

نیرنگ فراهوم گرفتن

نخست موبد بدست پادیاو انگشتر
ورس که در پیاله گذاشته است بسر
هر دو دست گرفتن نیو عیکه ورسش

روترا . هومه وبلیتش . گامه وبلیتش
. هدانی فبته . وبلیتش . اشریه . ارذاتا
عیویو . ونکهی . بیو امچه . هوسیام
. اسمه نچه . هاوه نه چشم به هاون
افکندن وخواندن :: اینکهی نچه
. هاوه نه . عماعچا . اروارام . برسمه
نیم چشم به برسم افکندن و خواندن
جعمی شیمچه . رتوفره تیم . مرترمچه
. وره زمچه . دینیا . ونکهیا هارذبیتوعش
گاته . نامچه . سروترم . جعمی شیمچه
. اشونو . اشهه . رتوورتوفره تیم . عمان
ایسمانسچه . بوعدیمچه :: چشم باسم

وبوی سکردن ارزو نوه [illegible] وخواندن :: زوا فره :: وخواندن . اموریمه ... اسکردن وخواندن . زاره داره [illegible] ... اشونو . اشونو ... فره وه ... اروعه بیو ... ونیفیب . اموریمه ... زعته . اشونو ... [illegible]

[illegible] ... افکندن وخواندن ... [illegible]

فره وشیعه . بیناعچه . وبماعچه خشنوتراعچه
فره ستهنچه :: انکهایوعش . اشه
چنکهو . مدویفابیو . اشونه بیو . فره
وشه بیو . یا . عزیره تاشام . اشو
نام یاسچه . چونتام . اشونام .
یاسچه . نزام . ازاته نام فره شو
چیهرتزام . سوشیتام . عمان هوناسچه
چنانکه اوستای فوق ذکر شده خواندن
نیرنگ دستور العمل اول بهر کلمه و بهر چیز
چشم افگندن و خواندن چنانکه ذکر شد
تا امه شیعه بیو . سفن تیعه بیو . هوخشترعیعه
بیو . هودابیو . یویچه بیو . یونیابیو .

ونکهی عشن کوعچه شینته . یاسچه . منکهیو :: آعد . دیش . اویده یمهه . فرایه یایش . امه . نمانهه . فره وتامه . امه . نمانهه . فنوعچه . نزاچه ذاته نامچه . رزان بیم نسامچه . اشونام . ینکهه دیش ایم . اهته . آعد :: اشونام . اویده یمهه . شیعه بیو یا . ونکهی بیو فره . عیوه تیر اسچه . اشونام . اد نکهه :: آعد . دیش

اویده یمهه رکابی دست
بجای خود بروی پیاله
خالی گذاردن و پیاله
زور توی رکابی بود خذا
بروی ارویس طرف دست
راست نزدیک خود گذاردن
دو پیاله خالی هر رکابی
سوراخ دار برداشتن
بپای ماه روی آخری نزدیک

نزدیک به هاونیم گذاشتن و خواندن
و توشو . اهُورهه . مزدا ریو تو .
خره بنکهو منی عُشن بینو یهه له شنام
بستنام . بیناعچه تاسر آعد
دیش . آویدیمهه :: هاونیم نگاهشتن
و خواندن :: استُیعه بیو اشهه . رتو
بیو هاوه نیعه . اشونه اشهه رتوه
بیناعچه . وهماعچه تاسر . آعد .
دیش . آویده یمهه ساونکهیه دیهیه بیناعچه
اشونه اشهه . رتوه بیناعچه .
وهماعچه . تاسر . آعد دیش آویده
یمهه هاونیم بجای خود نگون کردن و خواندن

هزگرو گوشهه بیوره چشمنو اُوختو نامه نو یزه تهه رامنو+

بازدینوعش بیناعچه تاسر آعد دیش
آویدیمهه . گروعش . اشه دره نهه .
مزده داتهه . اشه . خاترهه ویسفی شومچه
گه عره نام . اشه خاتره نام . فوعرو
خاتره نام . مزده داته نام . کاوه یه
هچه . خره بنکهو . مزده داتهه . اخه
ره تهچه . خره بنکهو . مزده داتهه
بیناعچه . تاسر آعد دیش آوید
یمهه . اشوعش . ونکهیار چیتوسوعش
ونکهیا . خره بنکهو . سونکهو . مزده
داتهه بیناعچه . وهماعچه . تاسر
. آعد . دیش . آوید یمهه :: ونکهیا

عُزبتی و نکهیا رسانس تاتو و نکهیا

اشونو . فره وشیعه جشنوتره بسنیاعچه
وهماعچه جشنوتراعچه . فره ستته
نیچه . آعد دیش آویدیمهه اشانام
فره وه شنام اُغره نام . ایوه تیره نام
فوعریو . دکیشنام فره وه شنام .
نبانزدشتنام . فره وه شنام
لیناعچه . وهماعچه . یاتسر . آعد دیش
. آویدیمهه . ویسفیعه بیو . وانگهو دا
بیو بزه تیعه بیو . بلیوعه بیچا .
گیتیئعه بیچا . یوعه هنته بسنیاعچه
. وهمیاعچه . اشادعچه . ید . وهشتاد
بدست راست هاونیم برداشتن و

هُوسیام یزه میده اسمه نچه ∴ هاوه نه
یزه میده اینکهی نچه . هاوه نه ∴
یزه میده عماعچا اُروه رام برسنیم
جغ میشمچه . رتو فره تیم مرزمچه وره زمچه
دینیا . ونگهیا . مازدیسنوعش . گاته
نامچه . بسروترم جغ میشمچه . اشونو
اشهه رتوو . رتا . فره تیم . عمان
ایسمانیچه . بوعدیچه یزه میده توه
. آترو . اهور رهه . مزدا . فُتره .
ویسفیچه وُهو . مزده داته . اشه چیتره
یزه میده ∴ خشم بورس افکندن
وخواندن زره لشترمه . سفه تامهه ٤

ستنه تاعه . نازی نیه نام دیوه نام
ستنه تاعه وییفه نام دیوه نام
:: دسته ها ونیم در طاس زیر آب بردن
و بیرون آوردن و سه طرف ها ونیم
نگافتن اول طرفیکه خورشید بر آید
دوم طرف نیمروز سیم طرفیکه خورشید
فرو شود . اوستا وره نیه نامچه
دروه تا م :: چهار انگشت دست راست
با دسته از ها ونیم بالا بردن و خواندن
اوستا . فره د تاعه اهوره مزدا
ریوه تو . خره ننگهتو یعنی بزرگ
دارم اورمزد رایومند و خره مند را

باز چهار انگشت بالا تر داشتن و خواندن
اوستا فره د تاعه امشام سپنتنام
یعنی بزرگ دارم امشاسپندان را
باز چهار انگشت بالا تر داشتن و خواندن
اوستا . فره د تاعه تشتریهه ستارو
ریوتو خره ننگهتو یعنی بزرگ
دارم تشتر ستارهٔ نورمند خرهمند را
باز چهار انگشت بالا تر داشتن و خواندن
اوستا فره د تاعه نرش اشونو
یعنی بزرگ دارم هما مردان اشوان
باز چهار انگشت بالا تر داشتن و خواندن
اوستا فره د تاعه وییفنام سفنتهه

مِنی عُش داهنام اشو نام یعنی بزرگ
دارم اَمشاسپندان هما مینوان وهما
داماں اشوان راپس دست بادسته
پایین آوردن وبروی هاونیم گذاشتن
وسه بار مانند خورشید گردانیدن پس
اَوستا . یتااهی ویریو . چهار باید
خواندن . یتااہی اوّل به شیوتنام
یکبار هوم اُروَرام کوفتن انگهی عُش
یکبار مزداعه یکبار وچهار انگشت
دست از هاونیم جدا کردن یتااهی دوم
خواندن باین کلام با هریک دوبار
کوفتن باز چهار انگشت بالاتر بُردن

عشیام . اَهورو بیه تا مزدا :
چهار بار خواندن وهر یک بار هوم و
اُروَره رام کوفتن و هاونیم شکافتن
اَوستا اشم وهی سه خواندن
در هر اشم وهی اندکی آب پیاله
زور در هاونیم ریختن پیاله بجای خود
نهادن پس دسته در هاونیم سه بار
مانند خورشید گردانیدن وخواندن
اَوستا : هومه فیره هرشینته مزده
خشتره اشه . ره تو و نگهی عُش
سروشو : سر دسته راسرنگون
در هاونیم گذاردن و گرداهنیدن

سردسته درهاونیم گذاشتن وبروی
پای هاونیم نهادن وبروی رکابی
جیوام نهادن وبروی رکابی سوراخ
دار نهادن ودرطاس آب نهادن
وبروی برسم ویا عنکهن نهادن
پس دست چپ برماهرو دم دسته
را گرفتن بنوعیکه سردسته بروی
رکابی سوراخ دار باشد
ودست راست هوم و اُروَرام کوفته
را بر دسته گذاشتن با دنیم برداشتن
چهار یتا اهی ویریو خواندن در هر [شیونه]
نام اندکی آب درهاونیم بروی سر [دسته]

اوستا. اسیموعه آزا رشوا. اهو را
چنانکه در آخر آتش نیایش آمده آیت
تا آخر خواندن وسه اشم وهی خواندن
اشم اول گفتن آب پیاله بر رکابی روی
هاونیم خالی کردن وهی گفتن رکابی
بدر پیاله گذاردن اشم دوم آب
هاونیم بر رکابی خالی کردن وهی گفتن باز
رکابی بدر هاونیم گذاردن واشم سوم
خواندن فراهوم خالی کردن هوم و
اُروَرام اندر رکابی فشردن وبگوشه
اُرویس نهادن انگشتر ورس به پیاله خود
نهادن رکابی سوراخدار بگوشه اُرویس

اول و آخر به پیاله روی هاونیم و باقی
را در فراهومدان کردن در فراهوم
دان محکم کردن فراهومدان هرچند
شیشه باشد بهتر و پاکتر است پیاله زور
پشت هاون نزدیک بجای خود گذاردن
هوم ارورام رکابی جیوامدان اندر کابی
سوراخدار جای خود نهادن ورس
به پیاله خود نهادن وهرگاه
یزشن خواندن را باید آداب یزشنی
خواندن آنکه دو نفر موبدی که یشت
یا وندیداد خواهند اول باید تن را
شستشو بدهند و جامهٔ پاک بپوشند

موبدی که فراهوم ساخته است دست
به برسم گرفتن وزود هر یزشن
و وندیداد خواهند خواندن در هر یک
نیایش و یریو بجای خود خواندن اگر
یشت اشتوان وگاتا باشد هشت
باید خواندن یشت سروش نیچ یشت
سی روزه دو یشت سی و سه امشاسپندان
هفت یشت گهنبار چهار یشت
نونابر هفت یشت رفتون دوازده
وندیداد هم بدین موجب که ذکر شد
و هر یشت که چند برسم می باید
یشت گهنبار و وندیداد و وشتاسپ یشت

اهُورهه هوُ دا مرشته . یزه ته خشوتره
اهورهه مزدا . اشم وهی سه فره ورا
هرگاه که باشد خواندن اگر یزشن
ازبرای ادران باشد . آترو اهُورهه
مزدافُتره توه آترش . فتره .
اهُورهه . مزدا خشوتره یسنا عچه
تا سر اگر ازبرای وهان باشد
توه آترش فتره اهُورهه مزدا .
خشوتره یسنا عچه و هما عچه تا سر
وراسغی که دست به برسم داشته خواندن
بتا اهی ویریو زوتا فرامی مریتی
زود اتارش تا سر خواندن و ۳

خود نهادن دست به برسم برگرفتن
بلندشدن درُون برکابی خود نهادن
وجیوام درجیوادان کردن وفراهودان
رانجای محکم نهادن تاک اسم ونوی
را باتش دادن ویرون کش ستادن
اشم وُهی یک خواندن تا دره غو
خداتهه اشم وُهی یک خواندن زود
هم پای ارُویگاه ایستادن و دوتیا
اهی . ویریو خواندن اوّل پای راست
بارُویگاه نهادن و دوم پای چپ
نهادن وایستادن وراسغی هم باید
بقا نون زود اشم وهی یک خواندن

اشتهه رتیم یزه میده میآید و تمام مفتن
یشت با معنی چنانکه در کتاب اوستای
روانشاد دستور تیر انداز وارد تا الی
های چهل و یکم و چهل و دوم پایه دیر
دیرینگی این سورات پس از گاتها نیست
بلهجهٔ اینسورات نیز شباهتی بگاتها
دارد . درین مقام با ستایش و ادعیه
اهوره مزده - نعوت و تمجیدات -
انواع کائنات مانند فروهران و آتش
و آب و گاو و غیره نخست باز بزبان
گاتها آمده است ازاوانی که گاتها
را انشاد کرده اند تا زمانی که تصنیف

[illegible]

که خلاصهٔ متن آنرا بیان کردیم
های پنجاه و دوم این بهره نماز خوبی در
ستایش پرهیزگاریست و آن را علیحده
نموده بامدادان بنام هوشبام قضا
کنند چنانکه در اوستا دارد (۱)
ونگهو چه ونگهو یاسچه آفرینامه
وسپیا اشو نو ستوعش هیتیا عچه بوان
عتیا عچه بوشیان عتیا نچه ::
اشیم . رانستیم ورغو وارتمه نمشاچم
هوو عیوه شاچم مشاچم افره سنگهه
عتیم . برنیتیم وسپیا . بیته زاءاپاچیه
گوامچه اروره نامچه ته اروه نیتیم وسپیاء

[illegible]

های پنجاه و سوم و هشتو یشت گاه است
که پیش ازین بیان مضمونش کرده شد

اوستا ۵۴ آ ئریما ئشیو. رفدراعه
جنتی. نره بیچا. ناعره بیچا :
زره تشتر هه. ونگهی ئش رفدراعه
. منگهو. یا. دینا. وئریم هنا دیئردم
اشههیا. یاسا. اشیم یام ئشیام
اهورو مه تا مزدا

های پنجاه و پنجم اوستا : (۱)
ویسفا گیتا نچه. تونچه. ازدیبیشچه
اشتا نایچه کهرفنچه توی شیچه
بودیسچه اروانچه فره وشیچه

فقره چه تا سر های پنجاه و ششم
تعریف و تمجید گاتها است اوستا

(۱) سروشو. عدا. استی. اهوره هه
مزدا یسناعه سوشتهه. اشونو. ئی
ئشتو تا سر های پنجاه و هفتم دیباچ
سروش یشت است این تصنیف
در لغت سروشت که اسم تشبیهی طاعت
و متابعت مقدسه باشد + اوستا

(۱) اشم وهی سه گفتن فره ورانه
هرگاه که باشد. سروشهه اشیهه
تخمهه تنو مانترهه درشه دروش
آهیریهه خشنوتره یسناعچه و هماعچه

یتا اهی ویریو زوتا تا سر گفتن

کردهٔ اوّل

(۱) سروشم اشیم هُورودم وره
تراجنیم فرادد گیتیم اشه ونم
اشه رتیم یزه میده ۞ یوفوغریو
مزداداماان فرستره تادفیته برسمن
یزه ته اهُورم مزدام یزه ته اشی
سفنتی یزه ته پایم توه رشتاره
یا دبفه توه رستو داماان (۲)
عهه ریه حره ننگهچه عنگهه امه وره غنجه
اهه سنه یزه تنام . تم یزاعه سرونه تانر

تنونسنه (۳) سروشم اشیم زوترا
هیو اشیچه ونگهیم برزنتیم یزمیچه سنگهم
هُورودم ۞ اچیو خمیاد
او نگهه وره تره جا سروشو اشیو
تمام خواندن تا آخر چنانکه
درخورده اوستا وارد است
های پنجاه و هشتم الی پنجاه و نهم اوستا
(۱) تدسو عدشش . تد . وترم . ووو
نمی هُوچیرم اشش هوگد آرمیتش
تا آخر های پنجاه و نهم اوستا ۞
(۱) اهورم مزدام اشه ونم اشهیم تیتم
یزه میده امشاسپنتا هُوخشترا هودا

بره میده تا سر

های شصتم اوستا: (۱) ادهوو

ونگهی عش. وهیو. نا ایی جمیاد

بی نا. عره زلیش. سونگهو. فتو سیشو عد

تا اهمه نمانه جمیارش یا اشونام خشنی

تسیچه اشه یسیچه و یاده بشیچه فیته زنته

یسیچه اسنی عنگهاعه ویسه جمیاد تا آخر

های شصت ویکم اوستا: (۱)

اهونیچه. وعریم. فرشیاهی. انتره چه

زوم انتره چه اهمنم اشیچه وهشتم. فرشیاهی

انتره چه زام. انتره چه اهمنم تا سر

های شصت ودوم (۱) اوستا

یسنیچه واهیچه هو بره تیچه اشته بره تیچه

ونته بره تیچه افرینامه: توه آترش

فره اهوره‌هه مزدا یسنیواهه وهمیو یسنیو

بیاد وهمیو نمانا هومشیاکنام اشته

بیاد اهماعه چنانکه در اوستا وارد و خواندن

های شصت وسوم اوستا (۱)

بینگهی می اشاذیچه. وهشتم یسی فیته

ویدا مزدا اهورو. یوعه آتنگهره چا

هیچا تا آخر های شصت وچهارم

اوستا (۱) عنگهی عش. درتراعه

فرو اشهیا فراتی نی ماانترا

واچیم مزدا بره عتی تا سر خواندن

هات شصت و پنجم اوستا (۱) یزاعه
آفم اردویم سیرام . اناهیتام فره ئی
فراکام بیته زیام وبدیوام اهوررو
دکیشام کیشیام عنکهه استه ویته وهیام
عنکهه استه وبته آدی فراده نام اشونیم
واتنوو فراده نام . اشونیم گیتو
فراده نام اشونیم خشیتو فراده نام
اشونیم دنگهو فراده نام اشونیم چنانکه
درآب زور دارد باید
هات شصت و ششم اشم وهی ۳
تاسر اشیه . ددانمه . عثام زوترام
هومه وتیم . گومه وتیم . هدائی فیتة وتیم

معنی
هات سپنتامه آب خالص راستی
اردویسور ... ایزدان و ...
(۲) گسترنده ...
دهنده و دور ... بها و روان
بلندی و بسیار ... و ...
... اهریمن ... کردن
ولایتی ... جهانی و ...
ای مخلوقات جهانی و ...
... کردن برای مخلوقات
... یعنی مخلوقات
جهانی و ستاینده
جهانی لایق است و ...
جهانی ... کنند ای آب
دنیا ... (۵) و افزاینده
ازو ... و اردویسور افزاینده
زندگی پاک و فراخی
کرده پاک و ... کننده
دهنده آباد کننده مملکت
دنیای پاک و فراخی دهنده ... [illegible]
شهرهای پاکان راهنما ...

اشیه ازداتام تاسر
هات شصت و هفتم اوستا (۱) اونگها
فره وشیو . یا . فوعریه . آعنکهره نمانه
نامچه ویسامچه زنتانامچه . وخیانامچه
تاآخر هات شصت و هشتم اوستا
(۱) اتید فی . اهورانه اهورهه هومه
ویته گومه ویته . هدائی . فیته وتنه تاآخر
هات شصت و نهم اوستا (۱) نیکهی
می . اشاد ... هچه . و هشتم مانند شصت و یوم
اوستا دارد تا آخر
هات هفتادم اوستا (۱)
نون یزاعه تم . فره جساعه . ونتا . یون

هات هفتاد و یکم لی
هفتاد و دوم تعریف و
توصیف جماعت گیتی
بسپنا مینو یعنی فش نیک
دارند
هات هفتاد و دوم چنانکه
در هات شصت و یکم فوق
ذکر شده

اشمی سفنتی . هوخشتری هود نگهو تا آخر

های هفتاد و یکم اوستا (۱)

فره سد . فره شوشتر و اشه وه آشوم
زره شترم . فیتة . مرلیعده . فه اروه تره
زره شتره تا آخر باید

های هفتاد و دوم اوستا (۱)

اهونچه . ویریم فری شیاحهی . آنتره چه
زام انتره چه سمنم آنچه وهشتم . فری شیاحهی انتره چه
زام انتره چه سمنم چنانکه در های شصت و یکم
آمده است

انجام یافت تمام یزشنی با معنی
و آداب مختصری

در این سورات تعریف [illegible]
نهان نمود [illegible] سود
اکنون زبون [illegible]
بستند و تفسیر آنها [illegible]
نور و مهر [illegible]
[illegible]

ویسپرد

اندر صفحه ۲۰ گلدسته چنان وارد
ویسپرد که بمعنی ادعیهٔ کافه رؤسای
خلقت و اخلاق حمیده است متضمن
بر بیست و سه کرده یعنی سوره میباشد زبان
ویسپرد با لسان یزشن معاصر و مشابه است
و این را گاهی تنها نخوانند لیکن برای یزشن
بزرگ سورات آنرا با یزشن آمیخته ادا
سازند - درین سیپاره مطالب دلاویز
و رنگین نیست مگر اینکه در کرده سوم طومار
عهد است موبدان و اصناف امور متعلق
بهر عهده مذکور است

		[illegible]		
مقام [illegible]	مقام دوم آترو وخشان	آدوشت یعنی مجمر آتش	مقام چهارم [illegible]	مقام [illegible]
مقام [illegible]	مقام [illegible]	اندرگ یعنی میان	مقام ششم [illegible]	مقام [illegible]
مقام اول پیشگاه [illegible]	مقام اول هاوونان	اُردیس یعنی سنگ آسیاب	مقام [illegible]	مقام دوم [illegible]

مقام زود یزشن خواندن

نیز در صفحه (۸۷) های یازدهم
ویسپرد منظوق است که « ای زرتشتیان
باز دینی برای کردن کارهای بفرمود
آئین و فرمان و از بهر دور نمودن
کارهای بد و نافرموده و ناروا دستان
و پایها و هوشهای خویش را آماده کنید
و در اینجا یعنی درین دهر فانی اعمال
حسنه استیفا کنید و یاری به بی یاران
دهید اوستا وارد

(۱) اوه فذو . اوه . زرتشتی . اوه اشه
داره یدوم . مزده یسنه . زره تشتره
یو . داعینه نام توینام هورشتنام شیوتننام

تا آخر فقرهٔ پنجم اندر صفحه ۲۰ گلدستهٔ بطبع وارد وندیداد مجموعه است از قوانین و ضوابط شرعیه و عرفیه در دفع شر اشرار و رفع مفاسد و خبیثات و مرازابیت و دو پرگرد یعنی سورات است - قوانین توبه و قواعد طهارت و تطهیر و زاکون سیاست و تنبیه در آن بسیار است قواعد گردانیدن اعضای انسانی و ابدانی حیوانات و عناصر اربعه که زمین و پلید شده باشند در آن مذکور و مضبوط است

چنانکه در گواهی اوستا وارد پرگرد نخست (۱) مرود اهورو مزدا اسپیه

تماعه . زره تشتراعه ازم . ددانمه سپنتمه . زره تشتره اسو . راهو دایم بوعد . کا ددشاعتیم تا آخر (ترجمه) ذیلاً خلاصهٔ ما فی المتن سورات وندیداد که نام زدانده به پرگرد برطبق بیان می نهیم تا هر خوانندهٔ از آن بهره حاصل کند پرگرد نخست . این فرشیم با تذکرهٔ مقصود وندیداد یعنی قاعده و قانون دفع و قلع بدیهای دیوان و انواع پلیدیهای تنانی و کرداری آغاز میشود . در روزگار وندیداد مازدیسنان در بلاد هیکونه خود مبتلای انواع و اقسام مصائب جسمانی و انتقام

روحانی و آفات طبیعی بوده از عدم نظافت بلدیه بکار بودند شاید زده شهر را نام برده آسیب و جنگ هم بکرا برشمرده بسیار را گفته هشته است زاکون وندیداد را از هر انداع چنین بلیات و مکاره بها دند و ما به یک را در تحت بیان کنیم مراد از فات ساعی شهر ها مع بخامنشی هم یک زبان فارسی حالیه و یونانی و یعنی آفت هر شهر - تخت ایران و بیان چیاره ایران ویرانست چیاره اینجا ما دررود آب و سر ای تخت بستان دوم سغد

که بزبان هخامنشی سگده بوده است در زبان یونانی سکدیان در زبان پارسی حالیه سغد

ومیتیاره این شهر خرفستری بود که باعث
موت حیوانات اهلی میشد
سوم مُواره که بزبان هخامنشی مَرگو وبزبان
یونانی مارجیان وبزبان فارسی حالیه
مرواست ومیتیاره این بلده شهوت
قبیحه بود چهارم باخذه که بزبان هخامنشی
بَخترِی وبیونانی بکتریا وبفارسی
حالیه بلخ وبخارا بود ومیتیاره انشهرهای
تخت زنبور سرخ بود پنجم نسی که به
هخامنشی نِسَی وبیونانی نسایا وبفارسی
حالیه نشاپوراست وآفت این بلده مالیخولیا
وخلل دماغ بود ششم هَرُوی که به

هخامنشی هَرَیوَ وبفارسی
یونانی آریو وهرات است
حالیه هری [illegible] و پتیاره
این شهر [illegible] بود هفتم وی
کرت است واین بلده
را بیونانی [illegible]
که [illegible] حالیه [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible]
کابل [illegible] خناثیتی
بلای این [illegible] مردم [illegible]
بود که [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] بعضی این
اینجا [illegible] تعبیر کنند
بلده [illegible] داد [illegible]
[illegible] اعنی [illegible] ولی [illegible] حمین [illegible]
[illegible] خوانده اند [illegible]

ساسانیه نام بلاد حوالی اصفهان بوده است
در هر حالی مصیبت آنشهر زنای دوشیزگان
بود نهم خنِنت در وهرکان است
که به هخامنشی وَرکان باشد - وبفارسی
حالیه گرگان وجرجان وبیونانی -
جیاجیانا باشد وبعضی وهرکان را از
غنداب نوشته اند ولی خننت را اکثرا
بقندهار حالی تعبیر می کنند وپتیاره بلده
خننت اغلام ولواطه بود
دهم هرخیتِ است که در زبان هخامنشی
هَرَوَوَتِ وبیونانی ارکوتوس و
بفارسی حالیه هروت است ونیز رخج

یازدهم هیتومنت است
یونانی این بلده را اتی
ماندروس وبفارسی حالیه
هیرمند گویند وپتیاره
این را اتوخمند گفته اند
که صاحب کتاب بندهش
گوید نام رودیست در
سجستان ومصیبت این
بلده قبح استعمال آلات
تناسل وتوالد بود
دوازدهم رغ است
که در زبان هخامنشیان رگ
و در زبان پارسی کهن رگی
یونانی راجی ورهاجی
را گه نوشته اند واین شهر
در قدیم الایام قدری درجنوب
طهران حالی واقع
بود.

این را با زخوانی
یونانی شبیه دانند وهمیشه اهل
این بلده بمصیبت دفن اموات
مبتلا بودند

و بلای آنشهر خلل دماغ و مرض سودا بود

سیزدهم چخر و بعضی این بلده را شهر

کرخ که در خورستان است تاویل کنند

و اکثری آنرا شهر چرخ دانند که در خراسان است

و برخی بر آنند که این شهر همان جهرم است

که در شاهنامه مذکور است و بیچاره اهریمه

در این شهر سوختگان مردگان بود

چهاردهم ورن است حسب الروایات

این کوه پدشخوارگر یعنی البرز است و نیز

کرمان نوشته اند بعضی آنرا از مضافات

کابل شمارند و برخی از توابع طبرستان

دانند و مورخی این را وه ورکی گفته زاد

بوم فریدون [illegible] شهر [illegible] فریدون [illegible] بعضی [illegible] گویند [illegible] این بلده [illegible] صاحب [illegible] مولد [illegible] گفته [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] آمده است و حالا این را [illegible] در زمان هند [illegible] پنجاب خوانند اما در [illegible] رود می گفته اند [illegible] بستان تمام [illegible] را هفت رود نیز بود و حالا هفت [illegible] پنج [illegible] بوم

پنج رود شده به پنجاب شهرت دارد بیچاره

این ملک سقوط جنین و گرمای بی اندازه

بود شانزدهم زمین نزدیک

سیلاب رنگه است در روزگار ساسانیان

که در مغرب رود دجله سرحد ایران بوده

آنرا از دستان روم میخواندند رنگه را

بدان تاویل میکردند بعضی او قیانوس

که بحر محیط است این را شناسند و در بندهش

این را رود ارگ و رود ارنگ آورده

علمای اوستا در تعیین موضع این اختلاف

بزرگ دارند و بیچارهٔ این بلد زمستان

سخت بود چنانکه

(۱) برگرد دوم اوستا وارد [illegible] (ترجمه) برگرد دوم در [illegible] توضیح [illegible] که من بعد مذکور خواهد شد موجب نتایج پسندیده است چنانکه در روزگار جمشید مردم از احتیاجات چنین [illegible] و ضوابط آسوده و مرفه الحال بودند مؤلف وندیداد میگوید که بفرموده جمشید [illegible] غذای توانگر [illegible] خلق را مجبور با حتیاج [illegible] تحصیل [illegible] احوال کردند ولی جمشید [illegible]

حمشید اظهار ناتوانی خود در انتشار کیش
بدرستی مانند آنکه پشت زرتشت پراکنده است
مینمود. این از اختیار قوانین شما مانند او
مردم را توانگر و آسوده و بیدود و رنج
گردانید و ضمناً چون جمعیت بر آیا فزوده میشد
سه بار مجبور شد که ممالک خود را توسیع
نموده مستعمرات بنا کرده مردم را در آنجا
مهاجرت دهد. مردم را آموخت تا چگونه
خود را از سختی سرمای زمستان نگاه دارند
و او شهری خوش تمام بنا کرد موسوم
به ورجمکرد که مردم در آنجا با آسودگی در رفاهیت
گذرانیدند ۳

مدفن و گورستان ۳ جائی که دخمها
یعنی سردابها برای نهادن مردگان
باشد ۴ ۳ جائی که سوراخ و سنب جانوران
موذی و هوام و حشرات الارض باشد
جائی که عزا و ماتم زیاد کنند
مذکور است که پنج کار ثواب عظیم دارد (۱)
بر آوردن میت مدفون در زمین (۲)
تخریب دخمها یعنی سردابها - در ضمن
این مطلب ایراد شده است که کسی تنها
مرده را بدادگاه نبرده بسپارد زیرا
که چون اینکار کند آلایش و پلیدی
زیادت شود و برنده زمین و ناپاک گردد

تعریف از فلاحت وکسب نموده مذمت
کاهلی و تنبلی و گدائی نموده است
سیرسائی زنا نرا ناپسند و غیر مطلوب خوانده
۵ فرمان داده است که ازرانیان پرهیزگار
را بخشش دهند - خصوصاً نو بر محصولات خود را
بقدر القوه بمستحقین باید داد خیرات لازمه
نا کردن گناه باشد
من بعد بیان می کنند توجشن گناه بیرون نیاوردن
مرده مدفونه را که بسبب ناچاری بزیر خاک
سپرده باشند وبیم برنیاوردن گذشته
باشد تاکید میفرماید که باید برآورده
بخوردن مرغان مردارخوار بدهند بعد

پاسخ فرمود اوستا آعد مرود اهورو
مزدا . ید . با . فیتة . فرشتم . بیره . نمتة
. سفانیچه . عرسته . زیچه عرسته .
ترجمه) جاییکه نعشهای زیاد مردان
وسگان ومردگان است
پرسش اوستا . داتره :: تاشاعم
:: کوه . سروتیم انگها . زمو اشاعتتم
ترجمه) ای پاک آفریدگار دنیای جسمانی
درین زمین سوم کدام مکانی هست که
ناخشنود است
پاسخ اوستا :: آعد مرود اهورو
مزدا . ید . با . فیتة . فرشتم . وهمه

خود دستوران و متکیمه ... شده که ... باشد

زرمچه . یم . اشه ونم (ترجمه)
و زمین جای باشد که از همه بی آب تر
و از همه بی اُرور تر پاک تر و خشک تر
و کمتر از سگان و سُتوران آتش و برسم
و مردم اشو در آن راه نیابند یعنی
آمد و رفت نشود (۴۱) پرسش
ای پاک دادار اهورمزد هر کس اعتقاد
بدین مازدیسنی باشد از هر گناه تمام معاف
میشود (۴۲) پاسخ ای زرتشت چنانکه
باد سخت هوا را از هر طرف صاف می کند
و دین مازدیسنی تو چنین شخص را نجو بی
پایال می کند چنان معلوم که باید بردین

(ترجمه)
(۱) پرسش کرد زرتشت از پاک دادار
اهورمزد بزرگوار

پرگرد چهارم بن اوستا :: (۱)
یویزه . نمنکهنتة نوعد . نمو . فیتة بره بتة
تایوش نمنکهو . بوبتة هزنکهه . نمو بره بهه
ایشا مچد . عزه وا . اسنه . عزه وا خشفنه
خافزه گی اُروتیه :: تا آخر

در باب عهد و پیمان شکنی
اوستا . داتره گیتیام
استه . وتیام . اشاعم
چود . ایشو . مترو . عیوه
درخنو . استریتة . یو .
و چهنو (ترجمه)
ای آفریدگار دنیای
جسمانی اگر پیمان قول شکسته
شود چه اندازه گناه آن
اثر دارد
پاسخ
اوستا . اعد . مرود . اهورمزدا . ترتیش
بسا . ششتام . چیستة نام غزه بره عغتة

ترجمه
باز دشتنام
اگر پیمان که برای گناه
شکنی کو پیند
باشد بهفتصد سال
اگر سوزن

۲
باشد هشتصد سال (۹) اگر مرد اشو باشد
نهصد سال (۱۰) اگر دو ده و ده باشد
هزار سال (۱۱) پرسش ای پاک آفریدگار
دنیای جسمانی اگر کسی نقض پیمان قولی
بنماید مجازات او چیست پاسخ
با تازیانه اسپی سیصد جانوران راندنی را
براند و باآلت سروشو چرن تعزیر نمایند
مجازات گناهان دیگر بموجب ذیل است
(۱۲) تو جش گناه نقض پیمان دستی
(۶۰۰) تازیانه اسپی و ۶۰۰ تازیانه سروشو چرن میباید دیر همچنان اول تا آخر
چنانکه فوق ذکر شد سزای اوست

گروه چهارم
(۱) در اینباب تفصیل
نقص پیمان عرفی
و فرج داری و داده است
(۲) شرح اصرار پیمان
و سزای ان
مسطور است (۳) ...
داری که اساره ... اوردن
تهدید و حیله و اندیم ... آید
زخمی کردن ... بیرون
شکستن استخوان و قتل
نفس است ::
بعد حکم بامداد و اعانت
بمکیشان ... بیش
تربیت می نماید
و از دستور العمل حدیث
تحصیل علوم می نماید
می فرماید .. آغاز روز و در پایان روز و در
... شب و در ... تا اول
۱۴

بدانش افزود و بپاکی نیرومند گردد ـ
لهذا بپاکی و فروتنی باید نشست تا در دانش
پیشرفت حاصل شود ـ درمیان روز و میان شب
آرایش کرده بدینگونه دوام و قیام باید
نمود تا توانائی تکرار کلامی بهم رسد که
هیربدان یعنی معلمین سابق گفته اند ..
سپس منع می فرماید که مضایقه در دادن
دانش بموبدان صاحب علم و دین نمایند
:: ضمناً می فرماید تأهل اولی می باشد از
هیرسائی :: خوردن بهتر از روزه داری است
:: دانشمند و آموخته از بی دانش و نیاموخته
افضل است

من بعد تصریح می
فرماید که غصب و تو ...
موجب قلت ایام میشود
زیرا که عموماً فقر و فاقه باعث
سرقت و غارت و چپاول
آن شده از نتیجه این فعال
ذمیمه اندام شکسته و بند و زنجیر
و دار ... حواله شخص میگردد
و نتیجه ...
صعب مثل گذشتن از آتش
و در آب جوش رفتن وغیره
میشود

پرگرد بخم ؛ اوستا ؛ (۱) ناتد
فره عرتیه عته اوه جو نفنو و . رونام .
آتد . مره غم اُروز یته . ابچه . برشنو و
گیره نام . اوه جون فنو و رونام .
اُفه . تام و نام ؛ تا آخر و ترجمه [1]
پرگرد ششم اوستا (۱)
چو نتم . دُراجو . زرُوانم . اونکها . زیو
انه عدیه ید . اهمه . سفه نسچه . زرچه
. فره عره تنته . آعد مرود اهورو
مزدا تا آخر ترجمه [2]

[1] ابنو

اهنوره اولاد روشن شخصی
میدارد که جسد بچه نخستین بمردار
میجوید و بابا و زمین را پلید
شده و آب و زمین را بغفلت
کسانی که پلید دارد و آب
دیپروا خود او مرتکب
گناه موجب قتل و بلایست
و آتش نیز از آن پلید
شوند و وقتی
بیان از آن کون که غسل کند
نشان می کنند
و درا و آن که از باران
از آلائیش که دو وجهه پلید
باران بر اموات و پلید اند
شود و مردم بری و پلیدی اجتناب
و نه و عهده از انسان از اینجا
از جا ابر ... مکانش
که در بار و از نخستین باید و
شود ... می کنند که در
زرتشت فرموده است ... ایران
سبب از آلائیدن ابری و نظافت و عفت
طهارت و عظم

اعظم انعام است .. این نصیحت مفیده
اساس تمام وندیداد است پیشتر که
میرویم مفصلا ذکر طریق انتشار امراض
مسری از التصاق و اتصال ابدان و اجسام
نموده طرز تطهیر آلات آئین دین را در صورت
پلید شدن از مردار توضیح می کند
و در خاتمه شرح می دهد که زنی که بچه بیجان
زائیده باشد چگون سلوک نموده بچه قاعده
عمل نماید .
کفن اموات باید پاک و فرسوده و کهنه
باشد . تبذیر و اسراف ناروا بوده
تا باندازه نخی هم بی جا صرف کردن سزا نابست

(۲) ترجمه برگرد ششم
بیان مطالب که درین فرگرد است
۱ هرگاه زمین بمردار آلوده شود
تا چند گاه پلید میماند ۲
توجیش کنه آلوده کردن
زمین بمردار ۳ تطهیر انواع
ظروف در صورتیکه بمردار
پلید گردیده باشد ۴
هوم را که بمردار آلوده شده
باشد چگونه پاک باید گردانید
۵ اموات را بر جبال یا
جایهای بلند افراشته باید
نهادن تا آفتاب بر آن تابد
۶ وقتی که گوشت و پوست
و جز آن از میت دور شده
بغیر استخوانهای خشکیده
چیزی نماند باید جمع کرده
در استودان بسپارند
برگرد ششم ۷ پرسش
اشو زرتشت و پاسخ پاک دادار اورمزد
در باب عطا
میت که در زمین دفن کردن
گویند

اوستا ۸ / ۴۴ دائره گیتنام
۰ استه. ویتنام. اشاعم یزه
نوعد. فیره شنته انگهام استامچه
وره سامچه. سفانامچه. یترامچه
ونگها تا تومچه. کاهی. استه. چیته
پاسخ اوستا آعد. مرود. اهورو
مزدا. اینهه. فیته. فشوتنوی دایه
سه عته. آفازنه نام آفازو عد
. اسفهه اشتریه. دایه سه عته
سروشو چره نیه ترجمه
ای آفریدگار دنیای جسمانی اگر شخص
تمام بدن مرده وسگ را بر زمین اندازد

۱ و ازان ... منع ... اوش ... داد ... زنان ... هزار ... اوستا ... ۴۴ ... دائره گیتنام ... ویتنام ... اشاعم ... ترجمه ... ای آفریدگار ... دنیای جسمانی ... اهورو مزدا ... آعد مرود ...

پاسخ فرمود برجاهای منع که درانجا
مرغان لاشخور یقین آنها را ببینند و
بخورند
پرگرد هفتم بن اوستا (۱) فره سد زره
تشترو. اهورم. مزدام. اهوره بزده
یینو سفی نشته. دائره گیتنام. استه
ویتنام. اشاعم. کدتا بزه عرسته
ایثه. درخش. یاتنش. اُفه دو آیسته
آعد. مرود. اهورو. مزدا. تا آخر
ترجمه (۷) این فرگرد مشتمل است
برمضامین آتی، اقسام سرایت وتاثیر
امراض که از موت طبیعی یا موت مفاجات

۱ بهلاکت جبری وغیره فراهم می آید ۲ تا چه پایه تعفن ونجاست میت درمردمان ومجالس وبام نشسته سرایت می کند ۳ پارچهائی که بمردار آلوده شده چگونه پاک می شود (۴) خوردن مردار زشت وناروا است ۵ پشمینه وغلات که بمردار آلوده شده بچه طریق پاک گردد ۶ طبای گوناگون وازمایش وتجربت ایشان (۷) حق الزحمت واجرت طب کدام حیوانات اهلی حسب المرسوم آن روزگار بودی (۸) طریق تطهیر اراضی ودخمه یعنی ... ۳ داب چه باشد بجهتی که اینها موجب انتشار امراض مختلفه اند ۹ ترتیب وآداب ... قسم ... ۱۰

فلزات وظروف وچوبينه راكه بمُرده
آلوده شده چگونه طاهر كنند (۱۱)
حيوانات اهلى راكه بر دار آلوده اند
چون تزكيه نمايند (۱۲) بيم گناه
از كار ناشايسته كه باراده خيريه
كرده باشند.

پرگرد هشتم بن اوستا: (۱)
آعد . يد دااُرو . اُفه دره نه . ومنه
ايوه وره نه سفا . واناوا .
عرتيادكانه . تى وره زيان . ايته
يوعه . مزده يسنه: آعد . مرود
اهورومزدا تا آخر ه

تطهير كنند ۹ آداب برشنوم بى آنكه
شخص جدا شود تا نه شب ۱۰ آتش آلوده
بمردار را چون تزكيه كنند ۱۱ گرفه آوردن
آتش بدادگاه كه آتش گاه باشد و اينكه چنين
آتشى را بايد از موضعى برگيرند كه بمردار آلايند
واين فرمان باعث تاسيس آتشكده گرديد
۱۳ خود راكه پليد باشى در بيابان چون پاك
سازى ازايزو پرسش و پاسخ پاك
دادار اهورمزد و اشوزرتشت را
درباب فقره (۱۱) كه گرفه آوردن آتش
بدادگاه بيان آن و گواهى در اوستا
دارد داتره گيتينام . استه ونتينام

کهادچد نیمه نام هزنگرعنه غنه
جه عنه آترش مزداه اهوره هه
دیوه نام . میئیه و نام . تمس چتره نام
دروه تام به جود یا تا نامچه فیره کنامچه

ترجمه نخست آتش نا پختن یعنی
مرده سوز بود و یک جدا جدا باید چیدن
چنانکه بنظم در آورده‌اند

بپرسید زرتشت از بی نیاز بمن بازگو حال و احوال دراز
بجائی که هست آتش مرده سوز کسی گر بچیند همو را بروز
چنان چیند او آتش اگر گذر که زمین نگردد بکن آشکار
بپاسخ چنین گفت یزدان بدو تو بشنو زرتشت پاک و اشو

داعیتیم گاتیم اوعه . اوه بره عته
چود . اهماعه ؛ تاتسر تا فیره کنامچه
؛ ترجمه آتش سرگین بر رومند
پختن یعنی حمام هفتاد
د) داتره گیتنام . استه ویتیام
اشاعم ؛ یو آترم خمبد . بچه .
زمه عنه فچه کاد . داعیتیم . گاتیم .
. اوعه . اوه بره عته چود
اهماعه ؛ تاتسر تا فیره کنامچه ؛
ترجمه آتش دوشین پدش یعنی
کوزه گر شصت باید چید
اوستا (۱) داتره گیتنام . استه

کاتیم. اوعه. اوه. بره عته. چود اهماعه
ناسر:. تافیره گنامچه
ترجمه آتش آن گوهر خشت پخته
هفت دو پنج باید چید
اوستا:. (۱) داتره گیتنام.
استه و بتنام شاعم:. یو آترم فیرد
اچه. عره. رتو. سیفاد. داعتیم.
کاتیم. اوعه. اوه بره عته. چود
اهماعه:. ناسرتا:. فیره گنامچه
ترجمه آتش زهرگران یعنی رود
گر. پنجاه و هشت باید
اوستا:. (۱) داتره گیتنام استه

اوعه. اوه. بره عته چود. اهماعه.
ناسر. تافیره گنامچه آتش از
دیگ پختن شصت و یک (۱۰) اوستا
داتره. گیتنام. استه و میتنام
اشاعم (۱) یو آترم ستار دیچه
داعتیم. کاتیم. اوعه. اوه بره عته
ناسر تافیره گنامچه (ترجمه)
آتش از خرسندگان دمیدگان شصت
و یک (۱۱) اوستا داتره گیتنام
استه. و میتنام. اشاعم (۱۲)
یو آترم. دشتد. اچه داعتیم. گاتیم
اوعه. اوه. بره عته. ناسر تافیره

تطهیر کنند
(۹) آداب برشنوم
بی آنکه شخص جدا شود تا
نه شب ۱۰ آتش آلوده
بردار را چون تزکیه
کنند (۱۱) گرد آوردن
آتش به دادگاه که آتش
گاه باشد و اینچنین
آتشی را باید از موضعی
برگزیدند که مردار الا نباشد
و این فرمان باعث
تاسیس آتشکده گردیده
است خود اگر پلید
باشی در بیابان چون
پاک سازی

کنامچه ترجمه آتش از پیش
باز دیسان چهل ( ) اوستا
داتره گیستنام نه استه . وتیتام .
اشاعُم (۱۳) یوآترم . اونیه یاد
هچه . نخه عریاد داعنیم . گاتیم . اوعه
اوه بره عتته تاسرفره کنامچه .
ترجمه / ازسواران و در دکان سی و
پنج ( ) اوستا داتره . گیستنام
استه . وتیتام اشاعُم (۱۴) یو
آترم فبنتاد . هچه ستورو . فیاد .
داعنیم . گاتیم . اوعه . اوه . بره عتته
تاسر تافره کنامچه .

چنان پیداست که شخص پنج شش روز
تردد کرده هزار و یک آتش جمع آورده
و بیکجا کرده بعد از آن جای در هرام
تعیّن کرده و دو دستور دین آگاه
گشتی تازه کرده و واج گرفته و آن
هزار و یک آتش را آوردن و
در جای کردن و در زمین نهادن
و پارهٔ هیزم سبک و خشک را در دست
گرفتن و آتش افروختن او دسته هیزم
با آتش گرفتن تا وقتیکه افروخته شود
باز از آن هیزم افروخته شده دسته
دیگر هیزم افروخته شده باشد

تا کو دال موغی نهم باید بُردن بدستور
اول پس هر یک جدا میان آتش دُشت نهادن
یشت خواندن پس باز گرفتن بیکجا
نهادن چه یازده از خانه ایران و بعد از آن
باید گرفتن پاک هر یک یشت خواندن
بر روی آن آتش کردن پس این آتشها
را بسی با دشت نهادن و بروز و هو خشتر
به فروردیکان یشتی بروز یک اشوان
و نیمشب جُد دیو داد سروش خواندن
بگاه هاونار یشتی و سپرد باید خواندن
و یشتی اورمزد خدای یشتن تا به سروش
روز باید خواندن به آخر یشت آنکه

داشته تا یکسال بلکه بیشتر یشت و یزشن
با آئین لازم دارد چنانکه گفته آمد باید
از مقامات متعدده نیران فراگیر ند
و آتش برق را مزید مه کنند مراسم گشته
برای تطهیر آنها در کار است که اگر بیان
شود سبب تطویل کلام است آخر الامر
جمیع آتشان فراهم کرده را یکجا نموده در
کانون بزرگی آرام دهند این نار مقدس
را جاوید بر افروخته دارند همه‌جا هی
و انطفای آن را پارسیان آسیب
بزرگی شمارند موبدان بسیار
پرهیزگار که ظاهراً و باطناً مصفی باشند

چنان در رساله المسماة بخوبی نمای
دین زرتشتی که روانشاد دستور خداداد
درباب فایده و منافع حکمت آتش افروختن
روشن گردانیده است

حصهٔ اول درباب حکمت آتش افروختن
در آتشکده لازم است بموجب
قانون دین در هر محله یک آتشکده باید
و چنانکه در کتاب موسوم به میدیا
با بیلان اندر پرشیه مشتمل بر مدارست
زند اوستا یا مذهب زرتشتی تالیف
و تصنیف دانشور زمان و فیلسوف
جهان ژندارگوزین در صفحهٔ ۷۸/۷۹

و هم در بسیار جاها
در زند مخصوص تاکید
آتش افروختن در شب
می کنند و هم از زبان خود بنظر
می کنند که هرکه از ایشان
و هم در روز و هر شب
میگویند که هر جا حاضر
شب آتش افروخته شود
دیو و دروج پیش نیاید
و چون آتش افروخته شوند اینجا
دفع وبا بود و از هوای
دیو و دروج مقصود از کجا
زهری و مفسد است که حکمت
امید است که بقانون حکمت
در شب عموما در شب
آتش افروختن و آتش
و صندل و لبان و
بخور افروختن
خاصه برای دفع و رفع
هوای بد و زهری و دیگر
فساد است و این
باعث رفاهیت و آسایش
انسان است و
از این رو هم

دلیل شافی تر و شهادت قطعی تر
اینکه حکیمان و داکترهای این زمان
بدد خورده بین و تشریح و تجزی نمودن
هوا و دیگر از مایشات گوناگون ثابت
میکنند که بعضی امراض مهلک و بیماریهای
سخت مثال وبا و طاعون وغیره
از هوای خراب و زهری پیدا میشوند
و آن اکثر از شب در بدن انسان سرایت
می کند و ما بعینه می بینیم که در ممالک
هندوستان در هر جائی که فی الجمله
اثر اینگونه امراض پیدا آید آتش افروخته
چیزهائیکه برای دفع اینگونه امراض نافع

خاصیت در شب و بیکدیگر
آتش افروختن
طبیعی سررشته دارند در علم
این قانون را پسندیده
ستایش می کنند
حصهٔ دوم در ستایش آتش
در روز در آتشکده حاضر
شده روبروی آتش
ستایش بعمل آورده میکنند
(۱) آنکه به یزدان
معتقد بودن و یزدان
پاک خداوند ایمان بر
داشتن در هر ملتی فرض
ترین فرایض و لازم
لازم است (۲) آنکه جمیع ملل
و مذاهب متفق الکلمه
خداوند را قادر مطلق
و خالق المخلوقات می دانند
دلیلی است واضح
(۳) آنکه کافهٔ انبیا و
جمیع اولیا در

در ستایش کردن یزدان و نیایش
دادار تاکیدا کیده سفارش بلیغ
فرموده اند کسی منکر نیست

(۴) ما میدانیم که در جهان هر کاریرا
اوزاری مخصوص و هر امری را اسبابی
معین هست چنانکه ما کشت و ورز میکنیم
باید اسباب و فن آن بدانیم در جنگ اگر
میرویم هنر استعمال آلات آن
بایدمان دانست هر کاری که کنیم تا این
کار داشتن اوزار آن ندانیم نتوانیم و
همچنین ستایش کردن و پرستش نمودن
را اسبابیست مخصوص و قانونیست

شخص باید به نیایش
معین که تمام روز و
اوقات گشته بنماز و نیایش
مشغول و دعایش مستجاب
و اوزار که دیگر روز حال او
نه پرورفته است که مخصوص
اسباب است چنانکه
و نماز کردن است اند که
کسی میداند که
این است صلی
اوزار عمده و نماز کردن
که در وقت جماعت
لازم است قلب حضور
و نیت خالص و دل خالص شود
و این چگونه حاصل شود
ما باید بدانیم اول جائی
را باید برگزینیم که خیال
دخالت اندیشه دیگر
و در مغز نباشد که شخص را باز داشته
از اندیشه دعا نمیخص در نماز آتشکده رفتن شخص
خلقی با نعم و آن جای آتشکده و در
خود را
معین

از جمیع خیالات خانگی و دنیوی فارغ داشته
یکدو ساعت دل وجان خودرا در نماز
داشته بقانون معینه باکمال خضوع
وخشوع شکرگوئی وحق گذاری نعمت
یزدانی پردازد

حصّهٔ سوّم پرستش و نماز ضروراست

ما انسان گاهی که از چیزی جاجتمان
بهم جنبان خود هستند برای یافتن وبدست
آوردن آن با آن خوش آمدیها وچرب
گوئیهای ما فوق العاده در خواست و
خواهش مینمائیم واگر اتفاقاً از صد یک

چو هش با آورده
نبود تا چه پایه خوشنود
گشته آنچه بی را در دل گرفته
در هر حالت چه در غیاب
و در چه مواجهه او را تعریف
و توصیف کرده ستائیم
و تمجید مینمائیم
پس پاک خداوندی که
ما را جان میدهد ایزدی
که ما را رزق میدهد یزدانی
که بی رضای او نفس
کشیدن ما محالست او را
بچه زبان ستایش کنیم
سزاست او را بکدام کلام
پرستش نمائیم روا است
ازین روست که گر به
هر زبانی یا در بیان
شکر یک نعمت بگوئیم
نه بلکه فرض است که اگرچه ازیچ
پس بر آینه ما را لازم بل فرض
آوردن سپاس یزدانی

زبان دعای ما عاجز و قاصر است
تا هم عند القدرة و الاستطاعة
آن بخشش و داد یزدانی را همواره
در نظر داشته بکوشیم و بدل و جان
با نیت صاف و خالص پرستش حضرت
باری بجا آریم و سپاس نعمت بگذاریم
تا در درگاه ایزدی یکی از بیوفایان و
ناحق شناسان محسوب نشده کفران
نعمت هم نکرده باشیم اینست که در دین
حضرت زرتشت هر روزی پنج بار سپاس
کردن و ستایش نمودن فرض است

حصه چهارم رو بسوی آتش کردن

ز قانون مشروطه [illegible]
و تشویح جهان‌ها می‌نمیبر [illegible]
که اگر در ایران [illegible] الشوری [illegible]
وفق امور سلطنتی [illegible]
و اسم سلطنتی [illegible]
و حاضر [illegible] زبان و ... [illegible]
و پادشاه را که لایق و
اسمند او را است [illegible]
نشیمن بجای [illegible]
قبول کرده و فرمان جان [illegible]
فرمان سلطان [illegible]
بکار می‌بندند و احترام [illegible]
و حتم [illegible] مجلس [illegible]
لاشعیار [illegible] تعظیم و
نسبت با کمال [illegible]
توقیر بجا می‌آورند [illegible]
چون مجلس الامر [illegible]
می‌گویند و عصای [illegible]
محض توقیر و [illegible]

پادشاه در مجلس نهاده پس بکار خود مشغول
میشوند و ایضا در محکمه و دار القضا که قاضی
القضات یا منصف بانصاف کردن
بر مسند قضای نشیند اول زینت بخش
عصای اقتداری .. را در میان نهاده
پس بانصاف کردن می پردازند لهذا
در مجلس نماز و هنگام پرستش نیز محض تعظیم
و تفخیم نسبت بپاک یزدان مهربان علامتی
در میان باید و اینست که در هر مذهبی
قبله را قرار داده در زمان پرستش
روی بسویش میکنند و میدانیم که محمدیان
را قبله کعبه بوده در وقت نماز تکیه گل

که آنرا [illegible] گل تربت
میگویند بیت المقدس
قبله عیسویان [illegible] و
و در هنگام پرستش چلیپا را
در برابر میدارند و
صورت [illegible]
را پرستش میکنند و قبل از
پیغمبران [illegible] ما زرتشتیان را
و روشنی و نور بوده و
ماه و ستارگان و چراغ
و آتش کرده پرستش یزدان
میکنیم و حال آنکه روی
آتش نماز کردن و ستایش
کردن ما زرتشتیان نه مقصود
باین سوختن هیزم است
بلکه زرتشتیان آتش را [illegible]
تا آتش ازآنکه صفات [illegible] روشنائی و نور مظهر
خداوند است ستوده نماز
[illegible] و در این باب
داخل [illegible] و گرمی و [illegible]

در صفحه (۱۹) در دیباچه کتاب .. ترجمه
گاتها تصنیف و تالیف حکیم دانشور یگانه
معظم داکتر آل اچ میل یکی از کشتیان
مذهب عیسوی اشاره میشود

حصه پنجم آتشکده برای نماز جماعت است

ملاحظه کنید که در جهان پادشاه مملکت
در جمیع ادارات و ممالک متعلقه خود برای
نظم و نسق و داد و ستد مملکت و داد دهی
و فرمانفرمائی رعایا و برایا حکومت
نصب کرده فرمان فرمائی معین مینمایند
و حفاظت و حراست ملک و صیانت

وحمایت کشور میکنند
تا کفیل کفایت آن تکلیف
می‌نمایند و حل و عقد باشند
آن همه و بسته و در درجه و طلب
آن بکار او کار
آن مشغول
آن وزرای حضور بادشاه
چون همه گفتگو
و لیاقت کسی حاضر بادشاه است
و مباحثه بجای او بچن
نموده از وزراء و
دادخواهی و عائله ها و
حادثه مخوف رعایا و جمیع
نسبت بعموم رعایا آن
شود حکومت
برایا حادثه مضر حکومت
جمهور و استعداد
حاضر انتظار مینمایند
آتشکده را همین مقصود است
که عموما هر کس هر روز در آنجا
حاضر شده بین از ستایش یزدان
حاجت

حاجت و مرادی که دارد با قلب صاف
درخواست مینماید و خصوصًا چون حادثه
مصیبت انگیزی نسبت بعموم خلق حادث
شود همگی متفقا همراه و همراز در آتشکده
حاضر گشته یکدل و یک زبان ستایش
کرده برای رفع و دفع مصائب و قلع
و قمع نوائب دعا مینمایند و اگرچه ما
میدانیم که همه کس در عقائد جهان
نبوده هر کس نیکدرجه خداشناس و
دین دوست نیند بازهم درمیان
جمعی چند نفر دلسوخته خداشناس
پیدا میشوند که دعاشان در درگاه ایزدی

قبول و پذیرفته میشود
و از برکت انفاس ایشان
همه ملت و جمیع خلق در
امان میزیستند و ما می بینیم
که در مذاهب دیگر مثل
عیسویان و محمدیان و غیره
هم در روز مخصوص کلیسا
و مسجد جمع آمده نماز جمهوری
میکنند ازین

حصه ششم رمز آتشکده

رمز آتشکده را بفهمیدن و دریافتن
مطالب عمده را باید چند
بدانیم (۱) حکمت آموزان نظر
جهان چنین دریافته اند
که باد و پایه زیست
آدمیان از گرمی و
حرارت که در اندرون
تن چون آتش در بوزش
و شخص هستی و جنبش میکند
تا این خوب یابد که

بدرجه گرمی لازمه نرسد آن نمیت و نخواهش
ازقوه بفعل نمی آید (۲) قلب انسان را
باتشکده و تشبیه داده مهر ایزدی و عشق
حقیقیه را با آتش مقابله کرده اند و دیوان
و دُرجان را بخصایل نکوهیده و اعمال
قبیحه مماثلت میدهند و صندل و مشک
و عود را به خصایل حمیده و اخلاق پسندیده
تطبیق می کنند (۳) جمیع اعضای بدن
انسان امثال چشم و گوش و دل و مغز و غیره
از رشته ها و تارهای عروق چون سیم
تلگراف بهم بسته اند و این تارها از یک
عضو خبر بعضو دیگر می دهند . این است

را دفع و نابود ساخته خوشبوئی و راحه
می آورد که از آن دماغ جان شخص معطر
میشود ما نیز باید بکوشیم و بهاره مهر خداوندی
و عشق یزدانی وجود خویش افروزان
و روشن داشته از سوختن عود و مشک
که مقصود از حاصل کردن صفات نیک
و خصایل خوب است دیوان و درجان
که مقصود از اخلاق زبون و طبایع بد است
از خود دور کرده قلب را صاف و روشن
بداریم در راستی و روشنی که صفات آتش است
اختیار نمائیم درباب برشنوم و نیرنگ وارد
در صفحه (۱۹۱) گلدسته درباب برسوم

مزده . بیو . بغی نشته . داتره گیتنام استه

. و یتنام . اشاعم . کُته . ایتده .

انکهوه . ید . استه . ونته . متیاکه

. هم وینانته . بی . یوعه . هم نسیم .

فیته . عوستم . تنیم . یوژده اتیون

؛ آعد مرود . اهورو مزدا . آترسر

(۲) پرسش . اوستا . داتره گیتنام

. استه . ویتنام . اشاعم . چود دراجو

اپچه . آترو . چود دراجو اپچه . اهد

چود . دراجو . اپچه برسمن . فرستیرباد .

چود دراجو اپچه . نره بیو اشه وه بیو

آعد . مرود اهورو مزدا . آترسر

پرسش ای پاک [illegible] شخصی که او را نسا ریمن شده باشد و آن شخص [illegible] غسل می‌دهد چگونه باید [illegible] پاسخ ای زرتشت [illegible] باید که غسل ریمن شده به اشوئی [illegible] خلاصه مرد اشو [illegible] گفتار و ورد [illegible] که کار بود [illegible] تن باشد بموجب [illegible] برشنوم [illegible] و انیز [illegible] باید [illegible] در برشنوم گاه غسل [illegible] ودر [illegible] اطراف (۹) [illegible] درازی و پهنا [illegible] بموجب [illegible] ریمن [illegible] نمبر ۱۴

وآب و اُرور وگوسفند واحشام درانجا

تردد کم داشته باشند پرسش ای دادار

اُورمزد برشنوم گاه از آتش و آب

و اُرور و برسم چیدن و بستن و مرد اشو

چقدر دور باید بود پاسخ از آتش

و آب و اُرور و برسم چیدن هر یک

سی قدم باید و از مرد اشو سه قدم دور

باید بود و از زمستان گودال برشنوم گاه

اوّل ۴ انگشت و از تابستان ۲

انگشت باید باشد علاوه پنج گودال

دیگر فرموده است خلاصه فقره (۱۰ و ۹)

اینست که باید پرسش هر یک چقدر

پاسخ [illegible] دور باید باشد و هر یک یک قدم که سه پی پا باشد و از تابستان دو انگشت و از زمستان چهار انگشت [illegible] باید و دیگر سه گودال دیگر باید و سه گودال از آتش [illegible] گودال چقدر باید دورتر باشد پاسخ و هر یک یک قدم [illegible] سه قدم از آتش [illegible] قبل دور باید بود [illegible] گودال باندازه [illegible] برشنوم باشد [illegible] و از سه گودال [illegible] علیحده باشد [illegible] سه خط دیگر [illegible] بکشند [illegible] گودال [illegible] برشنوم گاه سه سنگ [illegible]

سنگ میگذارند و تمام نه گودال میشود و
یک گودال از فقره (۶) ذکر است و پنج
گودال از فقره (۷) و سه گودال از فقره
(۹) ذکر شد و در نه گودال داخل و علیحده
سه خط دیگر باید کشید و سه خط از گودال
داخل و سه خط از بازوی و سه خط گودال
داخل باید کشید که جمله دوازده باید باشد
در داخل دوم نرم ورت و از هر جور
ریگ یا گل خشک باید برد ۱۲ شخص
ریمن شده باید به نزدیک گودالها برود
ای زرتشت باید تو در بیرون خط
بالستی و بصدق انگلامهای اوستا بخوانی

از اوستا ائینتیش اینجاجا
نیستجا یا ائینتیش بخوانند
و همین [illegible]
و از پای [illegible]
(۱۳) [illegible] نیستجا از [illegible]
[illegible] اینجا جا بخوانند
[illegible] میشود
[illegible]
[illegible] متقابل [illegible]
[illegible] شکست میدهی
[illegible] و کلام از او
[illegible]
[illegible] فقره [illegible]

[illegible] فقره
[illegible] (۱۱) فرموده است [illegible]

اسم خاک در ریگ جور بجور میشود
اوستا زم. وره ته یعنی انگلام
چنان معلوم میشود که در برشنومگاه هر جور
ریگ بریزند چنانکه حال ریگ و سنگهای
خورده میباشند اصل این فقره در کرده
(۴۹) که از برشنی فقره دهم ذکر شده
همینجا. یا آرمیش اینجا جا مطلب
اینست که دم دیو نام و دیوان را زندر
و تمام دیوان با براق برشنی دین میزنم
و شکست می دهم (۱۴) در بعد گمیز گاو
یعنی پادیاو با نگچه رود باید داد
ای زرتشت تو چوبی که نه گره داشته باشد

بر سر آن باید بگیری و آن پنجه
با یسی چوب بسته و دور
شده برای پنجه پادیاو بر زمین
اول آن را از دستی (۵)
را دو دست بشوید و هرگاه
بشوید تمام تن غسل دهنده
زمین و ناپاک می کنند
اول باید سه مرتبه دو دست
بشوید و بعد مغز سر پادیاو
بشوید و بعد آن درج زمین
بجا نگاه می رسد
مغز سر که باید اول شرح
بریزند اوستا برشنیم
در برشنوم اسم و غده انم
[illegible] اصل نام
[illegible]
اول باید گرفت [illegible] ذکر شده [illegible] انگلام [illegible] اوستا
[illegible] برشنوم [illegible]

هنکاره یمه تا الی کرده نهم نیز
کرده اول یاد نیم چونکه اول ایکلام
نام آمده است ترجمهٔ این فقره در
فرگرد هشتم وندیداد فقره ۲۰ شده است
پرگرد دهم - درین فرشیم برخی از قطعات
گاتهای شت زرتشت سپنتمان را بیاکی
یاد نموده میگوید برای دفع اخراج
اجنه و عفاریت و ارواح خبیثه ناثر
باشند هر یک را چند بار بخوانند
واز خواندن و دمیدنش چه فایده حاصل
شده کدام خبیثات برون میروند
این هم بیان شده است چنانکه از

اوستا وارد ونتا
پرگرد دهم [illegible]
فره شد زره زرتشتو اهوره
اهورم مزدام [illegible]
[illegible] سفی نشته ببیو
مزده [illegible]
دائره [illegible]
وتنام [illegible] فره
انند [illegible] ارفه
[illegible]
چونتم ارفه [illegible]
[illegible] فره
[illegible] اهیا [illegible]
[illegible]
دو بار [illegible]
دو بار [illegible]
اشهیا [illegible]
دو بار [illegible]
[illegible]

(پرگرد یازدهم). این فرشیم نیز مثل
سوره سابقه مشتمل است بر ادعیات
و دعواتی که از قرائت آنها ارواح
خبیثه از انواع اشیاء چون خانه
و آتش و آب وغیره خارج شوند چنانکه
در اوستا گواهی دارد
فره سد زره تشترو اهورم مزدام
اهوره مزده مینیو سفی نشته داتره
گیتنام . استه وتنام اشائم
کته نمانم یوژده تامه کته آترم
کته . آفم کته زام . کته گام .
کته اورام کته نرم . اشونم

کاته نا ع ه کام اشونیم
گته ستریش کاته ناهکم
کاته اهوره کاته انقره
دوچا . کاته وییقه دیوه
مزده داته [illegible] اشه چتره
تا [illegible] بتا ای
وریو [illegible]
اهو [illegible] و [illegible] وکیمن
مزده [illegible] پس پشت
بتا ای و کیمن وریو [illegible]
بعد چهار بت [illegible]
مزدا براد موعد چهار بار
[illegible]
۱۶ نما چهار بار
چنانکه سابق ذکر شده

پرگرد دوازدهم
[illegible] در میسوره بتیان دتو
مدت تعزیه و سوگواری اقارب اموات
[illegible] است پیش از
معین شده
اختتام

ایام مقرره عزا باآداب معینه
تن و خانه و پوشاک راالتصفیه وتنقیه
کنند . چنانکه در اوستا گواهی وارد
اوستا آعد . ید فتو فره عرتیه عتة
ماته . وافره عرهتیه عتة چود
الیشام . اُفه موننه ین فترو
اِچه فته رم دخده . اِچه . ماته
رم چود دهمه نام چودتنافره تنام

پرگرد سیزدهم

اینباب درتعریف سگان است (۱)
ازنیگونه جانور کدام سودمند وکدام

پرگرد چهاردهم

اینسوره متضمن است برتوختن گناهان
وکفاره آثام ۱ صدقه ۲ راه
انداختن همه پاک وسخت وخشکیده
وآزموده ولبان خوشبوی وچوب
خوشبوی ازبرای آتش پاک ۳
آتمن برسم وهوم وجیوام ۴ کشتن
مار وکژدم ووک ومورداته کش و
کرم خاکی ومگس زشت ودیگرموذیات
(۵) ویران کردن سوراخ وسُنبخانه
تندبار ۶ آماده کردن افزارجهة
آتش وموبدوپهلوان وبرزیگر (۷)

کاریز بجهت منفعت
عام خلق کندن ۸
دادن زمین کشت وکاری
یاخانه با آخوربه اشتوان
۹) اعانت در تزویج
دوشیزگان ۱۰) ساختن
پل بجهت فایده عامه ۱۱
عطای طعام ازگوشت
ونان ومی مردان حق
د) جز اینها گواهی اوستا

پنج از آنها اینند ۱ بدگوئی و دشتیاد
نیکوان و بیگناهان ۲ اذیت سگ
گله ۳ زدن سگ لاس آبستن ۴
مقاربت با زن دشتان ۵ مباشرت
با زن آبستن پس ازین نکوهش از روسپی
گری نموده می فرماید جرم کبیره است
باز میفرماید که هرگاه شخصی با آنکه روا نیست
بزنی روسپی گری کند نباید چنین حرام
را ساقط نماید که گناه بزرگ است
شخص زانی باید مدخوله با طفل او
معیشت و نفقه دهد گواهی اوستا
وارد چیته. تا شیوتنه. ورشته

پرگرد شانزدهم

که در حالت حیض اگر مجامعت واقع
شود جرم کبیره خواهد بود و درینباب
هیچ تنگی نیست و عجب آنجاست که
بعضی گمان تشکی بوده اند گواهی این در
اوستا دآتره گیتنام
و میتنام. اشاعم. ید. بازدیو
تا عره که چیزوه عته دشیوه عته
و نوه عته نشهداد تا آخر

پرگرد هفدهم

موی سترده شانه زده و ناخن چیده
باید با احتیاط از خانه و تن دور نمود

پرگرد هجدهم

از در وندانی که مانع کیش میشوند ۴
فائده خروس در بیدار و هوشیار کردن
مردم و زود برخیزانیدن و بر سر کار
خود فرستادن ایشان ز (۵) چهار
زیان بزرگی که از عدم نظافت و طهارت
طاری میشود و طریق قلع آن مضرات
نخست بی پروائی در پوشیدن
پوشاک پاسته دوم بیرون آمدن آب
منی با پیشاب سوم احتلام چهارم
نا پوشیدن سدره و نابستن کشتی پس از
پانزده سالگی ٭ چاره گناه چهارمی
نوزودی کردنست بدون تانی و نوزودی

عمل [illegible] سدره و بستن کشتی [illegible]
[illegible]
دشمنان [illegible] گناه [illegible]
گناه کردن [illegible]
پیروان اهریمن
بدکاران و [illegible]
دیوان و دروجان [illegible]
[illegible]

گواهی در اوستا فره وورے
مشیاکه . آعته مرود اهورو مزدا
آعه اشاعم زره نُشتره فیته دانم
اُنیم ربتیه . اَنه عیو یاستو دینام
تا آخر

پرگرد نوزدهم

این فرشیم اهمیّت بزرگ دارد که
مبیّن بحرانی در حیوه حضرت زرتشت
اسپنتمان است باری دشمنان در هلاکت
انسر و رهمتی گماشتند پس از هوشیاری
و زیرکی دفع شر از خود نموده از این

قصد حیات خود بیدار
شده مردانه و آشکار
پای پیش نهاده عزم خود
در قمع و قلع کل قبایح
و شنایع و خبثات جزم
کرده دین مختار خویش
گسترده امیدواری میکنند
که پیروان او الی آخر
الدوران که گاه آمدن
سیوشانس و تازه شدن
جهان است همین زاکون
را برپا و پاینده خواهند
داشت
۲
و این فقره نیز چنانکه
گواهی آن در اوستای
زامیاد یشت و وند بهمن
یشت وارد که سه پیران
اشو زرتشت هر کدام
سیصد سال بعد از یکدیگر
خواهند آمد و دستور
پشوتن با صد و پنجاه نوید

از جمگرد می آیند و زشن یزدان میخوانند
نه آنکه اکنون آمده اند چون طرف مقابل
جناب وخشور مصمم دیدند طریقهٔ فریفتاری
پیش کرده خواستند برشوه و تحریص از
انتشار دین مازدیسنی بازش دارند لهذا
گفتند اگر از ارادهٔ خود باز آئی سلطنت
عظیمی بتو دهیم ولکن اشت وخشور ترک
آهنگ خود نفرموده باالاستقلال در
ترویج دین یزدانی کوشا مانده بپاسخ
گفت اگر جان از تنم بگسلد از قصد خود
دست برندارم سپس اشت زرتشت
التماس وحی و الهام از واهب العطایا

می کنند و اوراب آموخته تصفیه [illegible] تحصیل [illegible] منافع عبادت [illegible] آیین
پس از آن [illegible] دین و طریق [illegible] آلوده [illegible]
[illegible] می آموزد [illegible] و در اینجا معلوم [illegible]
[illegible] بدون [illegible] از آن بعد الهام
می آید که پس از این جهان چگونه مردم [illegible]
از آن دشمنان [illegible] نمود وی [illegible]
[illegible]

گواهی در اوستا افاختر د
هچه نیما د افاختریعه بو هچه نیمیعه
بو . فره دوه رد انگرو مینیوش
فوغُرو مهر کو . دیوه نام . دیوو
تا آخر باید

و در این فرگرد نیز درباب آیین
نیرنگ دینی و آب شستن و پراهم اوردن
آن در اوستا دارد
چیتیره . فرسننه فرهنیوغش گومیزم
. گوه داتیابش آفنم . مزده داتیا
یوژ داته هین هشیو ازگی اروه
یا د تا آخر واین

آیین اینکه [illegible] اوّل بواسطهٔ [illegible] دستور [illegible] و خود را [illegible] اشنوم [illegible] نه شب [illegible] و دهم روز آب [illegible] خود [illegible] شستن پس هر یک [illegible] تا [illegible] باشد پس هر دو [illegible] پس دو تا مشربه [illegible] بزرگ [illegible] پاک شستن و خشک کردن و دو تا [illegible] پاک شستن و خشک کردن [illegible] بستن پس روز [illegible] دو تا مشربه خشک کردن و [illegible] پاک شستن [illegible] سه روز [illegible] ریسمان [illegible]

آب و خورش پاک دادن و چهارم
روز گشتی نو کردن و فنام محکم بستن
و آن مشربهٔ آبگینهٔ بزرگ تر سه بار
بگمیز گاو نر شستن و ریختن و بار
چهارم پس گاو جنبانیدن تا آن
مشربه پر شود و یکپاره از سر مشربه
فرو ریزد میباید که در آنجا موی یا چیزی
نباشد و به آن خلل سرش محکم بستن میباید
که آن خلل در پادیاب نهاده باشد
آنگاه که مشربهٔ پادیاب شویند سه اشم
وهی بخوانند هر بار پس دست بآن
مشربه کنند چون پر شود در زیر شستنگاه

از پس آب پادیاوی پر کنند و سه یک
از آن مشربهٔ آبگینه در آن مشربهٔ سیمین
کنند و پس از آن گرباس را بیاورند
یک نیمه اش خشک نگاه دارند و آن یک
نیم شسته را بدر مشربهٔ آبگینه اندازد
و آن آب را پادیاوی همین کنند و گرباس
فرو کنند تا آن مشربه پر شود و یکپاره
نیز فرو ریزد پس آن نیم گرگرباس خشک را
بر در مشربه ببندد و آن تر را بگوشهٔ مشربهٔ
آبگینه اندازد باید هر دو مشربه کوه
دار باشد و زیر شستنگاه جای محکم بنهند
چنانکه خرفستری و پلیدی در او نشود

خواهند بود در زودگاه نشستن چون یک
اشم وهی بخواندن دیگر بخواند از ناف
او شیب نیمهٔ او نشاید که بجنباند و اگر
از شیب نیمهٔ او هر جا که بجنباند نیرنگش
باطل شود و یزشن ساختن برسم سی و سه
تا و یراکام دو تاک و هوم و اوروام
هفت تاک

و هر یک هوم پیاله نهادن و شیر
در جامدان کردن و انگه زور برسمدان
نهاده است آوردن در سکره کردن
بالای هاون نهادن و گاه نشستن
واج گرفتن برسم سی و سه تا ایونگهن

که طاس را که بر بالا دارند چنانکه تا بن نهاده
نشود آن کس که در پی سنگ ارویس
باشد نیرنگ را در آن مشربه بتواند دید
دیگر دست بجرم آتش دارند و آن مشربه
که آب در وست بیارند و کنار آن مشربه
بنهند چنان بنهند که مشربه بیکدیگر باز نزند
میان دو انگشت باشد دهل از سرش
بردارند و دیگر طاس نیز خشک کرده بجرم
آتش داشته بر سرش نهند پس آنکس نشست
خواهد کرد در پای ایستند و پنج یتا اهو و
بریو بخواند خشنومن سروش پس محکم
بنشینند چون واج گرفت دست چپ را

آدوشت تر کردن چنانکه نمی قطرهٔ آب
بمستریه گمیز نریزد و میان آدوشت شستن
پس آنکس که برسم بسته است واج بگفتن
دست از برسم جدا کردن خود را از
او دیس باید که جدا شده باشد چنانکه
در بشت ساختن یتا اهی دو سینچه تا سر
اهورهه مزدا ریو تو خره ننکهتو
پس دور آمدن اشم وهی یک اهماعیبه
تا آنجای درغو خدا تهه اشم وهی یک
خواندن آنکس که یشت خواهند کردن
یتا اهی و یریو دو گفتن اندر راه و به شیونه
نام پای راست اندر زودگاه نهادن

[illegible]

بخواندن تا ستومی اشم ؛ پس برسم
از ماهروی برداشتن و سه اشم وهی فره
وراته تا سر تا دکیشو داتا غه ، ویدیو
رزه تشتر اعه اشونه اشهه رتوه یسنا غچه
تا سر تا فره سسته نچه ؛ زود وراتوی
هردو چشم . با تنگاه و برسم داشتن
زود یتا اهی و یریو زوتا فرامی مرتین و
راتوی یتا اهی و یریو زوتا فرامی
مرثی زود اتارتش خواندن تا سر
و زود و راتوی هردو اشم وهی سه گفتن
برسم اور ماهروی نهادن زود باید
که به خشنوتره اهورهه مزدا تا سر خواندن تا ستومی

[illegible]

سر بگوبید و گمیز و آب دیگر خوب بنگرستن
پس :: ابتده دم تا سه
(نیرنگ نشستن)
تا پر گرد جد دیو داد مرود بگویش بنگر
سرش محکم بهشن تا نوزده هم یرگرد خواندن
تا آنجائیکه اشم وهی صد ویتا اهی دو بیست
تا . ونه تا سنگ خورد تا آب پادیاوی
پاک شستن و دست تا آب پادیاوی
پاک شستن و آن سنگ و دست خشک
کردن چون صد و نود یک یتا اهی ویریو
بخواندن و آن نه تائی دیگر و دو تا خوانند
دو سنگ در گمیز اندازند و یک خوانند
در آب اندازند تا نه سنگ تمام شود

پس نیرنگ چنین ... تمام خواندن ... تا گاه ... نیرنگ ... وقت ... نیرنگ کند محکم ... خورشید ... و نیرنگ ... باید ... نیرنگ چه فایده و سود ... است ... چنانکه روان ... خدا ...

در وقت اظهار این مطلب مقصود از برشنوم
ظاهر است و این اصطلاح از آنکه بسیار
استعمال شده است صورتاً قدری رکیک
و بیمعنی بنظر می آید ولی معناً و سیراً
چون غور نمائیم دریای معنی است
۲ دلیلی است حقیقی و قانونیست قدرتی
که هر زنی در هر ماه یکبار مریض بحیض میشود
یعنی اگر باری از وعده قدری زود تر یا
دور تر حیض جاری شود آن علامت در
دو بیماری است و آن در وندیداد فرگرد
(۱۶) مفصلاً شرح می دهد ولی چون نطفه
در رحم بسته شود حیض ماهانه بکلی بند میشود

و سبب بند شدن حیض آنکه همان حیض در عوض آنکه از بدن خارج شود در اندرون باعث پرورش آن نطفه می گردد و این بدن انسانی که ما از آن نازان و مغروریم از آن حیض پرورش بیابد و پس از تولد شدن هم از قدرت خداوندی آن حیض بشیر بدل شده قوت ما میشود (۳) ظاهر است که از بدن هر ذی نفس حی جانوران هم سرخک و چرک و آبله و غیره ظاهر میشود و این از اثر همان شر است که ما از آن پرورش ...

این امراض نهایت مفید و سودمند است
نکته اینجاست که گاه یکنوع خاصیتی دارد
که گنیز یا چیز مخصوص از بدن آن رفع سکونه
امراض هایل را می کند فقرهٔ آیته در کتاب
موسوم به قانون صحت تقویت می کند
قول گوینده را .. سمال پاکس یعنی
آبله درد نفرت انگیزی است
درزمان پیش گاه گاهی جمیع اهالی دهات
انگلند ازین درد مبتلا شده تقریبا
چهار یک مردم آن کشور ازین مرض
بدشکل شدند عنقریب هشتاد سال قبل
داکتر جینیر انگلیسی ازدوراندیشی

بلکه نیز ده ماده که از [illegible] آبله ایشان نافع
نوع حاصل میشود و برای [illegible]
ماده مرض آبله را دفع [illegible]
این انکشاف نافع است [illegible]
درجه اثر حالا خیلی کم
نسبت پیش حالا جدری
کسان از آبله رو [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
فقط برای وجود [illegible]
خاصیت نیرنگ برای دفع
می دانیم نیرنگ [illegible]
آبله [illegible] و دانه و [illegible]
امراض مختلف [illegible] رفع
نیرنگ بد بوئی [illegible]
تعفن و [illegible] نابود
گوناگون [illegible] نیرنگ چه بوی [illegible]
[illegible]

وهم برای درون بغایت سودمند است
وازینرو در دین زرتشتی استعمال نیرنگ
بکثرت افتاده است برای زندگان که
سود و خاصیت آن اظهر من الشمس است
برای مردگان نیز خاصیتش برای زندگان
ظاهر است در آئین دین زرتشتی هر شخصی
که برحمت حق می رود اورا فورا نیرنگ مسح رانند
و در کفن و دفن و شست و شوی مرده
بجای آب بکار میبرند ولیکن استعمال میکنند
لارد برین چون مرده را
نیرنگ خورانند و با نیرنگ شویند بوئی که
ازتن مرده هوا در میشود و دارای ریزه ها

و خورده های گندیده
و شاغنده است چون [illegible]
ها برخورد و پراکنده دماغ
ما آن را از خود رانده دور
می کنند و چون هوای
گلاب آلوده دیگران بخود
در می کشد
مرده چون با نیرنگ خورانند
و با پاک و پاکیزه شست
آشکار است که با بوی و
باد و هوای خوش
پاک را مشک ویژه و گزارش را
ستایم بخود در کشیده از آن
مغز را آرامش و دل
را آسایش می دهیم
[illegible] بدون بوی و باد
گنده را از خود
دور داشته تا بتوانیم
آزار کشیدن آن مردوی
دارای [illegible] باشد خود

داری و پرهیز میکنم و درین گونه چون
خورده و ریزه های تن که با پاد یا باب آلوده
شده بوی آن گرفته است بهوا آمیخته در
دم بینی و مغز خورد پُر ماسد یک ناخوشی
از آن پیدا شود و مردم از دم کشیدن
آن هوا بتوانند بر کردن بسته آنرا از خود
دور میکنند در برخی از اینها روش
زاکون آنست که مُرده را با گلاب و خوشبوئی
میشویند پس چنانچه فرموده های بالا درست
و بهی باشد این روش و زاکون از روی
دانش پزشکی زیان آور و سود سور خواهد
بود چه که گواهی نزدیک مُرده خوش

اعضای علیل نا بپاشیدن کرده اجزای
درد آلود درونی از هم جدا شده بیرون
می آیند و داخل هوا میشوند و این در باب
آتشکده در ترجمه شرح قانون صحت نوشته
شد و هم در فرگرد (۴) فقره
دوم وندیداد ظاهر است که بمجرد خارج
شدن جان از بدن دُرج بر آن جمله
کرده آنرا می آلاید و چون این تعفن و
گندیدگی از بدن خارج شود کسان و
مردانی که در آن خانه یا گرداگرد آن مُرده
حاضر اند آن هوا را بخود می کشند و آن هوا
باعث ناخوشی ایشان میشود و بعضی امراض

در هر صورت تلخی آن را چون گوارا نموده
میخوریم و هنگامی که میدانیم از روی حکمت است
و هم ظاهری سودبخش و هم باطنی فایده
مند است و فرموده طبیبان حاذق است
شکایت می کنیم این را سبب چه باشد
نمیدانیم برادران دیگر قانون دین مثل
حکمت و هم برای اینجهان مفید و هم
برای آن جهان سودبخش است بیشتر از این
طالب باشید کتاب موسوم به مذاهب
مشرقی پارسی تصنیف و تالیف خرد
مند فرزانه و حکیم یگانه بسیمول
جهانستان است ملاحظه نمائید

از صفحه (۹۰) الی (۱۱۸) در حکمت
[illegible]
ملاحظه نمائید [illegible]
و جرمن و امریکا و پهلوی
مشغول [illegible] علم [illegible] ضرورت [illegible]
[illegible] ملاحظه نمائید [illegible]

[illegible] رساله [illegible] گرجستان ازروی

د نوشته جات و سلک قدیم و پادشاهان
پیشین ایران مخارج کلی کرده سفیران را
تجربه با ایران گسیل کرده اند برادران دین
زرتشتی پس از هزاران سال هنوز بحالت
مستقیمی و مضبوطی بجا مانده است
مپندارید که از گوشه و کناری یکدو نفری
پا از جاده شریعت بیرون نهاده و بقانون
عمل نمایند اعوذ بالله خلل دین است و هر
مذهب که بگردید عالم اند و جاهل
عابد اند و فاسق زاهد اند و فاجر طاهر اند
و عاصی برادران نان خود را بسر سفره
دیگری نبرید که خود متحمل بار منت دیگری

را قوی کرده باشید سلطنت شهیه
تازه [illegible] که دین
همانا مقصود پیغمبران باید
بزرگی باشد پس اگر
پیغمبر بد گوید بگوید که پیغمبر
بد است اگر خوب بگوید
پس کدام بدیست که حضرت
زرتشت از آن منع نکرده
کدام خوبیست که شما
نشان نداده است
کدام قانون بدی است
که شما می توانید در دین
زرتشتی پیدا کنید
برادران از خواب
غفلت برآمده نقد عمر
عزیز را که گنج [illegible] قال و قیل
بیفایده ننمایند وقت گرانمایه
برادر را به راه بیهوده صرف ننمایند
برای هوا و هوس دنیوی
خود را در گرداب
معصیت نیندازند

اگر فی الحقیقت طالب هستید راه روشنی
بهتر ازین دین نمیشود جویا شوید تا بیابید
و بکوشید و آنرا از قوه بفعل آرید اگر
طالب اندرز و نصایح اید در دین حضرت
زرتشت علاوه از قانون مذهبی که خود
گنجینه ایست مملو از لؤلؤی حکمت و
خزانه ایست مشحون از دُرّ معرفت نامهای
اندرز آگین و کتب نصایح آمیز فیلسوفانه
بسیار است امید آنست که اینگونه
مطالب داهیه بی پا بوده آن برادران
نظر بوفاداری و غیرتمندی که
مخصوص ایرانیان است از جادهٔ دین

[illegible]

اوستا فره سد . زره تشترو .
اهورم . مزدام . اهوره مزده مینیو
سفی نشته . داتره گیتنام . اشته
و نیتام . اشاعُم . گو فوغ وشیانام
تمنگهتام . وره چنگهتام . اخشر
پرگرد مبیت ویکم درین فقره
ایراد و ایضاح شده است که گوسپند
و باران و تابش خورشید و ماه و ستارگان
برای استیصال امراض وسایط قویه اند
گواهی در اوستا
نمه ستی . گوسپنته . نمه ستی . گوهدا نمه ستی
نمه ستی وره دنته . نمه ستی داتروبختم

و اشتاعه اشونه
انه زانتاعه . اشونه
تا اخشر
پرگرد بیت و دم
اینوره در وصف فرشته
ایرمین نام است و این
ملک رب مناکحت باشد
در اینمقام آمده است
که از تلقین طهارت و تعلیم
نظافت اینمو کل سُوَرو
دامادی توانائی دور
کردن بیماریهای بیشمار
دارد که از دفع انجار
وسائل رفاهیت بنی ادم
فراهم می آید
گواهی در اوستا
[illegible]

روز ششم فرا در سرم تا آخر

در صفحه (۲۶۵) گلدسته وارد در باب ساختن دخمه

دو سابهای فرامجی کراکا در جلد اول
کتاب تواریخ پارسیان آورده است
که در اندرون دخمه پهنه گردی هست
که تقریباً دوره آن سیصد پی بوده
تماماً با تخته سنگهای بزرگ مفروش
و منقسم بسه رسته جای پاوی نام از برای
اموات هست چون در هر رسته مزبوره
پاوی هسای پیش دیوار دخمه برای

مردان و پاوی‌های
میانی برای زنان و
پاوی‌های خردتری بچه
بچگان است پاوی‌ها
بهم جدا نموده
و در پهنای خرد و پاوی‌ها
جوبهای تنگ چون
کنده اند که ازمردار
ورم آب باران ازان
برآید و بچاه برود
منقسم و شده
بیان دخمه
است چون نعش
از گوشت و پوست
شده

در اطراف اربعه آن از بر دیوار گرفته
چار چاه کنند تا بیرون حصار دخمه برند
و در دم و پهنه هر چاه زغال و شن
ریزند تا مواد نعش تصفیه شده بیرون
شود و ارض الهی را پلید نسازد و قعر
چاههای نام برده پنج الی هفت پی ژرف
است که مواد پالوده را فرو کشد و در
آنها شن و سنگ ریزند و دخمه‌ها را
کلاً یکسان سازند تا در بزرگی و کوچکی
آنها تفاوت بوده و هست .

آداب دخمه ساختن چنان است

و نقشه دخمه در آخر کتاب رجوع نمایند

که از خشت خام و گچ
شاید کردن اندرون
دخمه سنگ و گچ باید کردن
چونکه خرک بنا بر زمین
زدند و میخ بزرگ
چهار عدد
و میانه
دویست و شصت
و کوچک
بر زمین
صدمیخ کوفتن
و یک ریسمان پنبه
کردن
بان مجنا بجدن
و یک ریسمان بر دخمه
و اج سروش گرفته تا وید
یک بیاد و میخی
میخی بزمین کوفتن
و هر میخی خواندن
و نسروود و پس دیوار تمام
ریسمان

پس ریسمان تمام
نیخ و سنگ دخمه
تمام شود میان دخمه
نهادن تا دیوار دخمه

وسه جُد دیو داد سروش نیشتن بخشم
وهی صَد ویتا اهی وریو دو بیست
خواندن سیصد سنگ کوچک بمیان
دخمه انداختن و تختی که میخنبد سنگ رویا
آتشی تخت (یعنی) پائین ارویس
سنگ و آدشت آتش سنگ کردن
تختی که میخنبد اروپیس تختی نباید
بستن به دیوار دخمه چاهش هر سوی
پنج گز چاه دیوار باشد تا بسر دیوار
رسد سه گز و نیم باشد و دو گز دیگر
بالا بردن پس تخت سنگ فهم تراشیدن
آوردن بروی تخت گاه گچ باید زدن

مُرده زرتشتی را سرکوه باید دور از آبادی و نشیمن مردم گذارد

درزراکون کیمیاوی هر گاه از گونه تشکیوی بگونه اخشیجی پیش باید بوئی از آن زائیده میشود چنانکه هرگاه چیزی را بسوزانند بوی شیره از آن میتراود همچنان چون اندام تنانی از پیکری به پیکری هشته باید ناگزیر بوئی ویژه که زیر از گندیدگی باشد پدید میشود لاد برین فرگفت و خشوری برین رفته است که مرد زرتشتی را دور از آبادی و نشیمن مردم بر سر کوه بلند

پزشکان دانا بسیاری از ناخوشیهای آدم کش را از نشون بوی گندیده و گورستان وابسته بجای دیگر بردن آن رای داده اند

دخمه

اشتقاق کلمه دخمه از "دز" یعنی سوختن و "مه" علامت حالت ظرفیت وراو ستا و معنی جای و مقام مینماید و مرادف است با میم مصدری در عربی چنانکه مدرسه و مقبره و غیره از معنی اشتقاقی این کلمه چنین مستفاد میشود که قبل از بعثت حضرت زرتشت مرده

[illegible]

دخمه اردیزه وکینته بهیه . زو . عرسته ذنیته یعنی شخصی که سردابهای مرتفعه که در آن اموات مردان نهاده اند خراب می کنند ونديداو این رسم وروش را مفتوح ومنفور می داند و ایضاً در زمان وندیداد ومرده بر قلل جبال شامخه می نهادند واین رسمی است که رسم معمولی حالیه تا آن است فقط تفاوت ما بین این دو رسم این است که در رسم عتیق دخمه حصاری بالا آورده مقامات مردان وزنان وکودکان را بترتیب مخصوص

متمایز از یکدیگر درست میکنند طریق معمولی زمان حالیه اینست که خیلی دور از آبادی و ده در شهر و مقام مسکونی انسان بر قله جبل مرتفع فضائی را بحسنه با رعایت رسوم و آداب مخصوص دینی شالوده آن را ریخته حصاری مدور و اطراف آن بالا میبرند در وسط فضا چاهی بعمق چهار پنج ذرع حفر مینمایند و آن محوطه را سه قسمت نموده قسمتی برای مردان و قسمتی برای زنان و قسمتی برای کودکان معین نموده کودکان قسمت از آن هر یک خانهای متعدده باندازه خوابگاه مردان و زنان و کودکان یا از کوه تراشیده

حصاری نداشت درحالیکه در عهد جدید اطراف دخمه

یا بانک خارجی درست می کنند و یک
از این خانه ها را مجرائی است که از آن
خون و چرک و ریم بچاه مرکزی می ریزد

حکمت دخمه

طبیعی است که هر جسم انسان یا حیوان که قوه
نامیه از آن سلب شده بدل یا به تحلل یا آن
رسد یقین دیر یا زود از حالت طبیعی
خارج و متغیر و منقلب الحال می گردد بلی
هرگاه چنان قسم مسلوب القوه نامیه را
درمیان یخ یا صندوق آهنی یا جوف
سنگی که از عفونت و دخول هوا به کلی

بوی تعفن و بینی از آن تولید میشود یا
بعبارة اخری جرم مسلوب القوه میت
مستلزم فوات و تلاش و تحلیل است فنا
و درین صورت لازم است بطریق اسلم
و اصلح که هیچ احتمال ضرری به بنی نوع
بشر ندارد و آن را مستعد فنا و تلاش
نمائیم تا هرچه زود تغییر حالت نماید درین
صورت صاحبان علم طبیعی اذعان دارند
که طریقه زرتشتی برای فنا اموات
طریقه اصوب و اصلح است

ن

هنگام چیدن ناخن یا موی یا گرفتن
خون باید خوب پروا نموده نگذارند پاره
از ناخن یا چکیده از خون یا بنه های
موی یا خیو و سیخ بر اندام بیفتد و دست
و تیغ ناخن آلود را نخست باید بپادیاب
یا گیاه مالیده پس با آب بشویند
روا نیست که کسی چیزی را با دست
ناخن آلود بیالاید

زیرا از نسا درو ندیداو نکروب است
که هرچه در شود شوه آزار و رنج خواهد بود
و ندیداد نسا را بساخت و پیکر نکس بدبو
نشان می دهد

و بدین گونه زاد و و زرا و چک دوک
می کنند - نکروب بسیار جانداران
دیگر بسته بگروه نهالانی هستند که آنها
را نهال شکافنده بنامند چه اینها
بدو بهره شکافته شده نکروبِ تازه درست نمی
کنند و زندی را که یک نکروب بدو
بهره شکافته میشود دمانکش و زاد نکروب
گویند و این کوتاه ترین زندگی در جهانست
برای نمونه نگاشته میشود که نکروبی
را که در دو بار اتش میزاید هنگامی که
از نیم بهره پیش ساخته میشود بدیرند
سه یک شو باز خودش بدو بهره شکافته

از آن پس ریزه ها و خورده های آن در هوا در شده با دم بدرون زندگان فرو شده شوه درد و ناخوشی خواهد بسی درد ها است که شون آن پدید میشود ولاد برین نوبم باز داشتن درد های گوناگون را از تن مردم چنین فرگفت رفته است که مرده زرتشتی را با پادیاو شوئید

درباب دادو دهش و بخشش و بخشایش

فرامین آسمانی ما باین زبان گویا است

که خوشنودی اهورمزد ... امشاسپندان و ... و بخشش و بخشایش ... دهش و ارجمند ... بزرگترین ... دین ... کارها و برگزیده ... است ... روان ... است ... از داد و دهش ... رسیدن ... و یافتن ... و ازنیان را ...

و چه شهریاران نیازمند را پرستاری نمائید و کار روائی کنید گشاده دل و دست و بازو راد با داد باشید جهان را بر خود تنگ مگیرید داد و دهش را کلید روزی دانید و بخشش و بخشایش را گشایش کارها شمرید و آیدی میراید که رادی و جوانمردی و بخشندگی نه بدست و پیرو و هیر خواسته تنها است آن بدلسوزی و همدردی و بخشایش و آمرزش و فراموشی از کینه و خاموشی از بدگوئی و درگذشت از گناه و بردباری و شکیبائی از رنج

سخن و از آزردن ... است لاد برین ... و هنجارهای ... این خوبیها ... اندیشه ... فرزندان را از آن آگاه ... جان کنید و او را ... و از ... و زبان دست و دل نگاهدارید

لباس زرتشتیان

لباس زرتشتیان باید سر تا پا سپید باشد ... علامت سپیدی آیین دین زرتشتی است آیین زرتشتی آیین صفا و سادگی و پاکیزگی و اخلاص است چه در ظاهر و چه در باطن

موبدان ایرانی

طبقه موبدان که معدودی بیش نیستند بشغل و کسب موبدی

اشتغال دارند — موبدان خود را از
نسل پیغمبر میدانند و کارشان اداء
تکالیف و شعایر مذهبی و رسومات و
فرایض آئینی است
اطفال موبدان تحصیل علوم پارسی
تلاوت و قرائت اوستا و یزشن
و وندیداد را یاد میگیرند — در هفت
سالگی مخلع به پوشاک سدره و کشتی
که علامت زرتشتیگری است شده داخل
سلسلهٔ زرتشتی میشوند و بعلاوه در پانزده
سالگی بعد از چند مرتبه رعایت آداب
برشنوم و کامل شدن در تلاوت

اوستا و اوستا و
یزشن با رعایت رسوم
مخصوص با یاد نوزادی
مخصوص بایه حلقه نوبدی
فایز شده بلقب موبدی
در آمده بلقب هیربد سرافراز میشوند
مفتخر و سرافراز ایشان تنخ
ولی معدودا از ایشان بارو
تا سه سال دیگر مجاز و مسکارای
بدخل و تصرف در سنت
مخصوص آئینی با یه بعضی
و دینی مذهبی هیربدان
تکالیف بعد از انقضای سه سال
بعد از انقضای موبدان بوشت
در جرگ موبدان بوشت
خرمند و بوشت
تبه و خمیده

واج یشت پنجشهره گاهنبار

خشنوتره اهوره‌مزداو اشم وهی
یک ویتا اهی ویریو · چهار خواندن
پس اشم وهی یک بواج خواندن
بدستوری دادار اورمزد بدستوری
سروش اشوی فیروزگر بدستوری
زرتشت سپیتمان انوشه روان
بدستوری آذرباد مهراسپنتمان انوشه
روان بدستوری چیتره ماهان وشتاسپان
بدستوری پشوتن وشتاسپان بدستوری
هما دستوران زمانه بدهموبی شاه گشتاسب
و دین بدهموبی شاه کیخسرو و بدهموبدی

شاه اردشیر
بدهموبدی شاه یزدگرد
بن شهریار بدهموبدی
هما دهموبدان زمانه
برسا و بخشنودی دادار
اورمزد رایومند خرومند
تا سر تا آخر چنانکه پیش
ذکر شده خواندن روز و نام
و گاه و هم پتیدیو که شناختن
گفتن و بهشت بهره روان
رسانیدن
پس خشنوتره
اهوره مزدا اشم
وهی یک خواندن
فرستویه همتوغه بیچا
بیچنوغه بیچا هورشتوغه
بیچا مانه بیچا و دو غه بیچا
و ضدوغه بیچا و رشتوغه
عیبه گریادیی
بیچا همتا چا یحنا چا
فینه
و بیچا هورشتا چا
دیی و بیچا
دشمتا چا و چیب

دژہ مخیتا چا دژ ورشتا چا فراورا
ہی اشاسپنتا بیمچا وہمچا فرانکہا
فراچپنکہا فراشیوتنا فراغنکہویا
فراتوسچید خہ خیا اشتیم ستومی
اشم اشم وہی سہ خواندن
فرہ ورانہ گاہ ہاون تا سر
ساونکیعہ تا آخر رتوام ایہ رہ
نامچہ اسنیہ نامچہ ماہیہ نامچہ یاعریہ
نامچہ سرہ دنامچہ یسناعچہ وہماعچہ
خشنوتراعچہ فرہ ستہ نچہ رتوو
برہ زتو یو اشہہ رتو ام ایہ رہ
نامچہ اسنیہ نامچہ ماہیہ نامچہ

زوو یتا اہی . وریو . زوتا فرامی
مرتی . راسفی خواندن یتا اہی و
یریو یوزوتا فرامی مرتی پس
اشم وہی سہ خواندن خشنوترہ
اہورہہ مزدا تروعہ دتی عنکرمہ
مینی عتش ہیتیا ورشتام ہید وسنا
فرہ شوتمم اشم وہی دہ یتا اہے
وریو دہ خواندن نویدہ یمہ
ہنکارہ یمہ دتوشو . اہورہہ مزدا
ریوتو . خرہ ننکہتو مزشتہ ہچہ .
وہشتہ ہچہ . سرشتہ ہچہ خرو
دشتہ ہچہ . خرتوشتہ ہچہ ہوکرہ

نویدیه یمه هنکاره یمه ترهه ووعرو
گویو عنوغش هزنگرو گوشهه
بوره چشمنو . اوختو نامه نو .
یزه تهه رامه نوخاسترهه
خوانوش تا روز و ماه هرگاه که
باشد خواندن نوه اترو اهورهه
مزدا فتره . ه . ویسفیعه بیو
اتره بیو ؛؛ نویدیمه هنکاره یمه
ایو یو . ونکهی بیو ویسفامچه . افام
مزده داتنام ویسفامچه اروره نام
مزده دتنام . نویدیمه هنکاره یمه
مانزهه سپنتهه . اشونو وزربنکهه

ویسفه . مرشته اشاغم . اشهه .
ره تو و یزه وو ددویشه یزه
نمنکهه . یزه وچینکهه یزه شیوتنه
یزه زوشه . یزه ازوشه . آ . تی
انکهه فره چه ستائی . تی . تی . ونیده
یزه تی انکهه . او ا . اریروته ید
یسنهچه وهمیچه زود و راسفی هردو
فره ورانه خواندن تا آخر ساو
تا آخر رتوام ایه ره نامچه
اسنیه نامچه ماهیه نامچه یاعریه
سره نامچه یسناعچه . وهماعچه
خشنوتراعچه فره سستهنچه زوتره

گویو عتو عش هزنگرو گوشهه
هوره چشمنو . اوختو . نامه نویزه
تهه . رامه نو . خاستر هه آیه سیتنه
خاموش بودن تا نوه . آترو . اهورهه
مزدا فرته . هد ویفیعه بیو . آتره
بیو . آیه سیتنه ایویو . ونگهی بیو
ویفنامچه . افام . مزده . داته نام
ویفنامچه . اُروره نام مزده داته
نام آیه سیتنه ماتره هه . سینتهه
اشونو . ورزنگهه هه داتهه ویدیو هه
. داتهه . زره تشتر و عش دره غیا
. افه ینیا دینیا ونگهیا . مازدیسنو عش

اشه ونم اشهه رتیم . آیه سیتنه
سادنگهم ویسپچه اشه ونم اشه رتیم
آیه سیتنه اهمیه زوتره برسنیچه
مزرم و وغرو گویو غنیم هزنگره
گوشم هوره چشنیم اوختو
نامه نم یزه تم آیه سیتنه رامه
خاسترم . آیه سیتنه . راسفی
خاموش تا روز وماه هر دو
خواندن ۳ پس توام . آترم اهورهه
مزدا فرترم اشه ونم اشهه رتیم . آیه
سیتنه هد ویفیعه بیو آتره بیو
اهمیه زوتره برسنیچه . آفو ونگهیش

ماﻧﺰﺍ ﻓﺮﻩ ﭼﻪ . ﻭﺩﻩ ﺗﻬﻪ آﭼﻪ ﻭﻳﺪﻩ ﻳﻤﻬﻪ
آﻋﺪ . ﺩﻳﺶ آﻭﻳﺪ ﻳﻤﻬﻪ ﺭﺍﺳﭙﻰ ﺧﺎﻣﻮﺵ
ﺗﺎ ﺍﺳﻨﻴﻌﻪ ﺑﻴﻮ ﺍﺷﻬﻪ . ﺭﺗﻮ ﺑﻴﻮ
ﻫﺎﻭﻧﻴﻌﻪ . ﺍﺷﻮﻧﻪ . ﺍﺷﻬﻪ . ﺭﺗﻮﻩ ﻟﻴﻨﺎ ﻋﭽﻪ
ﻭﻫﻤﺎ ﻋﭽﻪ ﺧﺸﻨﻮﺗﺮﺍ ﻋﭽﻪ ﻓﺮﻩ ﺳﺘﻪ ﻧﭽﻪ
آﻋﺪ ﺩﻳﺶ . آﻭﻳﺪ ﻳﻤﻬﻪ . ﺳﺎﻭﻧﮑﻴﻌﻪ
ﻭﻟﻴﺒﺎ ﻋﭽﻪ ﺍﺷﻮﻧﻪ . ﺍﺷﻬﻪ ﺭﺗﻮﻩ
ﻟﻴﻨﺎ ﻋﭽﻪ . ﻭﻫﻤﺎ ﻋﭽﻪ ﺗﺎ آﺧﺮ آﻋﺪ
ﺩﻳﺶ آﻭﻳﺪ ﻳﻤﻬﻪ ﺗﺮﻫﻪ . ﻭﻭﻏﺮﻭ ﮔﻮﻳﻮ
ﻋﺘﻮ ﻋﺘﺶ . ﻫﺰﻧﮕﺮﻭ . ﮔﻮﺷﻬﻪ ﺑﻴﻮﺭﻩ
ﭼﺸﻤﻨﻮ . آﻭﺧﺘﻮ ﻧﺎﻣﻨﻮ ﻳﺰﻩ ﺗﻬﻪ
ﺭﺍﻣﻨﻮ ﺧﺎﺳﺘﺮﻫﻪ ﻟﻴﻨﺎ ﻋﭽﻪ . ﻭﻫﻤﺎ ﻋﭽﻪ

ﻟﻴﻨﺎ ﻋﭽﻪ ﻭﻫﻤﺎ ﻋﭽﻪ ﺧﺸﻨﻮﺗﺮﺍ ﻋﭽﻪ
ﻓﺮﻩ ﺳﺘﻪ ﻧﭽﻪ . آﻋﺪ ﺩﻳﺶ آﻭﻳﺪ ﻳﻤﻬﻪ
ﺭﺍﺳﭙﻰ ﺧﺎﻣﻮﺵ ﺗﺎ ﻋﺘﺎ آﺩﻳﺰﻩ ﻣﻴﺪﻩ
ﺍﻫﻮﺭﻡ . ﻣﺰﺩﺍﻡ ﻳﮕﺎﻣﭽﺎ ﺍﺷﻴﻤﭽﺎ ﺩﺍﺩ
ﺍﻓﻨﻴﭽﺎ ﺩﺍﺩ ﺍﺭﻭﺭﺍﺳﭽﺎ ﻭﻧﮑﻬﻴﺶ
ﺭﻭﭼﺎ ﺳﻴﭽﺎ ﺩﺍﺩ . ﺑﻬﻴﻤﭽﺎ ﻭﻟﻴﺒﺎ ﭼﺎ ﻭﻫﻰ
ﺍﻫﻴﺎ ﺧﺸﺘﺮﺍ ﭼﺎﻡ ﺯﻳﺎ ﭼﺎ ﻫﻮﻩ ﻧﻴﮑﻬﺎ
ﻋﺸﻴﭽﺎ ﺗﻴﻢ ﺍﺩ ﻟﺴﻨﺎﻡ ﻓﻪ ﺍﺭﻭﻩ ﺗﺎ
ﺗﺎ ﻳﺰﻩ ﻣﻴﺪﻩ ﻳﻮﻋﻪ ﮔﻰ ﻋﺸﻦ ﻫﭽﺎ ﺷﻴﻨﺘﻰ
ﺗﻴﻢ ﺍﺩﺍ ﻫﻴﺰ ﻳﺎ ﻧﺎ ﻣﻴﻨﻰ ﻣﺰﺩﺍ ﻭﺭﺍ
ﺳﻔﻨﺘﻮ ﺗﻴﻤﺎ ﻳﺰﻩ ﻣﻴﺪﻩ ﺗﻴﻢ ﺍﻫﻤﺎ ﮔﺎ ﻋﺸﻦ
ﺍﺯﺩ ﺑﻴﺸﭽﺎ ﺍﺷﺘﺎ ﻧﺎ ﻋﺸﻴﭽﺎ

مترم . ووغرو گویو عتیم هزنگره گویشم
هبوره خشنم اوختو نامنم یزه نم
یزه میده . رامه خاسترم یزه میده
خاموش تا توام آترم اهوراهه
مزدا فرم اشه ونم اشهه رتیم
یزه میده . وسیفیعه هبو آتره
هبوآفو ونکهیش و هشتا مزده داتا
اشونیش وسیفا آفو مزده داتا اشونیش یزه میده
یزه میده وسیفا . اردوا
مزده داتا اشونیش یزه میده
مانترم سپنتم اشه خره ننکهم یزه
میده داتم ویدوییم یزه میده
داتم زره تشترم یزه میده دره غام

اشیه ددانمه
مانترهه سپنتهه اشونو ورزیانکهه
داتهه ویدیوهه داتهه زره تشترو غش
وره غیا آفه نیا دنیا ونکهیا
مازدیسنو غش اشیه ددائمه
راسپی خاموش تا توعه سنوستچا
مانتره سپنچا اهوره مزدا اوگمه دیچا
اسمهه چا ویسیا مدیچا هید میزدم
هوتیم فره ددا تا دنیا هبو مزدا
اهورا یک بارخواندن اهیا
هووتی داعدی اهماعچه اهویه
منه خیاچا تدا اهیا یاتد آفاجمیا ماتواچا
سرم اشه خیاچا وسیفاعه تیاهی

ایسمانسچه . بوعدیچه فره سته .
اهورهه مزدا . اهونهه ویریهه
ارشتخذهه . واخش . دهمیاو نکهیا .
آفره توعش اُغراعه . داموعش
آفه مناعه اهومچه مانثره اچه
اشونیچه زره تشترهه اشیه نو
فیته جمباد خره ته نزو . اتیم
میزدم . یوعه . دم هنگانه ثُتاعچه
فزیره تچه خاموش برساد
بواج خواندن تا آخر خاموش
بودن تاروسچه خاترچه آفریاچه
ولیفیا اشونو توعش آترسچه

ویسفیچه . فیته . وره شه جیش .
ویسفیچه فیته . فرسفره غی ویسفیچه
فیته فره . واخشی و هر دوبار با
زود همراه خواندن باید پس
خاموش تا آعد . اوخته . زرتشترو
تمو هوماعه . مزده داتاعه و نکهش
هومو . مزده داتو تمو هوماعه
پس زود خواندن اهوه نائم آستا
ور اسپی شش دفعه باهسته خواندن
ازم ویاعه . پس یتا اهی وریو
یوزوتا فرامی مرتی پس هردو خواندن
آتره ونم . اشتایه رنتیتارم

فرایو . ہُمتم
. فرایوهختم . فرایوهورشتم وستو
فرو عرَه تیم عوستو . کیه دم نکیی
شیوتیاعش گیتسا . اشافرادیته
آعد . وو گسچد مزدیسنه نام
. زمیش آمری میده زیش استایاهیده
اهشیچه سپنتی . سوشینتیچه دان هیشتان
ارشوچستمان ایویا متمان . اسحرا
خناتمان . مرشتان . امان آمری
میده دنیا مازدیسنوعش . اته ارو
ناسچه رمیتاسچه وستر یاسچه
فشانیتو راسپے خواندن

یو . زوتا . فرامی مریتی خواندن تیم
نو . آتریم . زونتے . بازاتارتش
تاآخر خاموش . بازاتارتش تاآخر
بازیتا اهی وریو . یو . زوتا فرامے
. مریتی . پس بازود ہمراه مزده یسنو
اهمی مزده یسنو زره تشترش فره ورانه
استے تیچا فره وره تیچا . آستویه
ہمتم منو آستویه ہختم و چو آستویه
هورشتم شیوتنم . آستویه دنیام
مازدیسنیم فرسپایو خدرام نداشنے
تشام خیتوده تام اشونیم . یاهتینامچا
بیشین تنامچا مزشتاچا وہشتاچا

خاموش بودن تا اشم وهی سه
فره ورانه وساونگهیعه تا اخر
پس اتارتش تا سر خواندن
باز یتااهی ویریو. زوتا فرامی
مریتی. خاموش تا اشم وهی سه
فره ورانه تا اخر زود یتااهی
ویریو تا سر راسفی اتارتش تا سر
باز یتااهی ویریو. یوزوتا فرامی
مریتی پس فرستائی. همونعه بیجا
چنانکه اول ذکر شده خواندن
تا اشم وهی یک تا عسمی - دیو و
فره ورانه. مزدیسنو زرتشتریش

فره وشیمچه. یزه میده ینگهی هاتام
تا اخر چهار یتااهی ویریو و سه
اشم وهی خواندن اهونم ویریم
یزه میده اشم وهشتم سریشتم امشم
سپنتم یزه میده فروعره تیم هاعتیم
یزه میده فروعره تیمچه. استو
توه نیمچه. دینیبا. مازدیسنو عش میده
ینگهی هاتام تا سر خاموش تا
فره ورانه وساونگهیعه تا سر
رتوام ایره نامچه اسنیه نامچه
تا سر راسپی اتارتش تا سر
باز یتااهی ویریو زوتا فرامی

خاموش تا اهورم مزدام. اشه

ونم تا آسر تا رابه خاستم بزه میده

خاموش تا روز و ماه خواندن × چنانکه پیش ذکر شده خواندن

تانوام آترم. اهورهه مزدا فرم

یزه میده آترم بره زه سونکهم

یزد میده آترم وهو فریانم یزه

میده ۞ آترم اُروازشتم

بزه میده ۞ آترم وازشتم یزه

میده ۞ آترم سغی گشتم بزه میده

خشتم نفدرم. نیریوسنکهم یزه

تم یزه میده آترم ویسفنام

نمانام. نمانو فیتم مزده داتم اهورهه

[illegible]

سفند مینکهه. اهورو مزدا. اشه

وه هتره ونکها دو بیو یزه تیعه بیو

ید. اشیعه بیو سفنتیعه بیو هوخشتریعه

بیو. هُو دا بیو. پنچه. سد بیشیچه

ستا تا عشیچه. هزنگر اعشیچه بیوره

بیشیچه اهوخشتا عشیچه. فرایه

بیشیچد چه اهماد. هوخشترو تماعه

باد خشتم اهمد هید عیبی دده مهه

چاچیش مهه چا هوانمهه چاهید

مزداعه اهوراعه اشاعچا وشاعه

سه بار خاموش تا چهار ریتا اهی

وبریو وا شم وهی سه خواندن

[illegible]

یتا اهی . ویریو دو تا سر ینگهه هاتم . وهیه
تا آخر رتوو . بره زتو . یو آتهه
رتوام ایه ره نامچه اسنیه نامچه
تا آخر چنانکه اوّل کتاب ذکر
شده است خواندن تا ۲ بار دو مرتبه
نیز یتا اهی ویریو دو چنانکه بالا
ذکر شد خواندن تا آخر پس
اهمارئیچه تا سر یزنگرم تا سر
جسه می او نگهه تا آخر فیروزباد
وبره ساد تا آخر خواندن واج تمام
کردن فه یزدان کامه باد .
اشم وهی یک خواندن

پس [illegible] خواندن
فره اهورهه مزدا [illegible] اول
اشم وهی سه [illegible] خواندن بعضی دو بار خواندن

واج یشت رفتون بن

واضح و روشن باد که در یشت رفتون بعضی جاها گواهی درواج یشت گهنبار نشان داده و باید خواند خشنوتره اهورهه مزدا اشم وهی یک یتا اهی ویریو . دوازده اشم وهی یک خواندن بواج بدستوری وادار اورمزد چنانکه در اوّل واج یشت گهنبار آمده خواندن تا روز و ماه آخر پس خشنوتره اهورهه مزدا اشم وهی یک خواندن فرستاگی اهمتوعه بیچا چنانکه در واج گهنبار آمده خواندن تا اشم اشم وهی سه فره ورانه خواندن تا دکیشو . رفتوناعه . اشونه اشهه رتوه . بیناعچه . وهماعچه تا سر فرادد فشوه زنتاماعچه . اشونه اشهه رتوه تا سر اهورهه مزدا ریوتو خره نگهتو اشتام نپتام . اشهه وهشتهه

اترسچه اهورهه مزدا . فره وسیفشام یزه تنام .
اشانام مینه ونام گیتیه نام شانام فره وشنام
عقره نام عیوه تیرد نام فوغ یو دکیشنام فره وشنام
نبانزدشتنام فره وشنام خشنوتره یسناعچه ماتسر
یتااهی وریو یوزوتا . فرامی . مریتی . اشم وهی
سه خشنوتره اهورهه مزدا تروعه دینی . عنکرهه
مینی غش اهتیاورشتام هید وسنا فره شونمم
اشم وهی سه یتااهی وریو چهار خواندن پس
نوید یمه هنکاریمه . دتوشو اهورهه مزدا . ریوتو
خره ننکهتو مزشته اچه وهشته اچه سرشته اچه
حزور دشته اچه خرتوشته اچه . هوکرفتمه اچه -
اشاد افه نوتمه اچه . هودامنو . ووغو رفنکهو
یو . نودده . یو . تهتشه یو ماترایه یو بینیوش
سفنتوتمو نوید یمه هنکاره یمه ونکهه وه . منکهه شاعه
وهشتاعه جشتراعه ویراعه سپنتیاعه . آرمتعیه

هه ارود بیه امره تمه بیه کی عش تتنه کی عش ارونه آتره
اهورهه مزدائی تتماعه امه شتام سپنته نام نویده یمه
هنکاره یمه اسنیعه بیو اشهه رتو بیو رفنوناعه . اشونه
اشهه رتوه نویده یمه هنکاره یمه فرادفشه وه رتوماعچه
اشونه اشهه رتوه نویده یمه هنکاره یمه اشهه وهشتهه
آترسچه اهورهه مزدا نویده یمه هنکاره یمه روزوماه
خواندن نوید یمه هنکاریمه توه آترد اهورهه مزدا فره
ه وسیفیعه بیو آتره بیو نویده یمه هنکاریمه ایویو
ونکهی بیو وسیفناچه افام مزده داتنام وسفیناچه
ارورنام مزده داتنام نوید یمه هنکاریمه ماتره عش
سپنتهه اشونو ورزنکهه داتهه ویدیوهه داتهه زره تشترو
دره غنیا . افه یه ینا . دینیا ونکهیا مازدیسنو عش
نوید یمه . هنکاره یمه خاموش بودن تا یدوهشتاد
رفنونه اشاعم اشهه رتو و یزه توا . ددویشه . یزه

چنکهه یزه شیوتنه یزه زوشه یزه
ننکهه . یزه و آ . بی . انکهه فزه چه ستائی نی تی ویده یمه
ازوشه . آ . بی . انکهه فزه چه ستائی نی تی ویده یمه
یزه تی . انکهه اوا . ارُیروته یدیسنهچه وهمچه

فزه ورانه خواندن تا رفتونا عه اشونه

تاسر فرادد فشوه زنتا ماعچه اشونه تاسر خواندن
زوتره آیه سیئتة برسمه آیه سیئتة . برسمه آیه سیئتة
زوتره آیه سیئتة زوتره هده برسمه آیه سیئتة برسمه هده
زوترم آیه سیئتة اهمیه زوتره عمد برسمه آیه سیئتة
انه برسمنه عمام زوترام آیه سیئتة هده زوترام عمد
برسمه آیه سیئتة عمد برسمه هده زوترم هدهٔ ایو یانکهم

اشیه فرستره تم آیه سیئتة اهمیه زوتره برسینچه اهُورم
مزدام . اشه ونم اشهه . رتیم . آیه سیئتة امشا سپنتا
هُوخشترا . هُو دانگهو آیه سیئتة . اهمیه زوتره برسمیچه
اسنیه . اشه ونه . اشهه . ر توو آیه سیئتة .
رفتونم . اشه ونم اشه رتیم آیه سیئتة . فرادد فشوم
زنتامچه . اشه ونم اشه رتیم . آیه سیئتة . اهمیه .
زوتره . برسینچه . اشم . وهشتم . آترمچه اهُورهه
مزدا فُترم . آیه سیئتة . اهمیه . زوتره برسینچه روز
د ماه خواندن اهمیه زوتره برسینچه توام آترم اهُورهه
مزدا فُترم اشه ونم . اشهه رتیم آیه سیئتة مدو یفیعه بیو
آتره بیو . آفو و نکیش واشتا مزده داتا اشونیش آیه
سیئتة ویفا . آفو . مزده داتا اشونیش آیه سیئتة
ویفا ازورامزده داتا اشونیش آیه سیئتة تانزرم
سفتتم . اشه خره ننکهم آیه سیئتة داتم ویدویم آیه سیئتة

ویدویم آیه سیئشته داتم زره تشترم
آیه سیئشته دره غام آفه ینام
آیه سیئشته دنیام ونکهیم ماز دیسنیم
آیه سیئشته اهمیه زوزره بر سنیچه
خاموش تا استیغه بیو. اشهه
رتو بیو رفتو ناعه. اشونه. آیه اشهه
رتوه. آیه سیئشته چنانکه در نو یدیمیه آمده
خواندن. تا آتر سیچه. اهورهه.
مزدا آیه سیئشته روز و ماه خواندن
آیه سیئشته توه آترو. اهورهه مزدا
فره. مه وسیفیعه بیو آتره بیو. آیه
سیئشته خواندن تا دنیا ونکهیا

ویدیمهه آعد دیش آویدیمهه خاموش تا استیعه بیو
اشهه. رتو بیو رفتو ناعه. اشونه اشهه رتوه
تاسر خواندن تا اهورهه مزدا یسناعچه تاسر چنانکه
کرده اول نویدیمه آمده ست روز و ماه توه آترو
اهورهه مزدا فره مه ویسفیعه بیو آتره بیو یسناعچه تاسر
آعد دیش آویدیمهه. خواندن تا دنیا ونکهیا ماز دیسنو عش
یسناعچه تاسر آعد دیش آویدیمهه. خاموش تا عتا آد
یزه میده اهورم مزدام ئی گامچا. اشیچا داد
افیچا داد ارور اسپچا ونکهیش روچا ستیچا داد یمچا و یسفاچا
وهی. اهیا خشترا چا مزنیا چا هوه پنکها عشیچا تیم
اوینام فه اروه تا تا یزه میده یوعه کی عش
هچا شتینتی تیم اد آهیر یا نامنی مزدا ورا سفنتو تیما
یزه میده تیم اهما کا عش از دیشچا اشتا نا عشیچا
یزه میده تیم اشونام فره وشیش زامچا یاعره مچا

یزه میده اشم اَدو هشتم یزه میده هید سرشتم هید
سفنتم اشم هید روچو عنگهو دهید و یفا وُهی وهوچا
منو یزه میده وهُوچا خشترم و نکهیمچا دینام و نکهیمچا
فسه رتیم و نکهیمچا آرمتیم نیکهی ها تام تا سر گفتن
دد و انکهم . اهُورم مزدام یزه میده . اشا سپنتا . هُوخشترا
هُو دانکهو یزه میده اسنیه اشه و نه اشهه رتوو
یزه میده رفتونم . اشه ونم . اشهه رتیم . یزه میده
تا سر چنانکه در کرده دوم اهمیه زوتره برسمیچه
آمده تا سر فرم یزه میده روز و ماه خواندن
یزه میده توام اترم اهُورهه مزدا فرم اشه ونم
اشهه رتیم یزه میده چنانکه پیش ذکر شده خواندن تا
دینام . و نکهیم بازدینیم یزه میده خاموش تا
بیتا اهی ویریو زوتا فرامی مریتی اشم وُهی سه
خواندن اشیه . دد انمه خره تم میزدم . هه اُروه تهه

امره تاته گاعُش هُودا خشنیمنه اهُورهه مزدا امشنام
سپنتنام خشنیمنه سروشهه . اشیهه اشه و توورهترا جنو
فرادکیهته اشیه ددانمه خاموش تا اسنیعه بیو اشهه
رتُو بیو رفتو ناعه . اشونه اشهه رتوه اشیه ددانمه
چنانکه در کرده اوّل نویدیمه وارد خواندن تا
آترسیچه اهُورهه مزدا اشیه ددانمه روز و ماه
خواندن اشیه ددانمه توه آترو اهُورهه مزدا فرته
تا سر تا دینیا و نکهیا . بازدینو عش . اشیه
ددانمه چنانکه کرده اوّل وارد خاموش تا
توو عیه ستوترییچا مانتره نسیچا اهوره مزدا اوگمه
دیچا اسمهه چا ویسامدیچا اهید میزدم هویتیم
فره ددا تا دینیا بیو مزدا اهُورا یکبار خواندن
اهیبا هو ولی واعدی اهماعچا اهویه منه خیاچا تد اهیا
یاید آفا حمیبا ماتوا چا سرم اشه خیاچا وسفاعه بوودی

بیتا اهی ویریو دو خواندن اهونم ویریم یزه میده
ارشحذم واچم یزه میده . دهمام . ونگهیم آفزه تیم
یزه میده . اغزم تخمم . داموعش . افه منم یزه تم
یزه میده هه اروه ته امره تاته . یزه میده گاعش
هودا یزه میده هومچه . فره هومچه یزه میده
الیمانسچه . بوعدیمچه یزه میده فره سمته دهمیا
ونگهیا آفزه توعش ننگهی ها تام تا سر خواندن
بیتا اهی ویریو یوزو تا فرامی مرتی اشم وهی
سته اشیه ددانمه . خره تم میزدم هه اروه ته امره تاته
گاعش هودا هومچه فره هومچه الیمانسچه بوعدیمچه
فره سمته اهورهه مزدا اهونهه ویریهه ارشحذهه
واخش دهمیا ونگهیا آفزه توعش اغراعه داموعش
افه مناعه هوحهه چه مانترهه چه . اشونچه زره تشترهه
اشیه نوفیته حمیا دخره ته نروانیم میزدم یودم

هنگانه اشاعچه فریره تچه خاموش تابره ساد بواج تمام
خواندن تا روز و ماه و گاه که باشد بهرت روان هما
روانان بره ساد خاموش تاروسچه خایرمچه آفرینامه
وسپیا اشونوستوعش آزسچه دژاترمچه آفرینامه
وسپیا دروه توستوعش اشم وهی سته هومهه اشیوه
زنگهو خشنوتره لیناعچه تاسر خاموش بیتا اهی ویریو یوزو تاتام
هاده نیم آره تیم آهومو افاعد زره تشترم آترم فه
عره یوژده تن تم گاتاسچه سراونیم آدم فره سد زره تشتره و
کونه ره اهه یم ازم ویفهه انگهی عش استوتو
سرنیتم داده سه خهه کهه خنو تواشهه آعدمی ایم
فه عته اوخته هومو اشه وه دیروشو خاموش تا
ویفیسچه فه عته وره شه جیش ویفیسچه فه عته فرسفره
غی ویفیسچه فه عته فره و اخشے تا اینجا دوبار خواندن هومو
اخشیه عته سته وه نواته نایودم شتوعته ورتره

جالستر و بوه عته نته مچد ہومہ ہی عتش نته مچد ہومہ سے
عتش نته مچد ہومہ خرہ عتش ہزنگر غنیا عه استه
دیوہ نام لنیه عته خاموش تا اوختہ زرہ تشترو نمو
ہوما عه ا. یو لو ایو. ادلی آیه سرا یو عد یاعه
تیرہہ. منداعد یاعه خشو یدم ہفتا جدیاعه یوہ دے
یوعه و ی متیمه خاموش ششتن اشم و ہی ناہستہ
خواندن بواج پرارون نش پرارون گوشن پرارو ان
کنش فه وہ نش وہ گوشن وہ کنش پرساد بخشو دی
دادارا ورمزد رایومند خروہمند تاسر تاروزونا
وگاہ ہرچه باشد خواندن وبہرت روان ہمارو انان
رسانیدن خاموش تا روسچه خاترمچه. آفرنیامه و لپیا
اشو نو ستو عش آترسچه دُژ آترمچه آفرنیامه و لپیا
دروہ تو ستو عش اشم و ہی سه فرہ ورانه تا رفتو تاعه
اشونه تاسر فرادفشوہ رتتا ماعچه اشونه اشہه تا آخر

ییتا اہی و یریو یوزوتا فرامی مرتی ورستائی. ہمتو عه
بیسچا ہختو عه بیسچا ہورشتو عه. بیسچا تا آخر
ستومی اشم و ہی یک خواندن ناعسمی دیود فرہ ورانه
مزدو یسنو. زرہ تشترتش و یدیو و. اہودہ دکیشو ستوتا
اہتنام. بیتنام. ییتا امتنام بیتنام. اہوراعه مزدا
خاموش تا یتاتی اہورہ مزدامی عنکہاچا و وچیسچا داسچا
ورشیچا یا وہی اتا توعه ددہ مہی اتا چیش مہی اناتوا
آعش یزہ میدہ اتا نمه خیا جہی اتا عشی عدیا مہی توام ردا
اہورا دوبار و نکہی عش خیتی عش خیتا تا دنکہی عش
شہیا توا فرہ جسا میدہ و نکہیا فسه رتو و نکہیا آرستو عش
کی عشیچا. ہوداتکہو. گیه. خیاچا. مرتو. اشو نو
فرہ وشیم یزہ میدہ زرہ تشترہه سفه تا جہه عدہ اشو نو
اشیمچه فرہ وشیمچه یزہ میدہ ینکہی ہاتام تاسر
ییتا اہی و یریو چہار خواندن اشم و ہی سه خواندن اہونم

ویریم یزه میده اشم وهشم سرپتیم امشم سپنتم یزه میده
فروعرتیم یا عتیم یزه میده فروعرتیمچه اشتو توه تمچه دینیا
مازدیسنو عش یزه میده ینکهی یاتام تا آخر خاموش تا
فره ورانه خواندن تا رفتو ناعه اشونه تا سر فرادفتوه زنتا
ناعچه اشونه تا سر خاموش بیتا آهی وریو یوزونا فرامی مرتی سستیچه
بواج پراورن منشن پرارون گوشن پراورن کنشن
چنانکه در پیش ذکر شده بره ساد تا سر خواندن پس وننا چه
رفنکها چه امشی سپنتی . ونکهیش سریر اش نامان
ازبیا فرایزه بره جه ونکهی عش اشهه . بره جه دینیا ونکهیا
مازدیسنو عش بنکهی می اشادیچه وهشتم . یسنه فیته
ویدا مزدا اهورو یوعه اعنکهره چانتچا تان یزاعه خاعش
نامنیش فره جاعه وننا وهی خشترم ویریم باگم عبیه
بیریتیم . سروشو . عدا اشی اهورهه مزدا یسناعه سو تشنهه
اشو نو نینا عشتو بید فو اروئیم ید استیمچد خاموش تا

اهورم مزدام اشه ونم اشهه رتیم یزه میده امشاسپنتا
هوخشترا هوونکهو یزه میده اسنیه اشه ونه اشهه رتوو
یزه میده رفتونم . اشه ونم اشهه رتیم یزه میده چنانکه
پیش ذکر شده روز و ماه خواندن یزه میده تو ام آترم
اهورهه مزدا اوترم یزه میده آترم بره زه سونکهم
یزه میده آترم وهو فریانم یزه میده آترم اوروازشتم
یزه میده آترم وازشتم یزه میده آترم سفی تستیم یزه
میده خشترم نفذرم نیریوسنگهم یزه تم یزه میده آترم
ویسفنام نمانتام نمانوپتیم مزده داتم اهورهه مزدا اوترم
اشه ونم اشهه رتیم یزه میده ویسفیعه بیو آتره بیو اخو
ونکهیش وهشتا مزده داتا اشونیش یزه میده ویسفا آفو عش
مزده داتا اشونیش یزه میده ویسفا اوروا مزده داتا اخو
یزه میده مانترم سپنتم اشه خره نکهم یزه میده داتم
ویدویم یزه میده داتم زره تشترم یزه میده درغام افه

یه نام یزه میده دیبام ونکهیم مازدیسنم یزه میده خاموش تا
اشم وهی سه خواندن داعدی موعه یگام تنو فسچا اُرورسچا
امره تاتا هه اُروا تاسفی نشتاینی مزدا تو یشی آته ی عینی
ننکها وهی سی عنکهی سفنتا مه عینی وهشتا چا ننکها هچا
اشا دشیو تنا چا وچنکها چا اهماعه دن هه اُروا تا
امره تاتا مزد خشترا آرمه عتی اهورو دو بار خواندن
خاموش تا چهار یتا اهی وریو و سه اشم وهی خواندن
اهونم وریم یزه میده اشم وهشتم سریشتم امشم سپنتم
یزه میده نیکهی تا نام تا آخر فره سد زره نشته واهورم
مزدام اهوره مزده. نیبو سفی نشته. داتره گیتنام
استه وبتنام اشاعم چداود وچو. آتس اهوره مزده
ید. می. فره وچو فره اسمم فره آتم فره زام فره گام
فره اُرورام فره آترم اهوره مزدا فرم فره زم
اشه ونم فره دیوا عشچه خره فرا عش هیشیا عشچه

فره وسفیم اهیم استه ونم فره وسیفه وهو. مزده داته
اشه چتره یتا اهی وریو دو تاسر بنیچه وهمیچه تا آخر
اهورهه مزدا ریو تو خره ننکهتو هیتنام ینتام
اشهه وهشتهه آترسچه. اهورهه مزدا فره وسفیام
یزه تنام اشانام مینه ونام گیتیه نام اشانام
فره وشنام عقره نام عیوه تیره نام فوعریو دکیشنام
فره وشنام نبانزدشتنام فره وشنام ینیچه وهمیچه
تاسر توه اترش فره اهورهه مزدا بار اشم وهی
سه ویتا اهی وریو دو ینیچه وهمیچه تاسر اهورهه
مزدا ریو تو خره ننکهتو بدستور اول تاسر خواندن
تا یک اشم وهی اهماعه ینیچه تاسر هزنگرم تاسر می [illegible]
اونکهه مزده تاسر فرور باد خروه اویره وهدین مازد
اشم وهی یک بره ساد تا آخر تام خواندن اشم وهی یک
فه یزدان امشاسپند ان کامه باد اشم وهی یک خواندن

معنی زند وهمن یشت

این کتاب زند وهمن یشت خوانند بخط
اوستا آوردم از خط پهلوی تا همه کس
بتوانند خواندن و آسان تر باشد و
همه کس بر یاد عا و سلام رسانند و
آمرزش خدای از پس ... زراتشت از
هورمزد وه افزونی گفت و اهوشی
خواست اورمزد خرد هروسپ آگاهی
بتن زراتشت نمود پس زراتشت
بدید که درختی چهار شاخ داشت یکی
زرین و دیگر سیمین و سه دیگر پولادین
و چهارم آهنین و زرتشت چنان دید

در خواب می بیند آنگاه
وچنین خرد ... از زرتشت ... در خواب
چنان و ... می بیند و بیدار
اورمزد و ... زرتشت گفت که
... در خواب ... شاخ ... که چهار
اورمزد ... شاخ ... پادشاهی
... آن شاخ زرین و ... آنست که
... و شاخ سیمین پادشاهی ... و شاخ پولادین ... و آن شاخ آهنین ...

بجهت که هزاره تو سر بید ای زرتشت
دیگر باره در زند وهمن یشت و خورداد یشت
پیداست که در هنگام انوشیروان خسرو
قباد گجسته بدگوهر مزدک پدید آید
و بسیار آیین بد نهد و خسرو انوشه
روان دستوری خویش دماوند اوبن شاپور
و آدر اورمزد دین دستوری آدر
بادگان و کار فرزایندار باد و آذر
مهر بخت آفرین بخواند و با گجسته مزدک
پیغام کند که اگر ایشانرا جواب بکند
حق باشی و گرنه بکشتن ارزانی کنند باشد
چه پیمان کند و از گجسته مزدک ده سخن

دینی پرسد و یکی را جواب کردن نتواند پس
خسرو انوشه روان او را بزودی نیست کند
و جهان از پتیاره مندی پاک کند و اندر زند بهمن
یشت پیداست و دیگر باره زرتشت از اورمزد
پرسید و انوشگی خواست که من در مرگ
را بسته کن و همچنان که ... برکوپت شاه
بسته ... و پشوتن و ... و
چنانکه هیچ دشمن را ... دست نیابد ... نامردمان ...

وبر درست و ایگانه باشند و اهوشی
من معجزی باشد و پس دادار اورمزد
گفت که ای زرتشت اگر ترا بیمرگ
کنم پس تور براتروش بیمرگ شود و
رستاخیز تن پسین نشاید کردن زرتشت
را به منش دشوار آمد پس اورمزد خرد
هروسپ آگاه خویش بمانندهٔ آب بر
دست زرتشت نهاد زرتشت را فرمود
که باز خور چون زرتشت باز خورد خرد هروسپ آگاه به بید
و بدید که اندر هفت روز بر زرتشت بکخت ا
و هفت شبان روز و چون اورمزد
هروسپ آگاه به بید و بدید که اندر هفت

[illegible]

اندرین

اندرین خرد هروسپ آگاه زرتشت گفت
که ای دادار وه افزونی دیدم کسانیکه
ایشان خواسته داشتند بگیتی و تن نکوهیده
بودند و روان ایشان در دوزخ بود و
دل من بسوخت و بسیار مردم درویش
دیدم که در گیتی گنه کار بودند روان ایشان
در دوزخ بود و دل من بوی بسوخت
و بخشایش آورد و بسیار درویش دیدم
و بیچاره سوز روان دوست و روان
ایشان به بهشت بود و من از آن شاد
گشتم و دیدم که درویش بودند و فرزند
داشتند و از فرزند خوشدل بودند

و روان ایشان در بهشت و جای نیکان
بود و من خرم و شاد
گشتم و دیدم توانگر بودند
ولیکن فرزند نداشتند
آنها در دوزخ بودند و
بسیاری غم و اندوه
بدل من آمد و دیگر درختی
را دیدم که هفت شاخ
داشت یکی زرین دیگر
سیمین سه دیگر روئین
چهارم برنجین پنجم ارزیزین
ششم پولادین هفتم آهنین
[illegible] و ایستاد پس
دادار اورمزد فرمود
که ای زرتشت پیشین گویم که درختی دیدی
[illegible] شاخ داشت
[illegible] که تو دیدی
آن یکی است که تو دیدی

آن هفت هنگام است و اول شاخ
زرین که تو دیدی آنست که هم پرسه
من رسیدی و دین پذیرفتی و گشتاسب
از تو دین بپذیرد و در جهان روا کند
و کالبد دیوان بشکند و نهان روشن
شوند و باکهید و کان تم کا تار دوزخ
دوآرند و پرهیز آب و آتش و زمین پیدا
آید و شاخ دوم که دیدی سیمین بود
بپادشاهی اردشیر کیان شاه است
که بهمن اسفندیار خوانند که دیو از مردم
جدا کند و از یکدیگر بیالاید و بجهان
دین به روان کند و درج آشموغ از

از زرین پادشاهی بهرام گور و شاهنشاهست
که مینوی روشن در جهان روا و پیدا
گردد و اهرمن در وند دیوان در دوزخ
دوارند و نزار شوند و شاخ پولادین
پادشاهی خسرو قبادان هست که
انوشیروان خوانند و در هنگام او
مزدک بدگهر پیدا آید بسیار آئین بد
نهد ولیکن زود هلاک شود و هفتم شاخ
آهن کمبخت و هزاره تو سرآید ای اسپیتمان
زرتشت و دیو سیاه جامه گشاده می
و باهاشم تخمه اندر جهان و ایران شهر دوا
پرسید زرتشت از اورمزد که نشان

ورامش و دوستی همه دهشنی اورمزد از این
جهان بشود و دین بزار و تبه گردد و آتش
ورهرام پنهان نشانند و بسیاری ناپیدا
شود و گروه مردم بزرگی رسند و بنده آزاد و
آزاد بنده و بزرگ شهر روستا شود

و در جای دیگر چنان وارد و آن
فرقهٔ پیمان شکن پادشاه گردند بیت

کسی را بود نزدشان قدر و جاه
که جز سوی کژی نباشدش راه

چون هزاره انجام گیرد ابرهای بی باران
بسیار برآید و باران بهنگام نبارد و گرما

چون سر هزاره بود مردم چندان
رنج بینند که در هنگام ضحاک و افراسیاب
ندیده اند چون هزاره بانجام رسد از بهدینان
با هنر نیابی بیت

زهر جانب آهنگ ایران کنند
بسم ستورانش ویران کنند

زرتشت گفت ای دادار اورمزد بعد از
چندین محنت و کوتاهی عمر و رنج دراز
بهدینان کسی خواستار دین نباشد
و بر سیاه جامه کی شکست راه یابد داد
گفت اندوه جاودان نباشد چون
نشان سیاه آشکار گردد سپاهی از روم

وشاهی باشد بهند و چین از تخمهٔ کیان
او را پوری بهرام نام هماوند لقب
باشد که گروهیش شاپور خوانند چون
این گرامی پور زاید ستاره از آسمان
فرو بارد و پدر او در آبان ماه
روز باد از عالم بگذرد و چون پسر بیست
و یکساله شود با لشکر گران سنک بهر سو
تازد و بلخ و بخارا سپاه کشد و با
لشکر هند و چین بایران آید پس در
دشخوار گر یکی مرد دین کمر بندد و از
خراسان و سیستان لشکر آرد بیاری
ایران شود بیت

[illegible] ایران و [illegible] شود و [illegible] آن [illegible] یزدان [illegible] جای [illegible] روزی [illegible] روزگار [illegible] نیابند و [illegible] پس چون [illegible] ایشان [illegible] در [illegible] بکوشند [illegible] نیکو کار [illegible] اهریمن جنگ [illegible] آواز [illegible] زند [illegible] ایران [illegible] شاه [illegible] اهریمن [illegible] بهرام [illegible] تمام شد

پرسید شاه گشتاسپ از حکیم جاماسپ
که این جهان و هرچه اندر وهست که
مردمانرا فایده مردم وحیوانات را در
کدام وقت و بچه هنگام از آلودگی
روزگار برهند و روشنائی پدید آید
ودستان آنکه جهان آراسته کنند و
فرزندان چه باشند و اوشیدر و
اوشیدر ماه وسوشیانس پرخره که رسند
ورستاخیز یعنی قیامت چون کنند و
مردم چون پاک و آویژه بود و بیمرگی
وضعیفی و بیماری و بی پیری شوند
که فنا نبود جواب حکیم جاماسپ

که شاه انوشه باش جاودان [illegible] که چون پرسیدی بیاری عزوجل وراستی دین بگویم تا شاه فرزند آگاه شوند ایام شاه باید دانستن که بدر ماند سهمگین تر روزگار آن بود که گرگ چرکان ترکستان در ایران شهر دوارند یعنی بدی در آیند و دین [illegible] نه بضعیف بزاری رسند آنچه آرزم و [illegible] از نیک و مردی [illegible] دم دم گشتن بچشم [illegible] خوار باشند و مردم [illegible] و هر چه در جهان است بکمربند که زندگانی [illegible] کان چند سال پادشاه ظلمکاری [illegible] پس روزگار کودکان [illegible]

براند و در روزگار ایشان پادشاهی پدیدار آید و یازده ماه شاهی کنند و جور و ظلم و ستمکاری و بعد از آن ترک و تازی و رومی برکنار رود فرات و دجله شورستان جنگ کنند و در آن زمان این پادشاه دین برسد و جاوند هماوند خوانند و در پیش خدای عز و جل حاجت وی مستجاب گردد بعد از آن لشکر ترک و تازی و رومی در یکدیگر افتند و بحد و بیشمار و بی اندازه قتل و کشتن کنند چنانکه تا زین اسبان ایشان خون مردم باشد تا انجائیکه

و گمراهی از جهان برخیزد و دین راستی روا شود و در مدت کم و بیش یکسال اوشیدرماه بیاید و دین روا کند و مردم جهان چون نور و خرد او ببینند بیشتر حق را گردن نهند و بر دین یکسان شوند چنین گویند که جماعتی از او معجز خواهند و او دعا کند آفتاب ده روز در میان آسمان بایستد سر بالا کند چون مردم جهان آن معجز ببینند و بر دین حق یکسان شوند پس خورشید برود و طراقی عظیم آید که آنجا آفتابست که هر کس که دلش

با خدای تعالی راست نباشد ز مرده بر قدیم د
جهان از گناهکاران صافی شوند اوشیدرماه
صد و پنجاه سال باشد و هزاره او پانصد
سال باشد بدگمانان و بدفعلان از جهان نیست
شود دیگر باره هزاره اوشیدر بآخر رسد ملکوسان
ملکوس دیو باشد و سه سال زمستان باشد
وزان سرمای سخت و باد و دمه باران پیوسته
که آید جهان ویران شود و مردم و جانوری
بیشتر بمیرند و گرگ سرده
در ایام او هزاره اوشیدر
دزدان و راهداران ناپدید شوند و نیاز و بسیار زیادت
شود و بدی نقصان پذیرد

و از آن زمستان ملکوس مردم و چهار
پای و پرنده و دارو درخت و تخمها نیست
شود و از دو جمکرد دیگر باره مردم بیرون
آیند و چهار پای و تخمهای جهان
بیرون آورند و جهان آبادان باز گیرند
و پس هزاره اوشیدر ماه اندر آید و
مار و جمبنده و کژدم و آنچه بدین ماند
و بدفعلی و منافقی ازاین جهان ناپدید
شود و دروغ و خیانت و مغبونی از جهان
برخیزد و غم و اندوه از دل مردم
دور شود و نشاط و خرمی و عیش جای
گیرد چون ع عام از پادشاهی اوشیدر

از زمان نباشد کبیسه نکند و اید و نگویند
که ضحاک از بند رسته شود و بروزی و نیم
بسیاری بدی و ویرانی در جهان
بکند پس بفرمان خدای عز و جل
سام نریمان از خاک برخیزد و از
سوشیانس دین قبول کند و در پیش دجال
آیند یعنی ضحاک اندر و گوید بیا تا یار
شویم و از بدی توبه کن و دین قبول
کن و بیگمان باش سه بار آن ضحاک بد
اصل گوید بیا تا یار شویم و از بدی و جهان
بگیریم سام گوید اگر دین می پذیری نیک
و گرنه سرت را با این گرز نرم کنم ضحاک

پیبن باشد و خدای تعالی بخشایش کند
و رستخیز کند و مردم پاک و بی پیری و
بی ضعفی و بی مرگی باشند و چنان صاف
شوند که آینه که چهره خویش در روی
یک دیگر بتوان دیدن و ایزد عزو جل
ایشانرا جامه دهد که از آتش نسوزد و
از آب نیست نشود و باقی جمله خواست
و فرمان ایزد سبحانه وتعالی باشد
که چنانکه خواست کرد و چنانکه خواهد
کند والعلم الغیب عند الله تعالے

و دیگر در جائی چنان پیداست

که زرتشت سنتمه بن
پیغمبری آمد و اوستا و زند
و پازند بیاورد و در جهان روا
شاه قبول کرد کسی ازجهان دین
کرد و جاماسب قبول کرد و در
زرتشت قبول کرد و صد سال
جهان روا کرد و آنروز نهم
سکارد ارزنده اردی بهر روز می باید
بود و دیگر باره گفتگوی زیاد
دیگر بعد از آن گفتگوی نیست
تا بعد از آن صد سال بر آمد
سکان از پانصد سال عجم
بعد از آن زرتشت بر
جنبید و بیرون و دین ضعیف
زرتشت تا آنوقت که بهرام
بیاوند آید و زمان شکست
ما بیابان مملکت بکند
سپاه و نشیدر بامی با نیکی زیاد
و ادیت از آنکه
نقصان آورده

بیاورد بهرام همانوند در جهان روا کند
و آن سه بهره که در روزگار زرتشت پیدا رفته
باشند سه باره اوشیدر
ماه نیکی زیادت کند و چهار صد سال
زیادت روا باشد پس دیگر باره
گفتگوی پدید آید درین معنی سخن
بسیار است و دیگر باره اوشیدرماه
آید و گفتگوی ازمیان بردارد و نیکی
اوستا زیادت از آنکه اوشیدر بامی
بیاورد و در جهان روا کند از مردمان
که بی دین باشند یک نیمه دین به
قبول کنند دیگر باره زمانه نیکی بگذرد

و زمانهٔ بدی در آید
و هم نیکی بگذرد بعد از آن
سوشیانس نیکی اوستا
زیادت از او شیدرماه
بیاورد و جهانیان همه
دین قبول کنند و
گفتگوی از جهان بر
خیزد و پنجاه و هفت
سال بر آید رستاخیز باشد
درین معنی سخن
بسیار است کوتاه کرفتم
تا خواننده را ملامت
نفزاید

احکام جاماسب

نوعی دیگر مختصری چنان
بجای وارد
از یاد کردم آوردم
که پیغم زرتشت روزگار
که تا آنوقت ما است
چنانکه د کم آب جهان
پانصد و بیو د لے با د
و چهل و

چهار سال نهادم و طالع آن قران
که زرتشت بیرون آمد و آنچه از پس
یکدیگر بیرون آیند آن پادشاهان
و پیغمبران و هر آینده را یاد کنم
که سخن دراز گردد پس خاص کردم زمین
ایران را و بهری از توران و بهری
از روم که پادشاهی از گشتاسب است
و بهر قران جداگانه یاد کردم و بعضی
یاد نکردم پس فایدهٔ ندیدم از گفتار
بسیار و آنچه یاد کردم پادشاهان و
پیغمبران بزرگ بروند و نیز یاد
کردم پادشاهی که ملک نباشد و بهتر

چیزی نو پدید کرد بزرگان و حکما و قادرا
و خداوندا و پادشاهان از همه ناشایستگی
و بی نیاز از همه چیز و هر ستاره را بدو از ده
برج اندر قسمت کرد و خانها داد تا چون
انجا رسد چیزی نو پدید آید بقدرت
خدای تعالی اگر هر یک را علت جداگانه
بگوییم سخن دراز گردد پس آنچه واجب
دیدم بگفتم چنانکه پیشینگان گفتند
نامش چنین یاد کرد هفت اختر اند اول
کیوان است و اورا زحل خوانند و بر
فلک هفتم است و بهر سی سال همه فلکها
بگردد و سرد و خشک است و نحس و

آید داد گر و راستگوی و لیکن دیر نماند
وگر در خانه بود آرزوی کشا و رزان
بیرون آرد وگر بخانه بادی بود طوفان
و جوشش آب بود تا بکدام خانه بود
و بکدام کرد آمدن بود باندازه ان خانه
فعل کند و باندازه نیروی ان ستاره
قوّت و اثر برما پدید آید ایشان همه
درست شود وگر چگونگی هر دستی بهر
وقتی بگوییم دراز شود و چون راه باز
یافتی باید که پسنده بود پس مختصر کردم
تا انجائیکه تا بان قران افتد اختران را مثلثهٔ
خاکی ناهید انجا بود و مهر در ترازو بود

و بسیار امیر سر و مهر ورزد از یک
بود و دلیل کند که مردی بیرون از اینجهم
انبهره و بسیار از عرب
و از بالا از ... دجال لعین از ناحیه
یعنی ... ایشان با سپاه بیحد
بسیار کشند که من ... از ایشان
و دعوی پیغمبری کند و خلق
و آن در ... را بگیرند و ان شحنه
بسیار کشند و
را با ان کس ... نماند
دین داران کس ... دین عرب
جمله را بکشد و دین ... شود و
بعضی مسلمانی ... را ز
بعضی افتند که از ان ... بری
زمانه ازین باشند که ... جا ور
بسیب نباید و بر جمله دارو
عجب ...
زمین بود و جمله ... ها و بیمارها ... چون
از نبود تعالی ... فرزندان ... شر و بیرون رود
و فرزندان ... بیرون و فرزندان او
هفت ... از ونیا ... بیچینی

او نبشیند پنجاه و شش ناکس و بدیها و ظلمها و
افسونها بسیار کنند که از پدر نا پاکیزه خود
یافته باشند یعنی دجال و هزار و پانصد
ظالم کور از نسل او بیرون آیند درین
هشتصد سال و هیچکس را قوت بدان
بدبختان نیست نباید مگر یزدان پاک تا باز
قران افتد اختران در برج ماهی و
طالع آن قران خرچنگ بوده و خداوند
او انجا بود و آفتاب در کمان بود و ماه
با زحل پیوسته بود دلیل کند که مردی بیرون
آید عیسی علیه السلام از ویژگان مهر
آزمای پاک و دین خوبروی خوش سخن

و عظیم و زیرک و
بسیار داران بود و جهان
بگیرد و شر و ستم از عالم
پاک کند و عالم خراب را
آباد ان کند و داد مظلومان
بدهد ناگاه قضای اجل او
در رسد و از تخت شاهی
برباید پس بعد از رفتن
آن پاک زاده آشوب
و ... چنانکه در جهان بگیرد و
کشتگان بسیار بگردد
و عالم چنان بود که مرگ در
و کس نشود ده باشد
پدید آید و مردم نماند ... پس قحطی
اندکی و کس را ازین ... مگر
یاد نیاید و گونی در جهان
نمانده است و
کسی ... روزگار خوشی بیامده
و مردم ... نشود چون قحطی
جهان نمانده باشد و باز ازم ازلی به پایان ... خرمی

پر نعمت شود و مردم که مانده باشند
کس را غم مسلمانی نباشد این علامتها
پدید آید بدان که وقت که شد که پیش وقت
نمانده عالم سپری شود تا کرد آمدن اختران
بود بنجر خنک بدین صفت که دست بریده
کیوان بسوی را و ش بسوی بهرام و بهرام
دست آتش سوی خورشید دارد و آفتاب
جامه زنان سوی ناهید و ناهید دست
تاج سوی تیر دارد و عطارد روی
به آفتاب دارد با زهره و یک جای
واو تا دبا تابع بوند دلیل کند که بگردانند
زمین را چنانکه باوّل بروزگار نوح

علیه السلام ... قندهار ... توران و ایران ... و نیمروز و کرمان ... و لبنان و گرگان ... خلایق ... عالم ... خالق ... جای ... واجب الوجود ... [illegible]

ازآن مشتری که یزدان پاک مرا بخشیده
جمله پنجهزار و چهار صد سال باشد و آنچه
واجب بود یاد کردم بطاقت و توانائی
ولی بدلیل ستاره شناس آنچه دریافتم
شما را آگاه کردم چنانکه هرمس حکیم و
دانایان پیش گفتند و رفتند ما باندازهٔ
عقل خویش گفتیم و رفتیم العلم عند الله
لا یعلم الغیب الا الله تمام شد احکام جاماسب حکیم پهلوی
در اینجا نیز معلوم که در این باب شهادتها
را بنظم در آورده اند چنان حکم قران در
مثلث ارضی سنه الف و ثمانین ثلاثه
و مائة گوید

نظم
ازین چون فتاده بجای قران
دگر باره از گردش اختران
چو آیند وارد ش کیوان بثور
زحل را بود فصل چهارم بدور
بود پهلوی عین را میم و جیم
شمار زحل را چو گیرد حکیم
بمیزان بود زهره با آفتاب
بود ماه مریخ ز برج [illegible]
به برجی که عقرب همی خوانیش
[illegible] مریخ میدانیش
همان تیر [illegible]
چنین گوید آن کاروان سپهر
که یک چشم مردم ز بوم [illegible]
بباید کند روز دین را چو شب
بگویم چنین [illegible]
دگر باره گوید که خود داورم
[illegible] سپهر بلند
[illegible]

زمانه دگر بار پس تر شود
جهان رسم و آئین دگر شود
کند گنجهای نهان آشکار
بگیرد سراسر بقاع و حصار
چو پنجاه و شش کس از آن نسل شاه
بود هفتصد سال با تاج و گاه
همه گشته چون اژدها پر گزند
فراوان شده مکر و افسون و بند
رسیدن دور میزان بمشتری در سنه الف
و ثلاث و اربعین و اربع تا هجریه
چو آید سر باز دور زحل
شود از قدیم جهان مستبدل

[illegible]

بهشتاد و هشتم سپاهی ز چین
بگیرد سمرقند و ماچین و چین
بهشتاد و نه کشور نیمروز
ستانند تا دامن اسپروز
گهی نظم تاریخ ایران نگر
کنند الکها جمله زیر و زبر
که نظم الف از سخن زین نشان
ز تبریز و شیراز تا اصفهان
سراسر بر و بوم ویران کنند
مکان پلنگان و شیران کنند
سراسر همه یک بدیگر بتر
یلان مرگ خواهند از دادگر

نظم از زمان چون بگیرد نظام
شهی دولت و دین اسلام تمام
بنظم الف چون بگیرد قرار
هم از نجم آید شود شهریار
خراسان چو از ظلم ویران کنند
عراق عجم را بهم برزنند
[illegible]

سپاهی بیاید ز توران زمین
بگیرند دریای ماچین و چین
ز انبوه لشکر هزاران هزار
نداند بجز خالق کردگار
سراسر بر و بوم ویران کنند
اسیر و کشش کودکان را زنند
چه قحط است و تنگی با ایران زمین
کجا لشکر ترک و ماچین و چین
سپاهی بیارد و را بیشمار
هم از جانب کابل و قندهار
ز الف در آید چه نظم دری
بگوید فلک الکهای هری

همه از قصبه و بارگاه بلند
[illegible] نهیب و بغنی برند
بگوید و [illegible]
که لعنت در آید ازین بارگاه
سپاهی همه از [illegible]
که افزون بود از ستمگر سپاه
شه رای [illegible] ستمگر و داد خواه
بگیرد چه شمشیر دیو و دد
بد و گفت جاماسب [illegible]
کند تا کرمان قصد بیت الحرام
بر آنکس کند قصد خان حرم
بدی و عقبی ازان بیت حرم
مشرف جاماسب علم یقین
چنین گفت در انجام علم یقین
که بود [illegible] آیینه نظم داد
که الف در آید [illegible]
که هرکس [illegible]
اگر گوهر [illegible]
چه بودی که من زنده بودمی
معلق میان سپه بودمی
نظاره [illegible]
ز تو [illegible]

با بجد تو بردار روی حقیر
صغیر
به الف آیا شد بحرف کبیر
که هرمزد و ناهید در سنبله
که قحط و نیاز است و هم غلغله
وزان پس چه هرمزد چون بسپرد
کجا در اسد جایگاهش بود
چه کیوان هرمز و باشد روان
چو بهرام یابد در آنجا مقام
که ویرانی ملک ساسان بود
سپاهی بر ایشان نه آسان بود
ز کرمان و شیراز و هم یزد ایک
سپاهی بجنبند بمانند ریگ

همه روستا شهر ویران کنند
که آباد جایی کس نسپرند
خرابی در آید از ایران زمین
کشند از میان از تمان تیغ کین
ز هند و ز کرمان و کوپایها
بکارند تخم و نروید گیا
ز مثل از قران بگذرد دال چار
دگرگون شود گردش روزگار
ز دزد و ز کرگان بر و بوم شهر
بگیرند و ویران کنند جمله شهر
ز قحط و نیاز از زمان بیگمان
نیابی تو تخمی که دیده است آن
همه میوه از کمیاب بگذرد
خنک آنکه جانش بحق بسپرد
نماند بجز جای ویرانگی
نه چیز در بر و بوم نه خوردنی
ز هم از شهر تا روستا بگذرد
که ده خانه یکجا بیکجای شود
حرامی که باشد در آن روزگار
حلالش شناسند از کردگار
کسی بیم دزدان ندارد [illegible]
وزان پس نیابند پس خوردنی

بدانیسان بود آن زمان تا سه سال
سراید همه ظلمتی را زوال
شهی آید از جانب ملک روم
بگیرد سر تخت تا تار و شام
در آیا زد ماه شاهی کند
که مهدی صاحب زمان در رسد
به نسدیس کیوان برجیس دان
که توفیق بخشد به اختران
دهد انتها زان پس امید را
که اندر شعاعات خورشید را
بیاید توانا یکی شهریار
وزان گفته من ترا نیست چار

ازان پس که [illegible] ایران آباد و وارد زمین
[illegible] باشد بیچ ارغوان [illegible] شاه دین
[illegible] چون بود آفتاب بر [illegible]
[illegible]
جهان [illegible] باشد جهان
[illegible]

چو

چو دعوت کند شاه صاحب جمال
گذشته بود آفتاب از زوال
جهان را کند سر بسر چون بهشت
براندازد آئین و کردار زشت
همه مهتران پیش درگاه او
بمالند شادان ابر خاک رو
چه سود است آندوه هم بگذرد
نه نادان بماند نه مرد خرد
کنون دانش ما بپایان رسید
نخواهم دگر هیچ گفت و شنید
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما باد بر روح پیغمبران

دیگر از جاماسپ حکمت

که در این زمانه که ما هستیم هم گفته است که مردم بر یک دیگر بیرون آیند و کین و عداوت برند و بهر درج که در آن روزگار کنند زودتر برسد و پتیاره بر ما تن ما همان شود از کردار بد خویش پشیمان شوند و مردم بیشتر با فسوس گردند و اندیشه بد را پیرانه دارند و در آن روزگار بد کده بکده چه بود چه ایوان و سوار پیاده شود و پیاده سوار آزاد بنده شود و بنده آزاد و بنده براه آزادگان باشند و لیکن زود نیفتند و مردم بر [illegible] نا زود دیر شوند و مردم که در آن روزگار آیند از آهن و روی

سخت تر باشند اگرچه از گوشت و خون
باشند و میان مردم شهرها و دهها و روستا
جنگ و حرب و خصومت باشد و بدست
یکدیگر کشته شوند پس از آن بیاید از حد
خراسان پادشاهی هم از ترک سیرت و دانش
و ایران شهرها اندک چیز بستاند و جنگها
صعب کند و بسیاری مردم هلاک شوند
و قحط و نیاز گران پدید آید و تا روم و
شورستان بشود و مال بسیار گرد آورده
و در آن روزگار خادمان و زنان پادشاهی
کنند و نشانها بر سما پیدا شود هیچکس
ندیده بود و این پادشاه دیگرش پادشاهی

وی بپادشاهی نشینند و هر یکی اندکی پادشاهی
کنند پس از آن جهان دیگر باره برآشوبد
و از حد خراسان و روم و دمشق و این
از هر جانب در ایران و پارس لشکرهای
عظیم گرد آیند و شهرها اندک چیز بستانند
و آوازه برده بسیار کنند و انصاف مردم
بهیچگونه ندهند و مردم جهان بسختی رسند
پس از حد روم پادشاهی بیرون آید
و لتی تمام و بر حد شورستان و انسو
بیاید و از کناری سپاهی عظیم بفرستد
و خود بشورستان بنشیند و جنگهای
صعب کند و بر دین تازیان و آن قوم

پس از آن از حد هندوستان پادشاهی
پدید آید با فر و ورج کیان و شهرها از ایشان
بستاند و با مردم ایران بسیاری نیکوئی
کند و عدل و انصاف دهد و باندک لشکر
بیاید و شهرها بستاند و با مردم ایران
بسیاری فتنه کند تا او را کردن نهند
و تا پارس بیاید و لشکرهای عظیم بروی گرد
آیند و جنگهای عظیم کنند و نخست دین و برآخرین
ورجاوند بهزیمت شود تا پدشوارگر شود
و آنجا بنشیند و جهان طواف بگیرد و هر کسی
جایگاهی بدست خویش بازگیرند و پادشاهی
کنند و دادستان مردم ندهند از بهر

گنج افراسیاب او را نماید ورجاوند گنج
افراسیاب برگیرد و بربخشد و لشکری بروی
گرد آیند و از پدشوارگر بیرون آید و دیگر باره
ورجاوند شهرها بگیرد و این لشکر دیگر
باره با او جنگ کنند و مرغ شیدان
بر زمین پارس کارزار با این ورجاوند
پادشاه شود چندان بدان و گنه کار
کشته شوند که مرد شمار نباشد و جهان
از طوایف با یک پادشاه افتد و ایران
خوره کیان خوره و خوره دین مازدیسنان
بر آن شهرها همان شود زمانه روی بافراهرونی
نهد با ایمنی ایام درآید و گرگ ایام بشود

حکایت جاماسپ تمام شد والله اعلم بالصواب
تمت بالخیر

اخطار

حضور محترم آقایان عظام و همه بیانان فخام زحمت می دهد که سبب طبع و نشر این کتاب آئینی جهة بیداری و هشیاری است که دقیق در قوانین و رموزات روشنتر از آفتاب شده و دیدهٔ دل گشوده غوری لبسزا نمایند و از دین محکم خود انحراف نورزند نه آنکه فریفته شده احکام محکمه خود را پشت پا زنند و بضلالت افتند از نشان و علامت پیغمبر اشیدر و شاه بهرام و دستور پشوتن بحساب جاماسب چیزی باقی نمانده سنه هزار و سیصد نود و یک هجری ۱۳۹۱ پنجاه سال دیگر است نه آنکه گمان کنند آمده اند علامات و نشانها در این کتاب مندرج که بر همگان واضح و از جادهٔ حقه خود بیرون نروند از کواکب شناسان چنان رسیده است

یکی پیر دانندهٔ راهبر که او را زهر دانشی بود بهر

فهرست فقرات مندرجه

مطلب	صفحه

معذرت

خدمت تمام مشترکین عظام و خوانندگان این رساله با کمال انکساری استدعا می نمایم چون در بعضی اوراق برخی از کلمات غلط بوده و بعد از چاپ چاره از دست مؤلف و کاتب بیرون بود هنگام مطالعه مطابق غلط نامه هر کجا اشتباهی بنظر رسید تصحیح نمایند

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۸	کننده	کنند
۵	۱	فهسیدن	فهمیدن
۵	۶	اقا	آقا
۵	۱۰	هشیاری	هُشیاری
۷	۵	امده	آمده
۱۹	۸	فصل	افضل
۲۰	=	ثهمورث	تهمورث
=	۷	تواس	یواس
=	=	پتمیانست	پتیمانست
۲۷	۵	واعدی	داعدی
=	۱۱	نمید	عید
۳۲	۹	بس	بمنش
=	=	کره تاآن	کره تاآن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵	۱۰ حاشیه	اموره	اهوره
"	۱۲	اوچید	ادچید
"	۱۲	دهشتا	وهشتا
"	۱۱	ناظرهت	ناظرهت
۳۶	۱	ررزدا	زرزدا
"	۱۱	عنکهوو	عنکهوُد
۴۷	۳	ترصیه	ترضیه
"	۱۵ حاشیه	پرهیزگا	پرهیزگار
"	۱۶	مصور	منظور
"	۱۹	متحنة	میستحنه
"	۲۱	بروری	پروری
"	۲۲	اررو	آرزو
"	"	بهره‌ات	بهره‌امّت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰	۱۰	فراود	فرادو
۵۱	۱	اسموعه	اسمُوعه
"	"	دواعتی	دواعتی
"	۱۱	امره‌تاسیچا	امره‌تتاتم
"	۹ حاشیه	مور	اهُور
۲۵	"	موی	بوی
"	۹	سود	سوو
"	۱۰	وجو	اوجو
۵۳	۶	خشتم	دخشتم
۵۴	۱	پئشی	ئیشی
۵۷	۳	غیئی‌منی	غنئی
۶۳	"	ایمن‌نکو	بمن‌نکو
۶۴	۱۸ حاشیه	خواهنده‌بد	خواهنده‌لبده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۱۱	ادس تش	آدش تش
۶۶	۴	پوژدانی	یوژدانی
〃	۶	تووانس	تواوانس
〃	۱۲	امن سنین	[illegible] اُسن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۸	وره زنیو	وره زغیتو
۷۶	۸	ماما امی	ناتا امی
〃	۶	مزد	فزدا
〃	۷	میمنا	کیمنا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱	در ما	در آخرت
=	۱۷	همیته	همیشه
=	۱۸	کوشداران	گوشداران
۸۸	۱۱	نویشیم	تویشیم
۸۹	۲	نی اشیمنو	ئی اشیمو
۹۱	۱۰	ارعه عتیم	آرمه عتیم
=	۱۲	اسماعه	اهماعه
۹۲	۱	کننده	کنند
=	۸	داتباه	راتباه
۹۴	۷	رشس	دُشس
۹۵	۱	ستوهاعش	ستویاعش
=	۲	اینس	یاسانس
=	۸	پاسیان	پاسبان
=	=	اراهومرد	از اهورمزد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
استباه شدن صفحه و حاشیه			
		۳۶	۳۴
		۸۰	۸۱
		۲۶۱ تا	۲۷۲
حاشه		۴۶	۳۵

باید دانست که واج بیشت گهنبار و حاشیه آن باید خواندن

فهرست لغات زند و پازند

۱ نخست   اول (۲) ائتره و فراتین = گفتار خداوند بمانند

۳ نیرشن = نماز و دُعا + نماز = آفرین و ثنا (۴) نیایش = دُعا

از روی زاری و ستایش (۵) نیرنگ یاسه و یاسون = قواعد

و قوانین و طلسم و فریب و حیله نیز آمده است (۶) ها ی و سوره

= کرده + کرده = فصل آیه = فقره (۷) آمیغی = حقیقی

(۸) ایدی = ایضاً (۹) ایریاین = اقوامی که تعلق بایران زمین
دارند = ایره ملک اصلی وزاد و بوم ایرانیان است (۱۰) دستور
= دانا وزیر و اجازه و قانون و رهنما (۱۱) موبد = دانا و پیشوا
و موبد کسی را گویند که در قرائت و تلاوت و انشاد تمام مناسک مذهبی
موجوده که بنام اوستا و یزشن و وندیداد معروف و کامل است
در اداء فرایض و شعائر مذهبی ماهر و مشغول است و اغلب موبدان
از زنان و مردان پاکی هستند متمایز از پستا بعنوانیکه با دیگران همخوراک
و هم کاسه نمیشوند خودشان دوغ میکنند و از دست خودشان می پزند
و میخورند حتی با موبدان دیگر که آداب برشنوم را منظور نداشته اند
هم سفره نمیشوند و از دستشان چیزی نمیخورند در هنگام خوراک مخصوص
دستشانرا با آب پاکیزه میشویند تک تک تنها تنها خوراک میخورند
لب زده دیگر را ابداً لب نمیزنند در وقت خوراک با واج اوستا
میخورند کارشان عبادت و بندگی پروردگار و طهارت و پاکی و اشوئی است

زرتشتر و تمه

این کلمه در ایام بعد از حضرت زرتشت بشخصی اطلاق می شد که در اخلاق

و خود پاکی و طهارت و پرهیزگاری بدرجه دویمی زرتشت بود او برتر
از دستور بود و گاهی بدستور دستوران یا دستوران دستور خطاب
میشد ولی روزگاری است که این کلمه ابداً باستعمال در نیامده
بکسی اطلاق نشده است

بهدین و هیربد و موبد و دستور و زرتشتر و تمه

دین زرتشتی را دین وه و به می گویند و هیئت اجتماعیه پیروان حضرت خوب
زرتشت را بهدینان و هر فردی از آن را بهدین میخوانند ولی
محض تشخیص و تمیز آنها در طبقات و درجات معین آنهائی را که
از نسل خود پیغمبر هستند هیربد و موبد و دستور میگویند و لفظ بهدین فقط
بآنهائیکه خارج از طبقه موبدان و دستوران هستند اطلاق میشود
(۱۲) هیربد دانای دین و پاسبان آتش (۱۳) دهموبد = چنان
نماید که مشتق است از کلمه مرکبه اوستا دنگهی غش منو یتی
= یعنی موبد ده – از معنی این کلمه استنباط میشود که اطفال موبدان
پس از آنکه در شهر بدرجه موبدی نائل میشدند

بدهات فرستاده میشدند برای پرداخت امورات آهنی دهات و
آنها را دهموبد می گفتند ولی امروز دهموبد کسی است که در میان قوم برگزیده
میشود برای انجام دادن و اداء وظایف مخصوص در اوقات ماتم
و گاه سور و عروسی و کدخدائی و گهنبار وغیره درجه دهموبد امروز
پست تر از آن موبد است و نمیتواند در کارهای موبدی داخل
شود (۱۵) بهدین = مشتق است از به یعنی وه و نیک و دین
بمعنی پیرو آئین بهی است و این کلمه متمایز از کلمهٔ دستور و
موبد که خود را از نسل پیغمبر می دانند به تمام پیروان زرتشت اطلاق
میشود (۱۶) پانسته = معین و مشخص (۱۷) پای جم = ترجمه
(۱۸) پریروشان = ملت (۱۹) پغته = درجه و طبقه (۲۰)
هماره = همواره و همیشه (۲۱) همایون = مبارک (۲۲) هم بهره
= شریک (۲۳) همگان = همگی (۲۴) همواره صاف
(۲۵) همگروه متفقاً و عموماً (۲۶) وستی شرح و ترجمه (۲۷) پریزوان
= ضرور (۲۸) وندیداد = نسک نوزدهم از جمله ۲۱ نسک
کتب آئین زرتشت آن مشتمل است بر قوانین آئین و قانون حفظ الصحه
که بمنزله ناب است (۳۰) پرهیخته = پرهیز کردن (۳۱)

دهناد قانون و روش (۳۲) راهبر = دلیل (۳۳) راهبر
خردی = دلیل عقلی (۳۴) رون = باعث و سبب ۳۵
بازداشت همیشگی = وقف (۳۶) بنلادی = حقیقتی و اصلی
(۳۷) بن و بنیاد و عمارت و پای و بن دیوار ۳۸ پانسته = معین
و مشخص (۳۹) مرزبان = مترجم ۴۰ جادنگو = متولی ۴۱
جادور = تبدیل ۴۲ جوردا درختان و سبزی ۴۳ جم
= یعنی خواره = رسم و روش ۴۴ خویشکاری = رنج و
محنت کسب و پیشه ۴۵ خهر = وطن و زاد و بوم
افراد = جمع و جمع بستن   افزار = یعنی آلت و اسباب
آواره = شهادت   اپدمان = بی اندازه و بیپایان
اروند = عین و قوی   اگدش = خلط و مزج   انباری = شرکت
انگارش تصور و قیاس   اواختر = شمال   اویش = تعیین
بازبست = تثبت   برآمد = اجاره و حاصل
پاک = تمام   پالیده = لب و خلاصه

خاتمه

بشرف انجام پذیرفت مختصری پنج گاتا و یزشن و درون و وسپرد
و وندیداد با معنی و غیره بسعی و کوشش احقر العبد **مهرگان**
ابن مرحوم موبد سیاوخش فرود اندر مهر ماه سنه ۱۲۹۱ یزدگردی آشکارا باد که
مقصود از چاپ کردن کتاب این بوده که آگاهی از آئین کیش بهی
را آشکار او هویدا سازد تا از میان نرود و نیز هرکس از شریعت پاک اشو
زرتشت اطلاعات کامل حاصل نمایند و تا یکدرجه حقیقت یزدان پرستی و خدا
شناسی پارسیان برکسانیکه غیر ازین می پندارند معلوم و منکشف گردد
چنانکه گواهی آن درکرده و فقره اوّل اشتودگاتا چنان از او ستا
وارد اشتا اهماعه یهماعه اشتا کهما چید وسی خشه یانس
مزدا. دایا داهورو اته عتی توشیم گدتوعه وسه می. اشم
در دیاعه مدموعه. دا آرمه عتی. رایو. اشیش. ونکهی عش
گیم ننکهو معنی شت اشوی زرتشت خواهش قوّت برای نگاه
داشتن اشوئی نمود اعتماد کامل بر ایزدی همتا کرده درمیخواهد که
بقیة العمر نیک منشنی و شادکامی او را متمتع بدارد شخص مقدسی

بهر دو گیتی راه راست را بدیگران می نماید شباهت بخود اهورمزد
دارد که یا در بزرگ و دهنده پاداش درست به نیکان و بدان است
و در آغاز جهان قرار گذاشته که باندازه اندیشه و گفتار و کردار
پاداش حاصل شود هم در دنیا و هم در عقبی بد ببدان و نیکی به نیکان
می رسد او ست عقل کل که هیچکس فریبش نتواند داد و در اینباب
بندهٔ کمترین چون این نکته را دریافت کرده بر خود واجب دانسته که تکلیف
خود را بجا آورم بجهة آنکه مکرر از هر کجا شنیده که این کار حق دستوران
و موبدان است تا سبب آگاهی هر کس باشند و بر دین کهن خود مستقیم
و استوار بوده و شکّی در دل نیاورند و از این رو باجناب فرزانه
آقا بهرام گور ابن مرحوم طهمورس جی صاحب که از علم زند و پهلوی
بسیار کامل هستند و بدستیاری یکدیگر بسر انجام داده و بیاری پاک
یزدان کامیاب شدیم ای برادران همکیش و اعی را آرزو آن است
که آن پسند خاطر و مطبوع طبع هم ملتان و دیگران گشته برادران
از آن بهره یابند که آهنگ داعی بر آورده گشته مقصود بنده
حاصل شده مزید اشتیاق بنده در کوشش راه دین شود زهی آفرین

که بعد از هزاران زحمات و حوادث روزگار و تحمّل تعدیات پس از یکهزار و دو بیست
سال آئین پاک زرتشتی که ارثی است گرانبها بعزت تمام نگاهداری نموده
و از دست نداده اند و خوش بحال نیکوی هر کس نسلی هست مشهور که
اصل مانند زر بیغل و غش است و خطا نمی پذیرد

توضیح

چنان پیداست که در اواخر شاه یزدگرد بن شهریار با اولادان که از گردش
چرخ کجرفتار از دست ظالمان فرار کرده و هر یک برنج و سختی بکوه و
بیابان پناه بُرده اند و به امر خداوندی غایب شده اند که اکنون
در آن جا زیارتگاه می باشند
رسیدن نازبانو در کوه نیخنک که آنجا پیر نارکی می نامند و تواریخ
غایب شدن او اندر یوم سروش ایزد و از فروردین ماه باستانی.
تواریخ غایب شدن شاهزاده اردشیر در کوه دُروید که انجا پیر نارستانی
می گویند اندر یوم دی به آذر ایزد و اسفند ماه قدیم
رسیدن حیات بانو در کوه پوته که انجا پیر سبز و چکچکو می گویند

اندر یوم اشتاد ایزد و از بهمن ماه باستانی
تاریخ غایب شدن کنیز دختران شاه یزدگرد در کوه اردکان که آنجا پیر
هرشتی می گویند اندر یوم اشتاد ایزد و از آبان ماه قدیم
رسیدن خاتون بانو در کوه عرخبان که آنجا پیر خاتون بانو پارس می نامند
اندر یوم شاه مهر ایزد و از اسفند ماه قدیم
غایب شدن شاهزاده شاه ویر و رستم ۲

۲ـ در مشهد

رسیدن مهربانو در عقدا
غایب شدن شهربانو در کوه طهران معروف است بکوه شهربانو
غایب شدن شاهزاده فریبرز در شهر یزد که اکنون پیر برج می نامند
غایب شدن مادر ایشان در شهر یزد که آنجا هسته و ان میگویند
شهید شدن شاه یزدگرد پدر اوشان در آسیاب مرو
یقین که آمرزیده روان می باشند و خوشا بحال اوشان

اسامی صاحبخیران و فرزانگان زرتشتیان هر بلده که این مبارک کتاب صاحبخیر شده اند سخن منشان هندوستانی ساکنین بمبئی

اسامی	جلد
از وجه فند ترانسلیشن روانشاد سر جمشیدجی جیجی بهائی بارونت	۵۰
آمرزیده روان تهمورس موبد دینشا انکلیسریا بجهة وقف ایرانی	۲۰
خیرخواه ملت فرزانه بهرام گور انیرجوم تهمورس انکلیسریا	۱۰
صاحبخیر آسیت آقا اردشیر انیرجوم مهروانجی بروجه جهة وقف	۵۰
سیت آقا بیروز منوچهر دستور	۱۵
سیت آقا مهروانجی دادابهائی چهارباغ والا	۱۵
سیت آقا پیروزشاه نوروزجی صاحب	۱۰
از جهة انجمن بهتری فند مرحوم آذرجی برزوجی وقف خورشیدجی	۵

اسامی صاحبخیران و حشمتمندان ایرانی

اسامی	جلد	اسامی	جلد
خیرخواه و خیراندیش ملت جناب آقا دینشاه جی جی بهائی سرنشین محترم			۲۵
خیرخواه آقا اورمزدیار انیرجوم شهریار کوچه بیگی	۴۵	خیراندیشان آقا موبد خسرو انیرجوم جمشید	
صاحبخیر آقا ایرج انیرجوم کاوس خیرآبادی	۵۱	واخوی موبد شهریار انیرجوم کیخسرو	۵۰
صاحبخیران از جهة وقف بهدینیان	۴۰	خیرخواه آقا بهرام انیرجوم خداداد یزدی آبادی	۱۰
صاحبخیران آقا مهربان انیرجوم رستم شهریار کسنویه	۲۵	صاحبخیر آقا دینیار انیرجوم شهریار منوچهر نصرآبادی	۱۰
خیراندیش آقا اردشیر انیرجوم کیخسرو نصرآبادی	۲۵	صاحبخیران بیدوس کمپانی	۱۰
صاحبخیر آقا دینشاه جی انیرجوم تیرانداز ایرانی	۲۵	خیرخواهان آقا کیخسرو گشتاسب ولدان بهرام	۱۰
خیراندیشان آقا گشتاسب و رستم ولدان		مهروان شاد شیرین شهریار کیخسرو مرزبان آبادی	۱۰
خداداد کوچه بیگی	۲۵	مرحوم خیرخواه موبد اردشیر انیرجوم جمشید	۱۰
روانشاد بهرام مهربان آذر نصرآبادی	۲۵	وخدامتگذار آذربایان	۵
صاحبخیران آقا مهربان انیرجوم ماندگار		خیراندیش آقا بهرام انیرجوم اورمزدیار	
مهرجاماسب با فرزندی ماندگار خرم آبادی	۲۰	بابا خندانی	۵
خیرخواه آقا بهرام انیرجوم خداداد خرم آبادی	۱۵	خیراندیش آقا مرزبان انیرجوم کیومرث	۵

صاحبخیران آقا مهربان انیمرحوم بهرامکان و ... کرمانی	۱۵	صاحبخیر آقا رشید انیمرحوم اورمزدیار تفتی	۵
خیرخواه آقا خداداد انیمرحوم گشتاسب ...	۲۵	خیرخواه آقا رستم انیمرحوم خدارحم جمشید تفتی	۵
صاحبخیران از جهه وقف بهدینان	۳۰	صاحبخیر آقا اردشیر انیمرحوم بهرام شهریار مبارکه	۵
خیراندیش آقا کیخسرو انیمرحوم رستم جمشید ...	۱۰	خیراندیش آقا نامدار انیمرحوم فریدون کوچه بیگی	۵
خیرخواه آقا شهریار انیمرحوم شاه بهرام اردشیر ...	۱۰	خیرخواه آقا بهمان ماندگار مهر سبز مبارکه	۵
صاحبخیر بنگر الله کرم الله ماندگار مهر سبز مبارکه	۵	خیراندیش آقا خدایار جهانگیر رستم الله آبادی	۵
خیرخواه آقا خدابخش خداداد خدابخش ...	۵	خیرخواه آقا رستم کیخسرو اردشیر کی بهمان جعفرآبادی	۵
صاحبخیر آقا هرمزدیار سام بنامگانه سهراب سام خیرآبادی		صاحبخیر آقا بهرام خداداد رستم سردهی	۵
	۵	خیرخواه آقا سهراب رستم یادگار مریم آبادی	۵
خیرخواه آقا رستم انیمرحوم اردشیر رستم خرمشاهی	۵	مرحوم نامدار اردشیر کوچه بیگی	۵
خیرخواه آقا نوشیروان انیمرحوم رستم کرمانی	۵	مرحومه دهبید آبادان نصرآبادی	۵
صاحبخیر آقا خداداد انیمرحوم نوشیروان بهمرد نصرآبادی		مرحوم شهریار مهربان منوچهر	۵
	۵	صاحبخیر آقا جمشید انیمرحوم موبد کیخسرو جمشید	۳
خیرخواه خداداد مهربان خدابخش نصرآبادی		صاحبخیر آقا مهربان خداداد خسروشاه	۳
	۵	خیرخواه جمشید مهربان شاهور تفتی	۳

خیراندیش آقا اردشیر انیمرحوم گشتاسب نصرآبادی	۵	خیرخواه گشتاسب بهمان مهربان تفتی	۳
		صاحبخیر آقا منوچهر ابن بهرام خرمشاهی	۳
خیرخواه آقا خدارحم انیمرحوم فولاد گستوی	۵	خیرخواه آقا خداداد رستم خداداد بهرام تفتی	۳
خیرخواه آقا مهربان نوشیروان خداداد نصرآبادی	۵	صاحبخیر آقا خدارحم و خسرو ولدان رشید تفتی جم ابرستانی	۳
صاحبخیر آقا خدارحم مهربان شهریار منوچهر	۵	خیرخواهان آقا گشتاسب و مهربان ولدان خدارحم ابرستانی	۳
خیراندیش آقا بهرام گشتاسب بهرام خرمشاهی	۳	مرحوم خداداد شهریار داراب رستم خیرآبادی	۳
صاحبخیر رستم شهریار رستم خسرو با برادران کوچه بیگی		مرحوم خداداد شهریار ابرستانی	۳
	۳	مرحوم شهریار کیخسرو مریم آبادی	۳
خیرخواه آقا خسرو رستم اردشیر	۳	صاحبخیر بختیار انیمرحوم خداداد بهرام بختیار خرمشاهی	
خیراندیش آقا مهربان فرهاد	۳		۳
خیرخواه آقا خسرو ماندگار خیرآبادی	۳	خیرخواه آقا مهربان گشتاسب خیرآبادی	۳
صاحبخیر آقا مرزبان رستم اسفندیار	۳	خیرخواه آقا نامدار اردشیر سیاوخش کوچه بیگی	۳
خیراندیش آقا شهمردان ماندگار جمشید	۳	خیرخواه آقا بهمان اورمزدیار فیروز و رحمت آبادی	۳
خیراندیش آقا رستم انیمرحوم گشتاسب تیرانداز مهر	۳	خیرخواه آقا رستم ولد بهمان طهراب بابا خداداد ...	۳
خیرخواه آقا داراب رستم خیرآبادی	۳	خیرخواه آقا رشید ولد گشتاسب مهربان خیرآبادی	۳
بهمرد داراب خیرآبادی	۳	خیرخواه گشتاسب مهربان خیرآبادی	۳
مرحوم شهریار داراب خیرآبادی	۳		

مرحوم مهربان بندار خیرآبادی کله	۳	خیرخواه آقا مهرگان خسرو نصرآبادی	۳
خیرخواه شاه پسند مهربان بندار خیرآبادی	۳	خیرخواه خسرو ابن مرحوم مهربان تیرانداز مزرعه کلانتری	۱
خیرخواه آقا فریدون ابن خداداد رستم		خیرخواه خورشید ابن مرحوم بهرام رستم مزرعه کلانتری	۱
دهموبد تفتی	۴	بنامگانه مرحوم سروش بهرام رستم	۲
خیرخواه آقا سروش شهریار مبارکه		مرحوم بمان بنت خسرو اردشیر مزرعه کلانتری	۲
بنامگار خورشید شهریار	۴	صاحبخیر خدابخش مرزبان مهربان الله‌آبادی	۲
خیرخواه بهرام شهریار رستم نصرآبادی	۳	خیرخواه اردشیر نوشیروان اردشیر جعفرآبادی	۲
صاحبخیران آقا خداداد شهریار خراب اهرستانی		مرحوم نوشیروان اردشیر و فرنگیس اسفندیار	۲
با برادران	۹	صاحبخیر شهمردان نامدار کسنویه	۲
مهربان داراب خسرو قاسم‌آبادی	۲	خیرخواه خدارحم ابن مرحوم زند نصرآبادی	۳
کیخسرو خدابخش کاوس شرف‌آبادی	۱	خیرخواه بهرام ابن مرحوم شهریار	۲
سروش استاد تیران طهراسپ شریف‌آبادی	۱	صاحبخیر مرزبان سلامت سرده‌ای	۱
رشید مهربان اورمزدیار مریم‌آبادی	۱	آنهیر اسفندیار کوچه بیگی	۱
خیراندیش آقا اردشیر ابن مرحوم استاد مهربان بهرام		مرحومه شیرین خسرو تفتی سرده‌ای	۱
شهریار مزرعه کلانتری	۳	مرحوم خدابخش خدابخش مرزبان سلامت سرده‌ای	۱

بنامگانه مرحوم رستم مهربان استاد بهرام	۲	رستم اورمزدیار اهرستانی	۲
مرحوم مهربان استاد بهرام شهریار	۲	صاحبخیر اردشیر ولد آبادان بهرام مزرعه کلانتر	۳
خیراندیشان خداداد و سلامت ولدان		دولت گشتاسب یزدگرد اهرستانی	۱
مرزبان تفتی سرده‌ای	۲	خداداد ماندگار فریدون بنامگانه فریدون ماندگار	۲
مرحوم نامدار بمان کوچه بیگی	۱	خداداد بهرام اردکسنویه یزد	۱
مرحوم کیخسرو بمان کوچه بیگی	۱		
بمان نامدار کوچه بیگی	۱	هرمزدیار نوشیروان خداداد	۱
رستم جهانگیر جمشید کوچه بیگی	۱	نوشیروان خداداد شرف‌آبادی	۱
خیرخواه سهراب خدامراد خسرو حسینی	۲	خیراندیش و خیرخواه اردشیر ابن مرحوم رستم	۱
خدابنده مهربان سهراب اهرستانی	۲	خسرو اهرستانی مشهور بکاج	۱
خدابخش اسفندیار رستم نصرت‌آبادی	۳	مرحومه آنهیر بنت رستم خسرو اهرستانی	۱
مهربان اسفندیار رستم نصرت‌آبادی	۳	مرحومه خرمن بنت تیرانداز اهرستانی	۱
خدامراد خسرو حسینی	۳	مرحوم اورمزدیار بهرام اهرستانی	۱
بهمرد رستم بهمرد شاهویر اله‌آبادی	۲	مرحومه شیرین بنت شهریار اهرستانی	۱
شهریار خداداد کله اهرستانی	۱	شهریار تیرانداز مهربان حسینی	۲
بمان ابن مرحوم اردشیر مهر رستم اهرستانی	۱	دولت وفادار جمشید	۱

	جلد		جلد
رستم ولد شهریار تیرانداز	۱	اسفندیار ولد شهریار حسینی آبادی	۱
فریدون مهربان رستم فولادزین آبادی	۲	مرحوم دینیار دهموبد صندل اردشیر	۱
شهربانو وفادار جمشید زین آبادی	۲	خیراندیش خدامراد انمرحوم کامران خرم شاهی	۱
مهربان رستم فولاد زین آبادی	۲	خیرخواه شهریار انمرحوم خدامراد کوچه بیکی	۱
مرحوم بهرام ماندگار اهرستانی	۲	مرحوم فرخ خدامراد کوچه بیکی	۱
بهمرد بهرام مهربان نصرآبادی	۲	مرحوم گشتاسپ خداپرست بندار	۱
ماندگار بهرام سیاوخش	۱	خیرخواه دینیار ولد بهرام دینیار	۲
مرحومه زربانو منت ماندگار کریم		صاحب خیر مرزبان خدارحم	۲
شرف آبادی	۱	خیرخواه بمان و مهربهرام کیقباد آهرستانی	۲
مرحوم تیران اورمزدیار تیران	۱	شاهویر اردشیر رستم کوچه بیکی	۱
صاحب خیر آقا خداابند بختیار مبارکه	۲	رستم شهریار رستم خسرو کوچه بیکی و برادران	۲
خیرخواه کیخسرو بمان کی مبارکه	۲	مرحوم اسفندیار خدابخش نصرآبادی	۱
مرحوم مهربان خداداد اسفندیار کسنویه	۲	صاحبخیر شهریار ولد فریدون گشتاسب مبارکه	۱
صاحبخیر کاوس انمرحوم بهرام پشوتن خرمشاهی	۲	خسرو انمرحوم مهربان تیران علی آبادی	۱
خیرخواه بهمن اسفندیار مهربان اله آبادی	۲	خیراندیش آقا بهمن انمرحوم دینیار شریف آبادی	۱۰

خیراندیش و خیرخواه آقا بهمن انمرحوم دینیار شریف آبادی	۱۰	صاحبخیر ماهیار بمان ماهیار خرمشاهی نبامگانه	۲
صاحبخیر آقا مرزبان انمرحوم دینیار شریف آبادی	۲	مرحوم بمان ماهیار	۲
خیرخواه آقا اردشیر انمرحوم دینیار شریف آبادی	۱	مرحوم خدامراد مهربان سرخاب تفتی	۲
صاحبخیر آقا بهرام انمرحوم دینیار شریف آبادی	۲	مهربان رستم مهربان تیرانداز اهرستانی	۲
خیرخواه آقا دینیار ولد مرزبان دینیار شریف آبادی	۲	خورشید بهرام رستم کلانتری	۱
خیرخواه آقا دینیار بهرام دینیار شریف آبادی	۲		
صاحبخیر بهمردیار بهرام کرمانی	۲	مهربان رستم مهربان تیرانداز اهرستانی	۱
خیرخواه جهان بخش جمشید کرمانی	۲	مرحومه شیرین مهربان تیرانداز اهرستانی	۱
صاحبخیر خسرو انمرحوم مهربان بمان کوچه بیکی	۲	مرحوم خدارحم گشتاسب خدارحم اهرستانی	۱
آقا شهریار انمرحوم رنج فراز اهرستانی	۱	خیرخواه خدایار کیخسرو مهربان مبارکه	۱
مرحوم خدامراد مهربان سرخاب	۲	مرحوم هوشنگ شهردان مهربان خداداد مبارکه	۱
آقا شهریار ولد فریدون مبارکه	۱	مرحوم خدارحم کیخسرو مهربان خداداد مبارکه	۱
نبامگانه مرحوم اردشیر گشتاسب	۱	خداابنده مهربان بمان مریم آبادی	۱
شهریار رستم خسرو کوچه بیکی	۲	کیخسرو فریدون بهرام مبارکه	۱
خداداد بهرام اردشیر کسنویه	۱	نبامگانه مرحوم ماکام دولت مرزبان سلامت	۲
اردشیر مهربان خسرو چمی	۲	نبامگانه مرحوم اردشیر فریدون بهرام	۱

نام	جلد
مهربان هماوند و بانگانه هماوند نوشیروان	۲
مرحوم بهرام اردشیر	۱
مرحوم نوشیروان ستدار نوشیروان نصرآبادی	۱
مرحوم خدامراد بهرام اهرستانی	۱
مرحوم اردشیر مهربان بترن	۵
خیرخواه آقا خداداد بهرام تفتی	۳
خیرخواه بهرام خداداد بهرام تفتی	۳
صاحبخیر سهراب بمان سهراب خرمشاهی	۲
مرحوم خداداد بهرام سروش خرمشاهی	۲
خداداد مهربان خداداد اهرستانی	۱
اردشیر دینیار زین آبادی	۲
خیرخواه بهمرد بهرام خدامراد	۱
خدارحم کیخسرو مهربان مبارکه	۱
صاحبخیر هوشنگ شهمردان مبارکه	۱
مرحوم خدارحم کیخسرو مهربان خداداد مبارکه	۱

نام	جلد
صاحبخیر خدامراد کیخسرو فرود قاسم آبادی	۱
خیرخواه بهرام رستم بهرام شاهپور الله آبادی	۲
صاحب خیر رستم مهربان	۲
گوهر بنت سهراب	۲
صاحب خیر مهربان شاه دیر تفتی سردهی	۲
صاحبخیر سلامت بن مرزبان سلامت سردهی	۲
صاحبخیر مهربان خدابخش بهرام باباجندانی	۲
صاحبخیر خدابخش مرزبان	۲
صاحبخیر مهربان الله آبادی	۲
صاحب خیر مهربان سهراب اهرستانی	۲
صاحبخیر خدابخش اسفندیار رستم نصرت آبادی	۲
صاحبخیر اورمزدیار تیرانداز کوچه بیوکی	۲
صاحبخیر مهربان وفادار زین آبادی	۲
صاحبخیر رشید مهربان زین آبادی	۲
صاحبخیر اردشیر مهربان زین آبادی	۲

نام	جلد
مرحوم خدامراد وفادار زین آبادی	۲
شیرین بنت پیر شهمردان	۲
مهربان ابن مرحوم خداداد سردهی	۲
مرحوم گشتاسب رستم نصرآبادی	۱
رستم شهریار تیرانداز حسینی	۱
تیرانداز رستم حسینی	۱
جمشید سروش گشتاسب خرمشاهی	۱
رستم بهمرد نوشیروان خداداد نصرآبادی	۱
کیخسرو مهربان نوشیروان	۱
خیرخواه خسرو مهربان بمان کوچه بیوکی	۲
ماندگار خدابخش	۲
گیوجی پشوتن میرزا	۲
خیرخواه آقا فریدون خداداد کرمانی	۳
مرحوم خدابنده رستم بهرام	۳
آقا رستم بهمن محله	۱
خیرخواه آقا مهربان ابن خداداد	
نوشیروان بهمرد نصرآبادی	۲

نام	جلد
مرحوم صنم شهریار رستم	۲
مهربانو بنت خدابخش	۲
خیرخواه آقا کیخسرو ابن مرحوم ماندگار مبارکه	۳
آقا رستم بهرام بمان خرمشاهی	۱
خیرخواه مهربان خدارحم گشتاسب اهرستانی	۱
آقا شهریار رستم جوانمرد جعفرآبادی	۱
خیرخواه سهراب جی اردشیر مهربان ایرانی	۵
مرحوم مهربان خدامراد قاسم آبادی	۱
مرحومه پیکل گشتاسب صندل اهرستانی	۱
خیرخواه آقا دینیار پورهیار بهرام گشتاسب	۵
مرحوم دینیار آبادان شریف آبادی	۵
صاحبخیر بهرام پورهیار بهرام گشتاسب جعفرآبادی	۵
دولت بنت تیرانداز شریف آبادی	۵
تیرانداز رستم حسینی	۱
رستم بهمرد نوشیروان خداداد نصرآبادی	۱

خیرخواه ترک مهربان کوچه بیکی	۲	بختیار ابن مرحوم خداداد بهرام بختیار خرمشاهی	۳
مرحومه فیروزه اردشیر	۱	صاحبخیر سهراب بابان سهراب خرمشاهی	۲
مرحوم مهربان بهرام بمان	۱	مرحوم خداداد بهرام سروش فرشاهی	۳
مرحومه فیروزه داراب کوچه بیکی	۱	آقا رستم اردشیر رحمت آبادی	۱
س کیخسرو اردشیر کوچه بیکی	۲	آقا شهریار ابن اردشیریار رحمت آبادی	۲
مرحوم مهربان اردشیر بمان کوچه بیکی	۲		
مرحوم رستم بهرام بهمن کوچه بیکی	۲		
آقا اورمزدیار اردشیر کرمانی نصرآبادی	۳		
خیرخواه خداداد آبادان خداداد نصرآبادی	۱		
مرحوم بهرام آبادان خداداد نصرآبادی	۲		
شاهپور خدابخش نوش بهرام	۱		
صاحبخیر آقا اردشیر ابن مرحوم رستم یادگار مری آبادی	۲		

اسامی صاحبخیران زرتشتیان هندوستانی ساکنین پونه

اسامی	جلد
خیراندیش و خیرخواه ملت آقا دستور دستوران دستور کیقباد شمس العلماء	۱۰
روانشاد دستور هوشنگ شمس العلماء	۵
خیرخواه آقا نوشیروان پور دستور کیقباد	۵
خیراندیش آقا مهرجی ابن مرحوم دستور هوشنگ	۵
خیراندیش دستور پشوتن جی بیجاجی آدریان والا	۵
بنامگانه مرحوم دستور خورشید دوسابهائی بهپو	۵
خیرخواه هیربد کاوس جی پالنجی کرکریا	۲
صاحب خیر سهراب شاه پشوتن جی آدریان والا	۲
خیرخواه پشوتن جی دادابهائی بهرام کامدین	۲
صاحب خیر موبد رستم جی رتنجی کاکلیا	۱
صاحبخیر موبد پیروز شاه ادلجی کاکلیا	۱
خیراندیش نوروزجی فریدونجی کاکلیا	۱

اسامی صاحبخیران زرتشتیان ایرانی ساکنین پونه

اسامی	جلد	اسامی	جلد
خیرخواه ملت آقا رشید ابن مرحوم خداداد		مرحوم رستم شهریار بزرگ مبارکه	۲۵
رستم خرمشاهی	۴۵	مرحوم اردشیر سهراب شریف آبادی	۱۵
صاحبخیر آقا گشتاسب ابن مرحوم شاپور بهرام	۲۵	خیرخواه ملت آقا دینشاه ابن مرحوم مهربان کوچه بیلی	۱۵
خیراندیش آقا فریدون ابن مرحوم شهریار		خیراندیش آقا شهریار ابن مرحوم اردشیر کوچه بیگی	۱۵
رستم کوچه بیگی	۳۵	صاحبخیران شهریار ابن مرحوم بهمن رستم	
صاحبخیر آقا رستم ابن مرحوم آذر کیخسرو مهرآبادی	۴۰	بانمره شیرین رستم جهة وقف مدرسه مبارکه	۱۵
بنامگانه مرحوم آذر کیخسرو	۵	مرحوم ماهیار بهرام گشتاسب	۱۰
بنامگانه مرحوم کیخسرو و آذر کیخسرو	۳	خیراندیش آقا مهربان ابن مرحوم آبادان	
بنامگانه مرحوم بهرام اردشیر آذر کیخسرو	۳	سلامت شریف آبادی	۴
بنامگانه مرحوم بهرام اردشیر		بنامگانه مرحوم آبادان سلامت یادگار	۲
خداداد دهنوی	۳	بنامگانه مرحوم دینیار آبادان	۲
بنامگانه مرحوم شهریار خدامراد کوچه بیگی	۳	بنامگانه مرحوم دلبر تیرانداز	۲
بنامگانه مرحوم اردشیر آذر کیخسرو	۳	بنامگانه مرحوم مهربانو بهرام محلتی	۳

اسامی	جلد	اسامی	جلد
مرحوم اورمزدیار تیرانداز سیاوخش	۳	مرحوم کیخسرو رستم شرف آبادی	۱
صاحبخیر آقا خسرو مهربان جعفرآبادی	۲	صاحبخیر خدامراد بهرام رستم سیاوخش شرف آبادی	۱
خیراندیش آقا مرزبان مهربان جعفرآبادی	۲	خیرخواه بهرام اردشیر بهرام شهریار رحمی	۲
مرحوم مهربان خسرو	۴	خیرخواه آقا شهریار ابن مرحوم دینیار خدارحم شرف آبادی	۴
مهربان خداداد مهر خدارحم آهرستانی	۵	صاحبخیر شهریار خدابخش گسنویه	۳
خیرخواه آقا شهریار کیخسرو		خیراندیش آقا کیخسرو خدابخش خیرآبادی	۲
و اردشیر کی بمان جعفرآبادی	۲	مرحوم جمشید شهریار بزرگ آبادی	۲
از جهة وقف	۲	صاحبخیر آقا کیخسرو ابن مرحوم تیرانداز شرف آبادی	۲
صاحبخیر آقا ماندگار ابن مرحوم آبادان		خیرخواه آقا خسرو شهریار شرف آبادی	۲
سلامت شرف آبادی	۳	صاحبخیر رستم رشید خسرو شرف آبادی	۲
خیراندیش آقا رستم ابن مرحوم		مرحوم اردشیر لهراسب نریمان	۱
دینیار آبادان شرف آبادی	۳	مرحوم اردشیر لهراسب	۱
مرحوم هرمزدیار تیرانداز سیاوخش	۳	خیرخواه خدابخش کیخسرو ماندگار گسنویه	۱
صاحبخیر اردشیر ابن مرحوم دینیار جمشید شرف آبادی	۱	مرحوم بهرام رستم سیاوخش	۲

اسامی	جلد	اسامی	جلد
صاحبخیر ماندگار بهرام رستم سیاوخش شرف آبادی	۱	آقا بهرام ابمرحوم هرمزدیار کرمانی	۲
خیرخواه یادگار مرحوم کیخسرو شرف آبادی	۱	آقا بهمن بمرحوم سرخاب بهمن خرمشاهی	۲
اسامی صاحبخیران کراچی		آقا رستم خنجری اسفندیار	۱
		آقا مهربان ماندگار کیومرث تفتی	۲
صاحبخیر آقا جهانگیر بمرحوم رستم کوچه بیکی	۱۰	آقا خداداد مهربان خداداد مشهور تیرک	۱
مرحوم خداداد آبادان نصرآبادی	۲۵	آقا بهرام خداداد مقیم کویته	۱۰
خیرخواه آقا کیخسرو بمرحوم خداداد خرمشاهی مشهور خنجری	۳۵	آقا مهربان بمرحوم اسفندیار خیرآبادی	۱۰
آقا خسرو بمرحوم اسفندیار لهراسب خرمشاهی	۵	آقا شیرمرد	۳
آقا خداداد ابن رستم اورمزدیار سردهی	۵		
آقا اورمزدیار بمرحوم رستم کوچه بیکی	۵		
آقا خسرو بمرحوم اسفندیار خرمشاهی	۷		
آقا بهمن رشید نصرآبادی	۵		
آقا فریدون بمرحوم برزو خیرآبادی	۵		
آقا خدامراد بهرام ماونداد محله	۵		

اسامی صاحبخیران و سخی منشان دار العباد یزد

اسامی	جلد	اسامی	جلد
آمرزیده روانان دستور دستوران دستور		مرحوم ارباب کیقباد رستم مهربان ولدان	۵
شهریار ماندار و دستور خدایار شهریار	۵	مرحوم رستم مهربان ماس ولد	۵
روانشادان موبد موبدان موبد		خیرخواه آقا ماس ابمرحوم مهربان ماس	۳
تیرانداز اردشیر و لعل نبت		صاحبخیر آقا بهرام گشتاسب	۵
موبد رستم خسرو	۵	خیراندیش آقا هرمزدیار ابن مرحوم رستم کوچه بیکی	۵
خیرخواه ملت آقا رستم بمرحوم موبد خسرو	۵	خیرخواهان پسران کاوس ماونداد	۵
بنامگانه مرحوم دینیار ماکام	۵	خیراندیشان پسران رستم بهرام مهر کیقباد	۵
		صاحبخیران پسران مرحوم شهریار بهرام	۵
خیرخواه سروش ابمرحوم موبد اورمزدیار	۳	خیرخواه آقا میرزا مهربان ابمرحوم بهرام	
مرحوم ارباب گودرز مهربان ولدان	۴۰	بنامگانه مرحوم استر خدابخش رئیس شهید	۵
مرحوم ارباب کیخسرو مهربان ولدان	۱۰	مرحوم رستم کیخسرو و سهراب پسران کیانیان	۵
مرحوم ارباب رستم مهربان ولدان	۱۰	مرحومین ولدان کیخسرو کاوس	۲
مرحوم ارباب اردشیر مهربان ولدان	۱۰	خیرخواه آقا بهرام ابمرحوم اردشیر باولدان	۳

اسامی	جلد
صاحبخیر آقا اردشیر ابن مرحوم سروش بنامگانه پدر مرحومش	۵
صاحبخیر آقا شهریار ابن مرحوم بهمن بهرام	٣
خیرخواه رستم ابن مرحوم بهرام شهریار ولهراسب	٣
خیرخواهان ولدان خسرو ابن مرحوم پولاد	٢
خیرخواه مهر فریدار ابن مرحوم گشتاسب	٢
صاحبخیر شهریار ابن مرحوم اردشیر	٣
صاحبخیر آقا بهمن ابن مرحوم خدامراد	٢
خیراندیش اورمزدیار ابن مرحوم خدابخش ومهر	٢
خیرخواه آقا بهرام ابن مرحوم مهربان بهمرد	٢
خیرخواه ولدان مرحوم جاماسب خسروشاهی	٢
مرحوم موبد اسفندیار بهرام	٢
خسرو و خدابخش ولدان فریدون بندار	٢
خیرخواه جمشید ابن مرحوم مهربان کرمانی	١
مرحوم کیخسرو خداداد جمشید	١

اسامی	جلد
خیرخواه پولاد ابن مرحوم نوشیروان شهریار	١
مرحوم اردشیر رستم شهروین	١

اسامی صاحبخیران زرتشتیان کرمان

اسامی	جلد
مرحوم دستور کیخسرو رستم	٢
مرحوم ارباب شهریار با ولدان	۵
مرحوم میرزا بهرام با ولدان	۵
خیرخواه آقا سروشیار ولد خدابخش رشید	٢
خیرخواه آقا خدایار کیخسرو اردشیر	١

اسامی صاحبخیران سخنی‌منشان زرتشتیان سکنه طهران

اسامی	جلد
خیراندیش و خیرخواه ملت آقا میرزا کیخسرو ابن مرحوم شاهرخ رئیس محترم	۵
بنامگانه مرحوم ناکام فرزندش شاهرخ	۵
خیرخواه آقا ارباب جمشید ابن مرحوم بهمن	۴
خیراندیش آقا ارباب اردشیر ابن مرحوم مهربان خدابخش	١٠
مرحوم بهمرد رستم با ولدان کوچه بیوکی	٧
خیرخواه آقا میرزا اسفندیار ابن مرحوم رستم الله آبادی الشهیر بکشمیری	٣
صاحبخیر آقا اردشیر ابن مرحوم خسرو قاسم آبادی	٣
خیرخواه بمان ابن مرحوم خداداد اهرستانی	٣
مرحوم رستم بهرام بمان اهرستانی ۶ — مرحوم جمشید خداداد فولاد	٣
خیرخواه خسرو ابن مرحوم اردشیر شهریار اهرستانی ٢ — مرحوم فریدون خسرو	٣
خیرخواه گشتاسب ابن مرحوم خداداد ٢ — خیرخواه رستم ابن مرحوم خسرو خرمشاهی	٢
خیرخواه خدارحم ابن مرحوم اسفندیار اهرستانی	٢

بنام ایزد بخشندهٔ مهربان

چنان اندر رسالة المسماة بخوبی نمای دین زرتشتی
واضح و روشن است
در آ به گلستان حقیقی و حق گلی برچین از آن دماغ خرد را بجان معطر کن
نمیدانیم بعضی از زرتشتی ایرانیان این سامان را
چه در سر افتاده است   در حیرتیم که
برخی از ایرانی زرتشتیان انجا را در خیال چه رسیده
است ؛ چندی است که اشتهار بهر جائی
درگرفته است   حتی در حالت تحیر و تاسف
در روزنامه ها بطور سرزنش و طعنه ما میخوانیم
که بعضی از ایرانیان بسبب ظهور دین تازه

از انکه مذهب زرتشتی و آئین مازدیسنی بسیار
قدیم و کهنه است شکی نیست قدمت دین
حضرت زرتشت بشمار بعضی از فلاسفه یورپ
که امروز در هر علمی سر آمد روزگارند تقریباً
چهار هزار سال است و درین چهار هزار سال
این دین بارها چون آب دریا مد و جزر داشته است
یعنی بواسطه حادثات زمان و عارضات
جهان رو بتباهی نهاده باز تازگی یافته است
تا بحال که بما رسیده است شرح آن در رسالهای
متعدد فلاسفه مغرب زمین پیداست ولی عجب
آنکه با آنهمه کهنگی و قدیمی اش چون نیک ملاحظه
نمائیم بهمان اوج و قدری که بوده است بلکه

خلل ها مضرّتی در سیرت آن راه نیافته است
و همانا کسانیکه در علم جوهرشناسی مهارتی
نداشته بی خبرند طلا را از برنج امتیاز نداده
لعل را از یاقوت تشخیص نکرده بارها ارزیر را در
عوض طلا میگیرند و گاه گاه میشود که بمحض شنیدن
آنکه طلا از رنگ زرد و آن وزناً از دیگر فلزات
سنگین تر است مغرور گشته تکهٔ برنج وزن
دار را طلای خالص می پندارند و از این است
که .. نیم حکیم خطرهٔ جان و نیم ملا خطرهٔ ایمان
.. حافظ می فرماید .. آه آه از دست صرّافان
گوهر ناشناس هر زمان خرمهره را با دُر برابر
می کنند .. القصّه برای تسکین قلوب

و تشفی خاطر برادران [illegible] بسیار ضرورت
تکمله عمده و دینی که
بیان میشود
اول الامر است که
اصل و پایه و
شروع و شناخته و
گروه کم [illegible]
فروع رو [illegible]
پایه دین زرتشتی [illegible]
هومت و هوخت و هورشت
و معنی این کلمات [illegible]
نیک منشنی و نیک گوشنی و نیک کنشنی
است برادران !
اینجا است که خوب غور نموده بدقت [illegible]
[illegible]

ما با خدا اگفتگو میکنیم بی اندیشه نمیکنیم
با خلق سخن میگوئیم بدون فکر نمی باشیم
با دوست می نشینیم بی فکر نمی توانیم با دشمن
میگوئیم بی فکر نتوانیم بود در خواب بفکر هستیم
و در بیداری هم پس اگر فکرمان خوب است
گفتارمان خوب است اگر اندیشه مان خوب است
کردارمان خوب است اگر خیال مان خوب است
زندگانی و دین مان خوب است حال ملاحظه
نمائید کدام ناصحی بهتر از این نصیحتی تواند کرد
؟ کدام پیغمبری بهتر ازین کلامی خواهد آورد
؟ کدام پیشوائی بالاتر از این اندرزی خواهد
گفت ؟ برتر ازین کلمه چه باشد کسی نمیداند

سخن کدام است کسی بهتر ازین
میتواند اندیشید ؟ برادران
خوبی دین زرتشتی میخواهید جویا
شوید تا بیابید و بپرسید تا بفهمید
شکر خدا که در این زمان
و در این دیار از هر جهت
اسباب علم آماده و از هر
راه های ابواب دانش
گشوده است مردان دین
آگاه بسیارند از ایشان تفحص
کنید کتب دینی بسیار است
ملاحظه نمائید رساله های مذهبی
با تصدیق و تعریف فیلسوفان
و حکیمان کم نیست بخوانید
از آن جمله کتاب موسوم
به "زرتشتی متاخری"
که حکیم بزرگ و فیلسوف
مذهب عیسوی [illegible]
سیموئل لینگ کشاف
حکمت و فیلوسوفی حالیه
در خوبی و فضیلت دین زرتشتی
بزبان انگریزی نوشته
برای

انموزج ترجمه یک دو فقره آزان کتاب اینک نوشته میشود در باب هشتم که مقصود کلی و اصل مطلب مخصوص دین زرتشتی است در صفحه ۲۰۳ می نویسد « اظهر من الشمس است که این آئین ساده و نیف بهنام که آن را بخوانیم آئینی است که با بهترین اندیشه و تصور حکمت و فیلسوفی حالیه مقارنت و مماثلت کلی دارد و حکما مثل ... و فیلسوفان مثل هربارت سپنسر و شعرا مثل ... ستان جمیعاً آنرا پسند میدارند و هم کشیشان و عارفان عیسوی تا چند درجه آنرا قبول می دارند . . . .

و همه ... در صفحه ۲۸۲ از این کتاب ... می نویسد ... دین زرتشتی را ... در صفحه (۱۸۱) دین زرتشتی ... و همه ... خوش است ... القصه علیوبان ... میگوید « ... » [illegible]

شاخ و برگش نیز بهمان صفت موصوف است زیراکه شاخ و برگ همان شاخ و برگی است که از آن اصل رسته است و همچنان در صورتیکه پایه دین باین خوبی باشد فروعات آن گاهی بد میشود ؟ البته نمی شود

دوم سُدره و کُشتی

(دوم) سدره و کُشتی است که فهمیدن و دریافتن اندرز و حکمت آن یکی از فرایض است چون شرح آن مفصلاً نوشتن سخن بطول می انجامد لهذا مختصر المحض بهتر ادا کردن مقصود بطرز سؤال و جواب تفسیری نگاشته میشود

حصهٔ اول سُدره

(۱) سؤال سدره را لفظاً چیست جواب سدره را در زند سدره را و استر می گویند و معنی آن در پارسی لباس است

(۲) سؤال سدره را مقصود چیست پوشیدن سدره را دو مقصود است جواب اول علامت لباس جنگ است

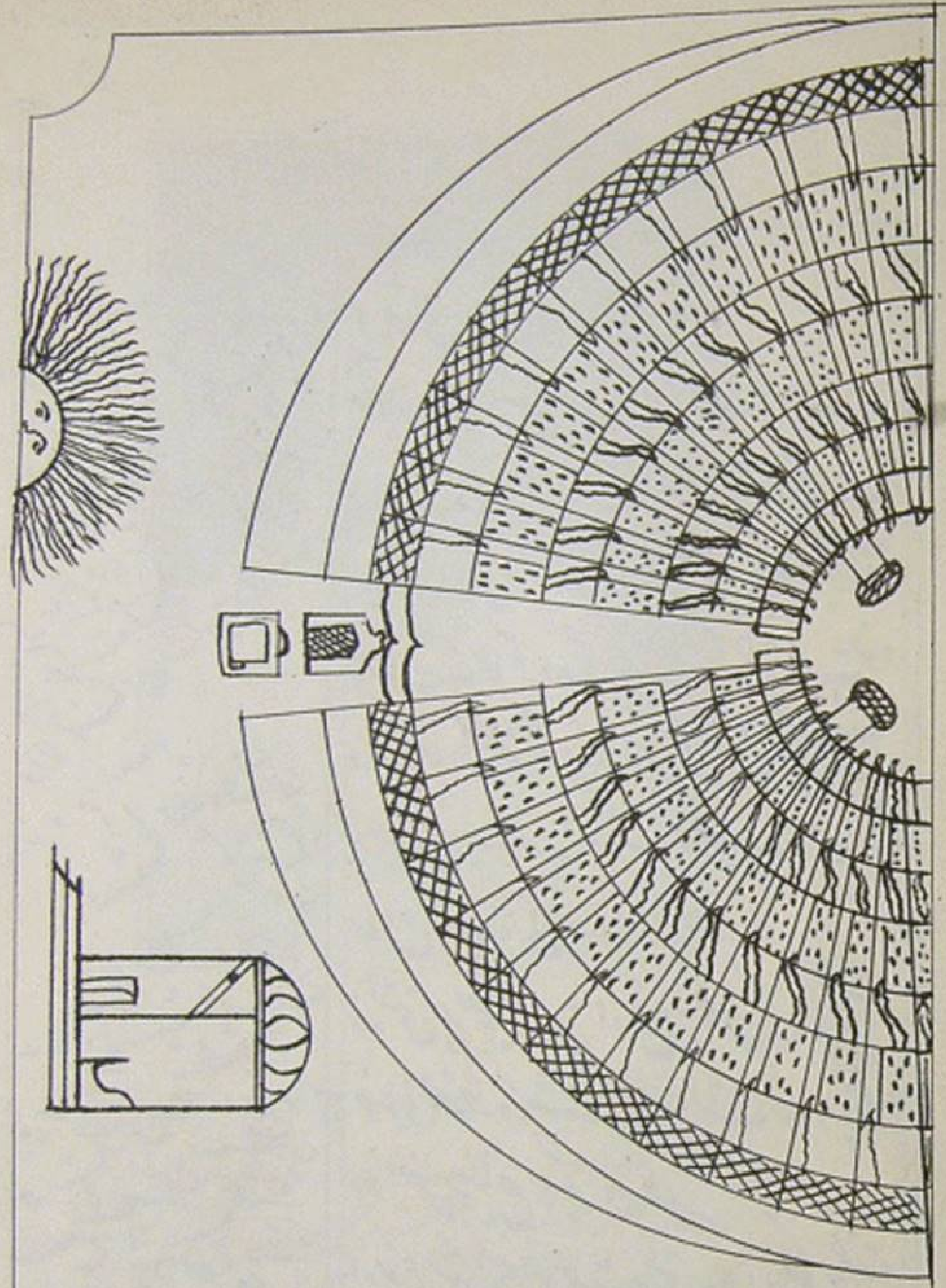
(۳) سؤال آیا در دین زرتشتی جنگ کردن روا است یا نه ؟ جواب بلی در دین زرتشتی جنگ کردن یکی از فرضیات است و آن نه جنگ دنیوی که با چماق و چوب و تفنگ وغیره میشود بل جنگ دینی بموجب « مردیسنا همی » جنگ دنیوی را منع است ولی بموجب کرده ... ما از آن فقره برده ... کلام خود حضرت زرتشت است جنگ دینی را فرض فرموده ...

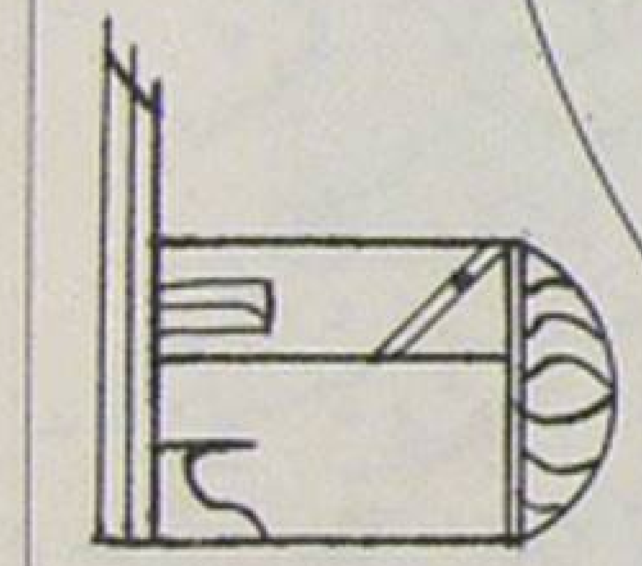
(۴) سؤال جنگ دنیوی را چنانکه میدانیم
باهم جنسان یعنی انسان می کنند جنگ دینی
را طرف و مقابل کیست ؟ جواب جنگ
دینی را با دیوان و درجان و جادوان
می کنند (۵) سؤال دیوان و درجان
و جادوان را منزل کجاست ؟ جواب
صفات رذیله و خصایل قبیحه مثل حقد و حسد و کینه
و غیره را تشبیه بدیوان و درجان و جادوان
داده اند و آنها را مکان در بدن انسان است
(۶) سؤال در جنگ دنیوی حربه مثال
نیزه و تفنگ و شمشیر و خنجر و اسلحه مثال سپر
و جوشن و زره بکار برده میشود و از روی اسباب

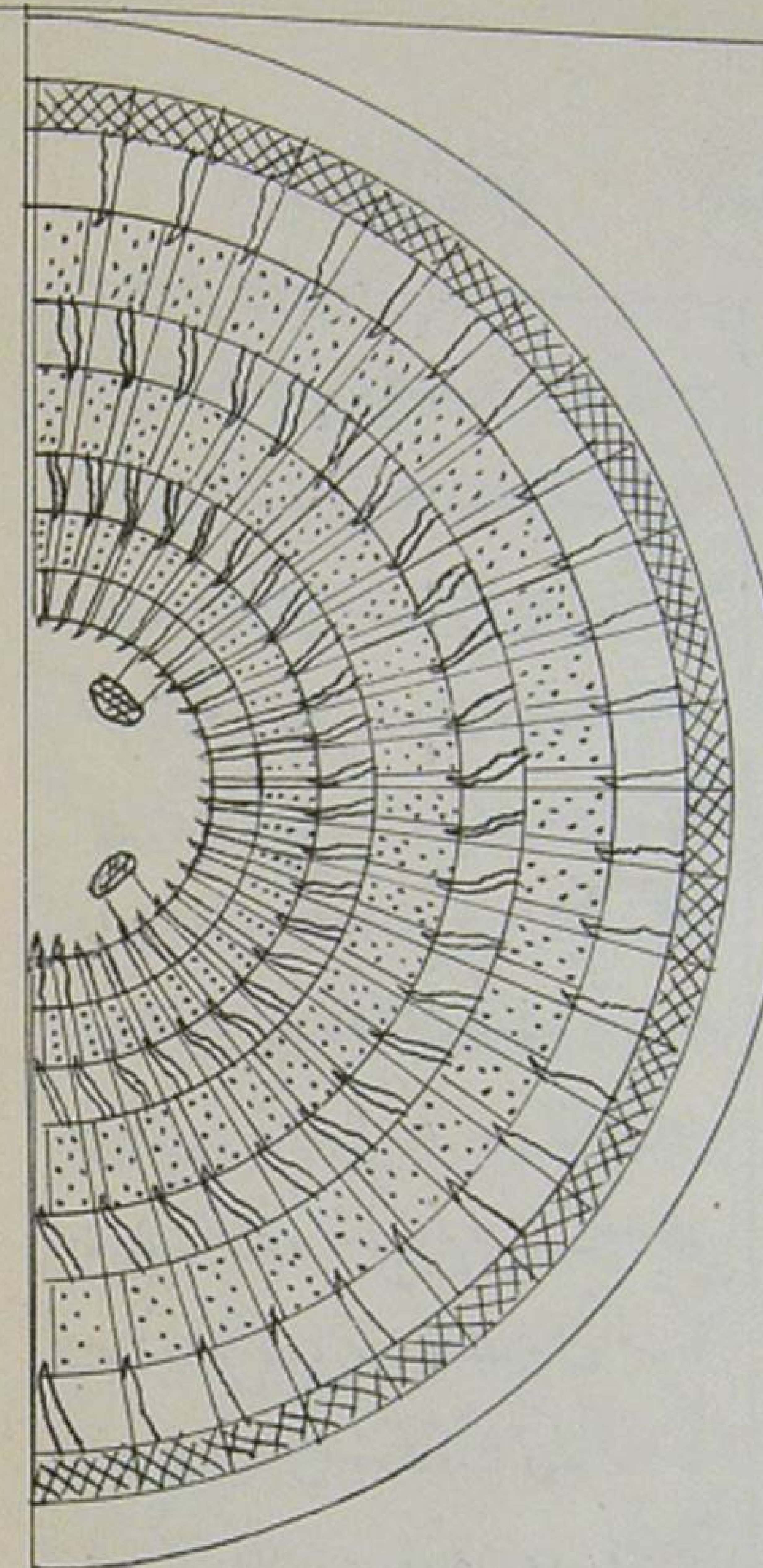
جنگ دینی جنگ
چیست ؟ جواب در پیکار
دینی سدره اسباب چون جوشن و
زره بموجب ...
دوم منوی خرد و منوی ...
اسباب ... منوی ...
اسباب گرز و منوی ...
اسباب کمان و منوی ...
اسباب تیر و منوی ...
اسباب خنجر ...
و منوی ... می نماید
... جنگ دنیوی
(۷) سؤال ...
جوشن و زره که ...
ساخته شده ...
نیز ... شمشیر ...
... که ... کار آید
... ساخته شده است چه کار آید
جواب مقصود از پوشیدن ...
سدره این است که ...
بموجب ...

(۸) سؤال سپیدی سدره را سبب چیست
؟ جواب بموجب فقره (۱۲۶) مهر یشت سپیدی
علامت دین زرتشتی است و این سپیدی از آن است
که ما زرتشتیان را گرور بایسته است که در هنگام
کشتی بستن که چشم بسدره افکنیم آنرا بسپیدی قلب تشبیه
داده اندیشه و تفکر خود را بر آن بداریم که باید قلوب
و خواطر ما از هر گونه گناهی پاک و مبرا بوده
همواره سپید و روشن باشد و هم بکوشیم که آن
اندیشه را از قوه بفعل آریم چه قلب انسان
که هنوز شامل گناهی نشده است چون آئینه روشن است
و صفت آئینه این است که تا هنگامی که آنرا از زنگار
و غبار و گرد پاک دارند شفاف بوده روشنائی

میدهد ولی چون
غباری بر آن نشست
روشنی آن رو بکاهش می نهد
و اگر در صافی آن نکوشند
کم کم غبار تمام آئینه را گرفته
روشنی اش را بتاریکی بدل
گرداند از درجه اعتبار خواهد افتاد
و همچنان دل انسان اگر انسان از اول
خود داری ننموده و دامن
خود را بگناهی بیالاید گرد گناه
بر آئینه دلش نشسته رفته رفته
مرآت خاطرش از زنگار معصیت
تاریک شده قوه بینائی از و
میرود چنانکه خوب از بد و ثواب
از گناه فرق کردن نتواند و
از این رو در دریای معصیت
مشغول شده در چه پستی و تیرگی
که دوزخ مقصود از آن است
گرفتار رنج و محنت
خواهد بود لهذا ما را باید که هر دم
سپیدی سدره در نظر داشته آئینه قلب را از
زنگار گناه پاک و صاف و دل را
سپید بداریم
حاصل نموده همواره ... رحمت ...



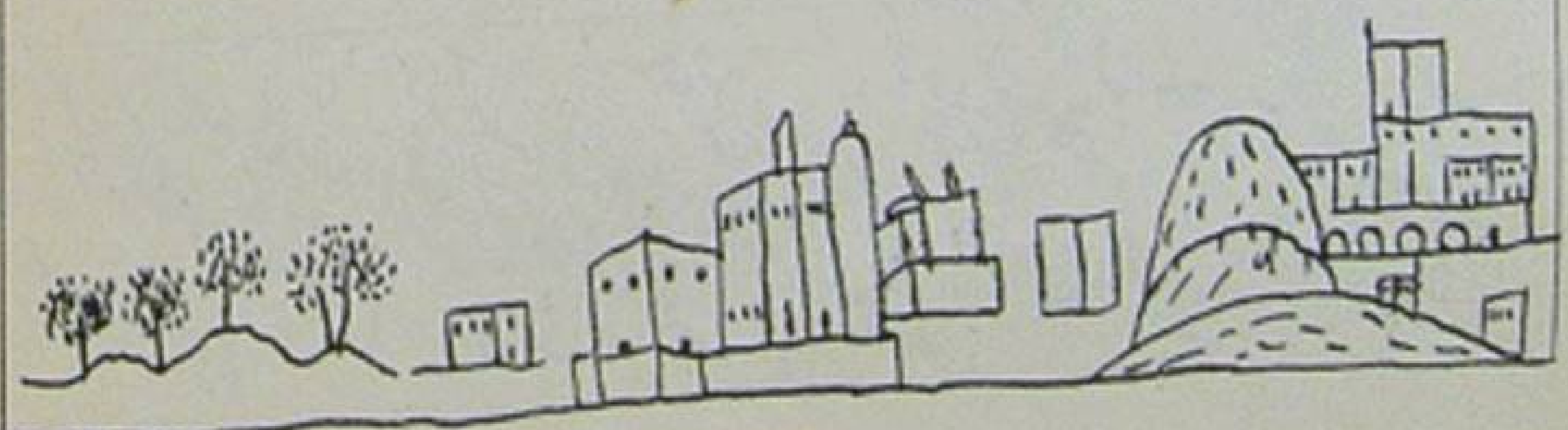


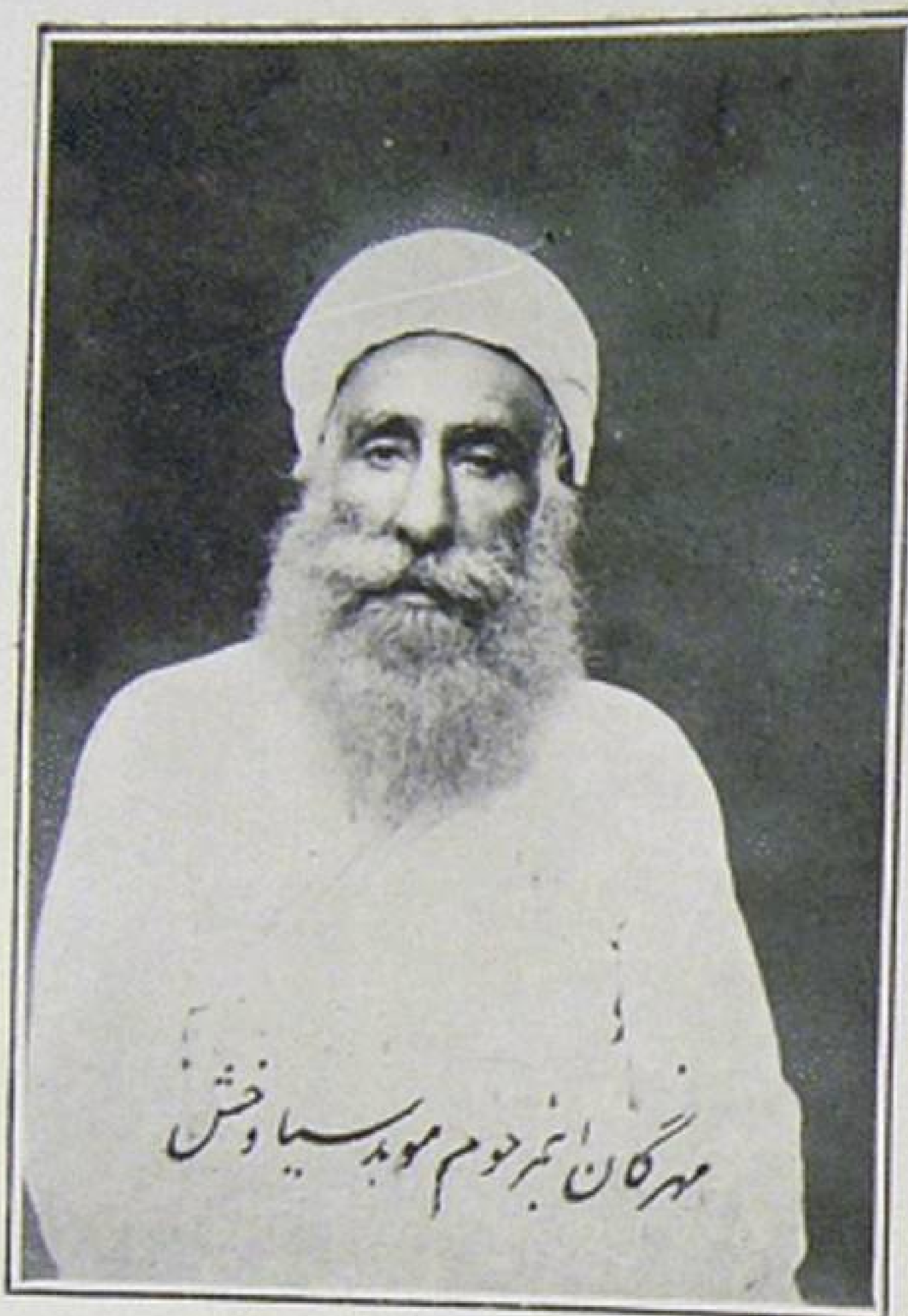


هو

نقشه ساختن دادگاه

محض نمونه بوده که پس از طلسم کردن
هر دوره پنجاه خانه سنگ لخت باید
و هرگاه پراهم نیامده لابد سنگ ریزه
نیز شاید.





مهرگان انیرجوم موبد سیاوخش

چون این بنده کمترین موبد مهرگان انیرجوم موبد سیاوخش نظر بخدمات نوعی با جهدی وافر با بعضی الحاقات و واقعات خجسته اقدام در طبع و نشر گلدسته چمن آئین زرتشت ترجمهٔ ماستر خداد بخش شهید انیرجوم بهرام رئیس نموده امید که مقبول و مطبوع همگان افتد

در جائی چنان وارد است

وظیفهٔ هر زرتشتی انسان که نسبت به

حیوانات خود اشریف و اشرف مخلوقات

میداند برای آنست که در سایه عقل و شعور بوظایف

انسانیت عمل کرده ثابت کند که شرافت خود

و نوع خود را محفوظ میدارد و الا فرقی دیگر بین انسان

و حیوان نیست زیرا هر یک در طبیعت خود دارای

جان و بینائی هستند

زرتشتی هم یعنی قسمتی از نوع انسان که باید شرافت

خود را محفوظ داشته حق انسانیت خود را پایمال

اغراض و منافع دیگران ننماید

از نوع بشر هیچ جماعت و ملتی بدون اینکه جرئت

[illegible]

Bombay, Baroda & Central India Railway.

RULES & RATES

FOR

THE CONVEYANCE BY RAILWAY

OF DETAILS OF

Naval, Military and Civil Departments.

In force from 1st June 1913.

The Times Press, Bombay—565'13



